

قرآن مبین

جلد چہارم

یاسر محدث مجتہدی

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره‌های: اعراف، جن، یس.

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره اعراف

روایاتی در فضیلت سوره

الصَّادِق (علیه السلام): مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْأَعْرَافِ فِي كُلِّ شَهْرٍ كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ فَإِنْ قَرَأَهَا فِي كُلِّ جُمُعَةٍ كَانَ مُنْ لَا يُحَاسَبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَّا إِنْ فِيهَا مُحْكَمٌ فَلَا تَدْعُوا قِرَاءَتَهَا فَإِنَّهَا تَشْهَدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِمَنْ قَرَأَهَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۸ وسایل الشیعه، ج ۴، ص ۴۰۷

امام صادق علیه السلام: کسی که سوره‌ی اعراف را در هر ماه بخواند، در روز قیامت از کسانی خواهد بود که نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند! (یونس/۶۲) اگر هر جمعه آن را بخواند، در روز قیامت از کسانی خواهد بود که حساب از او برداشته می‌شود. آگاه باشید که در این سوره، آیات محکم وجود دارد و خواندن آن را ترک نکنید، چراکه در روز قیامت گواهی می‌دهد که چه کسی آن را خوانده است.

الرَّسُولَ (صلى الله عليه و آله): مَنْ قَرَأَ هَذِهِ السُّورَةَ جَعَلَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ إِبْلِيسَ سِتْرًا وَ كَانَ لِآدَمَ (عليه السلام) رَفِيقًا، وَ مَنْ كَتَبَهَا بِمَاءٍ وَرَدٍ وَ زَعْفَرَانٍ وَ عَلَّقَهَا عَلَيْهِ لَمْ يَقْرَبْهُ شَيْءٌ وَ لَا عَدُوٌّ مَا دَامَتْ عَلَيْهِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۸

پیامبر (صلی الله علیه و آله): کسی که این سوره را بخواند، خداوند در روز قیامت میان او و ابلیس پرده‌ای قرار می‌دهد و دوست حضرت آدم خواهد بود. و کسی که با گلاب و زعفران آن را بنویسد و بر خود بیاویزد، تا زمانی که بر او آویخته است، به اذن خدای تعالی هیچ حیوان درنده و هیچ دشمنی به او نزدیک نمی‌شود.

آیات ۱ تا ۹:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المص ۱ كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لَتُنذِرَ بِهِ وَذَكَرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ۲ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا
مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ۳ وَكَمْ مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ۴ فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا
إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۵ فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ۶ فَلَنَقْصُصَنَّ عَلَيْهِمْ بَعْلَهُمْ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ۷ وَالْوَزْنُ
يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۸ وَمَن خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ۹

المص. کتابی است که بر تو نازل شده، پس بر سینه‌ات سنگینی نکند، از این که مردم را با این کتاب انداز دهی، و یادی
برای اهل ایمان باشد. تابع آن چه از جانب پروردگارتان برایتان آمده باشید، و از اولیاء دیگر غیر از او پیروی نکنید،
اندکند پندگیرندگان. چه بسیار آبادی‌هایی را نابود کردیم، عذاب ما شب‌هنگام، یا وقتی در خواب نیم‌روزی بودند به
سراغشان آمد. وقتی عذاب ما آمد، سخنی جز این که گفتند ما ظالم هستیم نداشتند. بدون شک، از آن‌ها و از پیامبرانی که
به سویشان فرستادیم سؤال خواهیم کرد. و قطعاً همه چیز را دقیق برایشان حکایت می‌کنیم، چرا که ما لحظه‌ای غائب
نبودیم. میزان در آن روز حق است، هر کس که گران‌سنگ باشد، رستگار است. و هر کس دستش تهی باشد، از آنان
است که به خود زیان بسیار رسانده، چرا که به آیات ما بی‌توجه بوده است.

سوره‌ی اعراف بنابر ترتیب نزول مشهور سوره‌ی سی و نهم قرآن کریم است. از سوره بلند قرآن کریم، و طولانی‌ترین
سوره‌ی مکی قرآن است. معارف و داستان‌های مختلفی در این سوره بیان شده است.

این سوره با حروف مقطعه آغاز می‌گردد، المص فقط در همین سوره آمده است. معنای حروف مقطعه از دشواری‌های
قرآن کریم است؛ و حقیقت آن نزد اهل بیت عصمت است. روایات فراوانی ذیل آیه‌ی اول سوره‌ی اعراف نقل شده
است. در صورت تمایل به تفاسیر روایی مراجعه بفرمایید.

كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنَذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ؛

نکره آمدن کتاب اولاً، و نیامدن فاعل انزال ثانیاً، دلالت بر عظمت قرآن کریم دارد. این کتاب حتی برای پیامبر نیز سنگین است. چرا که اولاً معارفی که بر قلب مبارک ایشان نازل می‌شود ثقیل است؛ همان‌طور که در آیه ۵ سوره‌ی مزمل آمد: *إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا* و ثانیاً وظیفه‌ای که در قبال نزول قرآن بر عهده‌ی ایشان قرار می‌گرفت سنگین بود؛ در سوره‌ی شعراء، آیه ۳ آمد: *لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ*. بنابراین خداوند متعال قلب مبارک پیامبرش را وسعت داد، و در خطابی لطیف فرمود: *فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ*؛ سینه‌ات سنگین نباشد، دل‌نگران نباش. در ادامه‌ی کریمه دو هدف از نزول قرآن بیان می‌گردد: اول *لِتُنذِرَ بِهِ* قرآن برای پند و اندرز مردم است. دوم *ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ* قرآن یاد الهی برای اهل ایمان است. قرآن کلام خداوند است، کلام در متکلم مندرک است، و غیر از متکلم نیست. بنابراین خواندن قرآن بالذات توجه به متکلم است.

این آیه از مهم‌ترین آیات قرآن کریم است. در کوتاه‌ترین عبارت نحوه‌ی استفاده از قرآن بیان شده است. ۲ هدف برای قرآن ذکر گردیده است: پند و یاد. فائده‌ی اول این است که از معارف قرآن بهره ببرید و زندگی و سلوک خود را با آن هماهنگ نمایید. دوم این که قرآن مظهر یاد الهی است؛ پس بهترین وسیله‌ی یاد خداوند خود قرآن است. نتیجه این که انسان می‌تواند قرآن بخواند تا معرفت کسب کند، و می‌تواند بخواند که یاد خداوند باشد. غیر از این دو مابقی فرع است. دقت کنیم که معرفت در ظرف پاک قابل استفاده است. چنان‌که در سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۸۰ فرمود: *إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا يَسُئُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ*. اگر پاک نباشی نمی‌توانی به معارف قرآن راه پیدا کنی! خب آیا مراد این است که برو پاک شو بعد بیا قرآن بخوان؟! این که فائده‌ی قرآن را زیر سؤال می‌برد. اگر پاک شدی دیگر قرآن برای چه بخوانی؟ با استفاده از آیه‌ی دوم سوره‌ی اعراف می‌توان به این پرسش پاسخ داد. می‌فرماید اگر می‌خواهی از قرآن بهره‌مند گردی باید متوجه خداوند باشی. وقتی قرآن می‌خوانی خود را مخاطب آیات بدان، قلب را کاملاً متوجه او گردان (*ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ*)؛ اگر قرآن را چنین خواندی آن‌گاه *لِتُنذِرَ بِهِ* خواهد بود. دقت بفرمایید.

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِّن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ؛

اگر انسان قرآن را کلام الهی دانست اولاً، و خداوند را مربی خود دانست ثانیاً، به طور حتم از معارف قرآن تبعیت خواهد کرد. در ادامه بسیار روشن و دقیق علت عدم تبعیت بیان شده است: وَلَا تَتَّبِعُوا مِّن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ؛ انسان در طول زندگیش کسانی را ولیّ خود می‌گیرد، و از آنها تبعیت می‌کند. گاه این و گاه دیگری. به جای این که خود را به خداوند بسپارد، در هر دوره‌ای کسی را ولیّ گرفته، و خود و ذهنش را تسلیم او می‌کند. برای همین در پایان آیه فرمود: قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ؛ چه قدر اندکند آنان که قرآن را یاد خداوند بدانند. در سوره‌ی آل‌عمران، آیه ۶۴ آمد: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ. انسان باید تعارف و بازیگری را کنار بگذارد، یا یک‌سره خود را به خداوند بسپارد، و دست از خلق بکشد، یا خود را مؤمن نپندارد. نسخه‌ی شفا بخشی است که بسیار صریح و ساده تبیین شده است. این نسخه در آیات بسیاری از قرآن کریم آمده است.

وَكَمْ مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ، فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ؛

عذاب ما وقتی به سويشان می‌آمد که در خواب شب بودند؛ یا در خواب نیم‌روز. قائل همان قیلولة است. چرتی است که در میانه‌ی روز برای رفع خستگی می‌زنند. این خواب نشانه‌ای از آرامش و امنیت کسی است که خوابیده است. مراد این است که وقتی انسان حالش خراب است، اما همه چیز زندگی سر جایش است، باید بترسد! درون تهی است و غرق در دنیا، و خواب روزش هم ترک نمی‌شود! در همین هنگام است که ناگاه انسان دچار هلاکت می‌شود. خواب بودن تشبیهی بر غفلت است.

وقتی عذاب ما رسید، آن‌ها سخن و ادعایی ندارند. خود به حالشان آگاهند. می‌دانند که ظالمند، اما نخواستند که الهی زندگی کنند.

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِآسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ؛

انسان به حال خود آگاه است. در سوره ی قیامت، آیات ۱۴ و ۱۵ آمد: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ، وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ. خودشان می دانند که ظلم کردند، و استحقاق عذاب شدن دارند. باطن هر شخص بر آنچه هست گواه است، اگرچه در ظاهر هزاران بهانه و عذر آورد.

فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ، فَلَنَقْصُنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ؛

ما همه را بازخواست می کنیم؛ هم مردم و هم پیامبران را. در مُلک خداوند هیچ کس رها نشده است، همه تحت ربوبیت خداوند قرار دارند. فَلَنَقْصُنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ، عالم حقیقی فقط خداوند است، همه ی زندگیشان را برایشان تعریف می کنیم. این فراز برای مؤمن فوق العاده شیرین است. وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ؛ هیچ لحظه ای غافل از ایشان نبودیم. خلق شعاع وجودی حق است، غفلت حتی به قدر لحظه ای معنا ندارد. یک لحظه غافل شدن از مخلوق مساوق معدوم شدن او است.

وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلُمُونَ؛

میزان در آن روز حق است. ملاک سنجش حق است. حق واژه ای است به ظاهر روشن اما دقیق و نیازمند تأمل.

مقایس: يدلّ على إحكام الشيء و صحته، فالحق نقيض الباطل.

التحقيق: هو الثبوت مع المطابقة للواقع.

حق امری ثابت است که تغییر در آن راه ندارد. می توان این طور تعبیر کرد که هر واقعه ای ظاهری دارد، که در بدو امر مشاهده می شود؛ و باطنی دارد که در ابتدا معلوم نیست. باطن امور حق است. تعبیر تقریباً خوبی که می توان در فارسی

معادل حق دانست واقعیت است. به همین جهت در قرآن حق مقابل باطل قرار گرفته است. در سوره ی بقره آیه ی ۴۲ آمد: وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

می فرماید حق را لباس باطل نبوشان! حق را مخفی نکن، در حالی که خود به آن آگاهی.

در سوره ی اعراف ملاک حق دانسته شده است. در جایی که عالم ظهور بواطن است، آنچه ملاک است واقعیت است. دیگر ظاهرسازی ها و بازیگری ها نقشی ندارد. این مهم نشان می دهد که هم اکنون نیز حق ملاک است، گرچه عموم انسان ها طور دیگری بیندیشند و عمل کنند.

وقتی ملاک حق شد، سنگینی و سبکی میزان، ملاکش تطابق باور، صفات و افعال با حقیقت است. حقیقت نزد خداوند متعال فقط توحید است. بنابراین اگر ریشه در توحید داشت، ارزشمند است؛ و اگر ریشه در شرک داشت بی ارزش است و هبط. در نتیجه مراد سنگینی ظاهری و کثرت اعمال نیست. کثرت اعمال بدون تطابق با حق هیچ فایده ای ندارد. دقت بفرمایید که مطالب بسیاری از این مبحث منشعب می گردد.

روایات بسیاری در این معنا نقل شده است، تنها به نقل چند روایت اکتفا می کنم:

۱

قَالَ أَبُو بَصِيرٍ لِلْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَكْثَرَ الْحُجَّيجَ وَأَعْظَمَ الضَّجِيجَ فَقَالَ بَلْ مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَأَقْلَ الْحُجَّيجَ أَتُحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ صِدْقَ مَا أَقُولُهُ وَتَرَاهُ عَيَانًا فَمَسَحَ عَلَى عَيْنَيْهِ وَدَعَا بِدَعَوَاتِ فِعَادَ بَصِيرًا فَقَالَ أَنْظِرْ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِلَى الْحُجَّيجِ قَالَ فَنَظَرْتُ فَإِذَا أَكْثَرُ النَّاسِ قِرْدَةٌ وَخَنَازِيرُ وَالْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ كَالْكُوكَبِ اللَّامِعِ فِي الظُّلُمَاءِ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ صَدَقْتَ يَا مَوْلَايَ مَا أَقْلَ الْحُجَّيجَ وَأَكْثَرَ الضَّجِيجِ ثُمَّ دَعَا بِدَعَوَاتِ فِعَادَ ضَرِيرًا فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ فِي ذَلِكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَخِلْنَا عَلَيْكَ يَا أَبَا بَصِيرٍ وَإِنْ كَانَ اللَّهُ تَعَالَى مَا ظَلَمَكَ وَإِنَّمَا خَارَ لَكَ وَخَشِينَا فِتْنَةَ النَّاسِ بِنَا وَأَنْ يَجْهَلُوا فَضْلَ اللَّهِ عَلَيْنَا وَيَجْعَلُونَا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَنَحْنُ لَهُ عَبِيدٌ لَا نَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا نَسَامُ مِنْ طَاعَتِهِ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ .

المناقب، جلد ۴، صفحه ۱۸۴

۲

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

الكافي، جلد ۲، صفحه ۵۵

۳

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله) قَالَ لِعَلِيٍّ (عليه السلام) يَا عَلِيُّ أَنْتَ دَيَّانُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَالْمُتَوَلَّى حِسَابَهُمْ وَأَنْتَ رُكْنُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا وَإِنَّ الْمَائِبَ إِلَيْكَ وَالْحِسَابَ عَلَيْكَ وَالصِّرَاطَ صِرَاطُكَ وَالْمِيزَانَ مِيزَانُكَ وَالْمَوْقِفَ مَوْقِفُكَ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۵، ص ۲۲ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۷۲

پیامبر اکرم به امیرالمؤمنین فرمود: یا علی تو دادخواه این امتی و عهده دار حساب آنها؛ و تو در روز قیامت رکن اعظم خدایی. بازگشت به سوی تو است و حساب با توست و راه، راه توست و میزان و سنجش، سنجش توست و موقف، موقف توست.

۴

فِي بَعْضِ زِيَارَاتِ مَوْلَانَا عَلِيٍّ (عليه السلام): السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ. وَ فِي آخِرِ: السَّلَامُ عَلَى الْمِيزَانِ الرَّاجِحِ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۵، ص ۲۲ بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۸۷

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) الصَّدَقُ سَيْفُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ أَيْتَمًا هَوَى بِهِ يَقْدُ فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَ صَادِقٌ أَنْتَ أَمْ كَاذِبٌ فَانْظُرْ فِي قَصْدِ مَعْنَاكَ وَ غَوْرِ دَعْوَاكَ وَ عَيْرِهَا بِقِسْطَاسٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَإِذَا اعْتَدَلَ مَعْنَاكَ بِدَعْوَاكَ ثَبَتَ لَكَ الصَّدَقُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۲۲ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۱۰

علی (ع) فرمود: «راستگویی شمشیر خداوند در روی زمین و آسمان می باشد که بر هر جا فرود آید آن را دو نیم می سازد. اکنون اگر می خواهی بدانی راستگو هستی و یا دروغگو می باشی به دل خودت نگاه کن و به دعایت توجه نما و آن را با میزان خداوند هماهنگ ساز، که خداوند می فرماید: وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ، در روز قیامت از روی حق اعمال را وزن می کنند و به آن ها رسیدگی می کنند. هرگاه باطنت با ادعایت یکی شد صداقت تو ثابت می گردد».

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ۱۰ وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ۱۱ قَالَ مَا مَنَعَكَ آلَا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ۱۲ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ۱۳ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۱۴ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ۱۵ قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لِأَفْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۱۶ ثُمَّ لَا تَجِدُنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ۱۷ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ۱۸ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ۱۹ فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ۲۰ وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ۲۱ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفَفَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرْقٍ الْجَنَّةِ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ۲۲ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۲۳ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ ۲۴ قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ ۲۵

و شما را در زمین توانمند گردانیدیم، و اسباب زندگی کردن را بریتان فراهم کردیم، اما اندک شکر می کنید. شما را آفریدیم، سپس صورتگریتان کردیم، سپس به فرشتگان گفتیم: ((به آدم سجده کنید)) همه سجده کردند مگر ابلیس، که از سجده کنندگان نبود. فرمود: وقتی به تو امر کردم، چه چیز تو را از سجده کردن بازداشت؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی، و او را از گل! فرمود: از این جا فرود آی، این جایگاه جای تکبر کردن تو نیست، پس بیرون شو، که از خوارشدگانی. گفت: تا روزی که برانگیخته می شوند به من فرصت بده. فرمود: تو از مهلت داده شدگانی. گفت: حال که مرا گمراه کردی، در راه درست و مستقیم تو به کمین خواهم نشست. سپس از پیش رو، پشت سر، از سمت راست، و از سمت چپ به سراغشان می روم، و اکثرشان را شاکر نخواهی یافت. فرمود: از این جای بیرون شو، نکوهیده ی رانده شده، هر آن کس که از تو تبعیت کند، جهنم را از همه ی شما پر می کنم. ای آدم، خودت و همسرت در بهشت ساکن شوید، و از هر آن چه می خواهید بخورید، فقط نزدیک این درخت نشوید، که از ظالمین خواهید بود. شیطان آن ها را وسوسه کرد،

تا آن‌چه در نهان دارند، برایشان آشکار کند، و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع کرد تا مبادا دو فرشته شوید، یا زندگی جاودانه پیدا کنید. برایشان سوگند خورد که من حتماً خیرخواه شما هستم. آن‌ها را با فریب فرولغزاند، وقتی از آن درخت چشیدند، بدی‌هایشان آشکار شد، پس تلاش کردند با برگ‌هایی از آن باغ خود را بپوشانند، خدایشان آن‌ها را خواند: شما را از این درخت منع نکردم؟ و به شما نگفتم که شیطان دشمنی آشکار برای شما است؟! گفتند: پروردگارا، ما به خویش ظلم کردیم، اگر ما را نپوشانی، و بر ما رحم نکنی، قطعاً از زیان‌دیدگان خواهیم بود. فرمود: از این جایگاه فرود آیید، زین پس بعضی از شما با یکدیگر دشمنی می‌کنید، در زمین تا زمان مشخصی استقرار و زندگی خواهید داشت. فرمود: در زمین زندگی می‌کنید، می‌میرید، و از آن برانگیخته می‌شوید.

بخش دوم سوره‌ی اعراف، مربوط به خلقت آدم، فرمان به سجده‌ی ملائک بر آدم، نافرمانی شیطان، و اهباط آدم است. این بحث برای انسان از اهمیت بسیاری برخوردار است. چرا که یکی از سؤالات مهم او در زندگی این است که از کجا آمده، و چگونه خلق شده است. داستان خلقت آدم شیوا و داستان‌گونه در قرآن مطرح شده است. در سوره‌ی ص داستان به طور مختصر بیان گردید؛ و در سوره‌ی بقره، این داستان کامل‌تر بیان گردیده است. آیات روشن و صریح است؛ و نیازمند شرح و بسط نیست. ما به نکاتی در این داستان اشاره خواهیم کرد. در ابتدا لغات این فراز را از کتب لغت معنا کنیم.

دحر:

مقاييس: هو الطرد و الابعاد.

التحقيق: هو الابعاد على سبيل الإهانة و الإذلال و الدفع.

دلى:

مقاييس: يدلّ على مقارنة الشئ و مداناته بسهولة و رفق.

صاح: واحد الدلاء التى يستقى بها.

غرّ:

مصباح: الغفلة.

التحقيق: حصول الغفلة بتأثير شئ آخر فيه، و هذا هو الفرق بينها و بين الغفلة، فإنّها مطلق الغفلة.

طفق:

مقاييس: كلمة صحيحة، يقولون: طفق يفعل كذا.

شرح كافى بر جامى: من أفعال المقاربة.

التحقيق: هو القرب مقارناً للشروع و فعلية الشروع.

خصف:

مقاييس: يدلّ على اجتماع شئ الى شئ.

لسان (در آيه): يلزقان بعضه على بعض ليسترا به عورتهما.

التحقيق (در آيه): أمّا التعبير بقوله تعالى يخصفان عليهما، دون يخصفانهما: اشارة إلى أنّ المنظور هو السّتر و التغطية، دون

الازالة و محو السّوء، فإنّه يحصل بتوبة الله المتعال إليه و تحقّق الإخلاص، فتأب عليه و هدى.

- در آیه ی ۱۱ آمد: لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ؛ سه مرحله در این کریمه بیان شده است: خلقت، صورت بخشی، و فرمان سجده. در کریمه می فرماید: شما را خلق و صورت بندی کردیم، سپس به ملائکه فرمان سجده بر آدم دادیم. ثُمَّ ممکن است زمانی و یا رتبی باشد. زمان که در عالم فوق ارض معنا ندارد؛ بنابراین باید رتبی باشد. اگر رتبی باشد پیش از فرمان به سجده، خلق و صورت بندی انسان ها اتفاق افتاده است. از این جا معلوم می شود که خلقت علمی یا به بیان عرفان عین ثابت پیش از خلقت مادی مراد است. نمی خواهیم وارد این بحث شویم، چرا که در قرآن بیان نشده است. اما این اشاره ما را به مطالبی دقیق و عمیق رهنمون است که بر اهلش پوشیده نیست.

- فرمان سجده به آدم، سجده به شخصیت آدم نیست. بلکه به جایگاه خلیفه اللهی است.
- دلیل سجده نکردن ابلیس تکبر بود. خود را از انسان برتر می دید. تکبر تنها عامل قطعی هلاکت است. خود را خدا دیدن! مابقی خدعه های نفس است، مانند این که منشاء خلقت من آتش بود و او خاک! در کریمه دلیل هبوط ابلیس به روشنی بیان شده است: فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ.

- گفته شد: قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛ ابلیس از خداوند طلب مهلت تا روز قیامت کرد. خداوند نیز به او مهلت داد. در سوره ی حجر نیز این داستان بیان شده است. در آیه ی ۳۸ آمد: إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ. تو مهلت داده شده هستی، اما نه تا روزی که خواستی، بلکه تا روزی که برای ما معلوم است. مفسرین در وقت معلوم احتمالات فراوانی داده اند، که به نظر حقیر بیهوده است؛ چرا که اگر بنا بر معلوم بودن بود در قرآن گفته می شد. مهم این است که الان آن روز نرسیده است! پس از شیطان به خداوند پناه ببریم.

- شیطان پس از مهلت گرفتن جمله ی عجیبی گفت: قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي! تكبر کار را تا این جا نیز می رساند. قبول نکرد که متکبر است، و اشتباه از خودش است. بلکه خداوند را مقصر پنداشت! با خداوند محاجه کرد: حال که مرا گمراه کردی؛ من هم انسان ها را گمراه می کنم. می داند که خداوند او را خلق کرده است؛ می داند که از او باید فرصت بخواهد؛ اما نمی پذیرد که گمراهی از خودش است. اگر در خویش جستجو کنیم لحظات زیادی خود را در این حال خواهیم دید. به خدا پناه می برم.

- در ادامه گفت: لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ، ثُمَّ لَا تَنِيَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ؛ بر رهاست می‌نشینم، از هر سو بر آن‌ها وارد می‌شوم، و می‌بینی که اکثرشان اهل شکر نیستند. شیطان نقص در باور داشت. این هم نمونه‌ی دیگری از این نقص است. می‌خواست به خداوند شاکر نبودن بندگان را اثبات کند! نقص در باور نتیجه‌اش را در کردار نشان خواهد داد. می‌خواست نشان دهد که کارش درست بوده‌است. می‌خواست دلیل سجده نکردنش را موجه سازد! سپس ادعا کرد که از پیش رو، پشت سر، راست و چپ بر انسان یورش می‌برد. در تفسیر این جهات وجوهی بیان شده‌است، که در تفاسیر مطرح شده‌است. در نیامدن فوق و تحت نیز وجوه دیگری بیان گردیده‌است. به نظر حقیر مراد ابلیس این بوده‌است که از همه سو در کمین انسان است. یعنی در هر آن‌چه که فکرش را هم نمی‌کند به سراغش می‌آید. این همه جانبه بودن است که کار را برای انسان دشوار می‌کند.
- مطلب مهم دیگر درباره‌ی روش اغوای شیطان است. در این سوره اشاره‌ای به آن نشده‌است؛ اما در سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۳۹ بیان شده: قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. روش او زینت دادن دنیا در نظر انسان است. اگر زینت‌بخشی شیطان نبود، رها کردن دنیا تا این حد دشوار نمی‌نمود. او هر چیز ساده‌ای را آنقدر زیور می‌کند، که انسان به آن محبت پیدا می‌کند. و این محبت را نیز چنان جلوه می‌دهد که مشرکانه به نظر نیاید. نتیجه می‌شود عمری را در پی این و آن رفتن، و سپس مرگ!
- در مکان این اتفاق، و نحوه‌ی سخن گفتن و شنیدن ابلیس با خداوند دقایقی است که این نوشتار وسع آن را ندارد؛ اما دقت در آن مطالب عمیقی را به دست خواهد داد.

بخش دوم داستان مربوط به اولین خدعه و فریفتن ابلیس است. ابلیس پس از هبوط و رانده شدن سراغ آدم رفت. این بخش داستان در عین حال که ادامه‌ی داستان ابلیس است، شروع داستان آدم نیز هست.

- **يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ؛** به آدم و همسرش فرمود در جنت جای گیرید. در تعیین مصداق جنت بحث‌های فراوانی شده است. جنت متبادر در بهشت اصطلاحی است؛ اما حضور شیطان در آن و امکان نافرمانی، مفسرین را واداشته است تا جنت را به معانی دیگری حمل کنند. متأسفانه تفسیرها هیچ کدام اقناع کننده نیست. به نظر می‌رسد فهم بهشت، جهنم و دنیا نیازمند دقتی مضاعف دارد. قیامت و بالتبع بهشت بطن همین عالم است. قرار نیست از جایی به جای دیگر نقل مکان کنیم. تبیین برهانی این مهم نیازمند شرح مبسوطی است که این نوشتار مجال آن را ندارد. اگر این مطلب عرض شده را پذیرفتیم هیچ محدودی باقی نخواهد ماند. در آیه‌ی ۲۴ آمد: **قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ؛** هبوط خود مؤید مهمی است که جنت همان بهشت اصطلاحی است. دقت بفرمایید.

- شیطان آن‌ها را با امید واهی به آینده فریفت: **فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ.** آن‌ها نازپروده‌ی خداوند بودند، تنها یک فعل از ایشان خواسته شد: این که سراغ درخت معهود نروند. اما امید به آینده آن‌ها را متزلزل خواست، و به حرف ابلیس گوش دادند. این مطلب نشان می‌دهد که آن‌ها نیز باور کامل به خداوند متعال نداشتند. با وجود برحذر شدن از نزدیکی به درخت، و آگاهی دادن از دشمنی ابلیس، باز هم فریب خوردند. با این کار از ظالمین شدند. این صریح آیه است، و قابل توجیح نیست. آری بعد از این نافرمانی توبه کردند: **قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.** آیات را باید بدون پیش‌زمینه‌ی ذهنی خواند. تحمیل نظر بر آیات جفای بر قرآن است.

- وقتی نافرمانی کردند، بدی‌هایشان آشکار شد: **فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ.** آن‌ها با امیال و خواهش‌های نفس آشنا نبودند. پس از تبعیت از شیطان، با خود بدون خدا

روبرو شدند. با فجوری که از نفسشان برمی آید مواجه شدند. به نظر حقیر بیان آیه تمثیلی است؛ می خواستند خود و

بدی هایشان را به نحوی ببوشانند. نمی توانم رابطه ای بین نافرمانی و تعبیری که اکثر مفسرین از این آیه دارند بیابم.

• قَالَ اهْبُطُوا...؛ اکثر مفسران با توجه به برداشتی که از آیات سابق داشتند، هبوط را نزول مکانی آدم و حوا از جنت (به

هرمعنایی که مراد باشد) به زمین دانسته اند. اما به نظر حقیر مراد از هبوط درک باطنی مبنی بر یافت حقیقتش بود.

(تأمل مضاعف می طلبد)

روایات

۱

الصَّادِق (عليه السلام): لَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ فِي دِينِ اللَّهِ بِرَأْيِهِ أَوْ يَأْخُذَ فِيهِ بِقِيَاسِهِ وَيَحْصِبَ الْكَلَامَ يَقُولُونَ هَذَا يَنْقَاسُ وَ هَذَا لَا يَنْقَاسُ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إبْلِيسُ لِعَنَهُ اللَّهُ حِينَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَرَأَى فِي نَفْسِهِ وَ قَالَ بِشِرْكِهِ إِنَّ النَّارَ أَعْظَمُ قَدْرًا مِنَ الطِّينِ فَفَتَحَ لَهُ الْقِيَاسُ أَنْ لَا يَسْجُدَ الْأَعْظَمُ لِلْأَدْنَى فَلَعِنَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ وَ صِيرَ شَيْطَانًا مَرِيداً وَ لَوْ جَاَزَ الْقِيَاسُ لَكَانَ كُلُّ قَائِسٍ مُخْطِئٍ فِي سَعَةِ إِذِ الْقِيَاسُ مِمَّا يَتِمُّ بِهِ الدِّينُ فَلَا حَرَجَ عَلَى أَهْلِ الْقِيَاسِ وَ إِنَّ أَمْرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمْ يَزَلْ مُعْتَدِلًا حَتَّى نَشَأَ الْمُؤَلَّدُونَ أَبْنَاءَ سَبَايَا الْأُمَمِ فَأَخَذُوا بِالرَّأْيِ وَ الْقِيَاسِ وَ تَرَكُوا سُنَنَ الْأَنْبِيَاءِ (عليهم السلام) فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۴۰ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۵۴

امام صادق (ع): جایز نیست بر کسی که به رأی خویش در دین خداوند سخنی بگوید و یا قیاس کند. وای بر صاحبان

این سخن که می گویند: این امر قابل قیاس است و آن یکی قابل قیاس نیست. اولین کسی که مقایسه کرد ابلیس ملعون

بود که گفت: «من بهتر از اویم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل، فریفته خویش گردید و شرک ورزید و گفت: آتش

ارزشمندتر از گل است و باب قیاس را باز کرد. [و نتیجه گرفت] که بزرگتر بر پایین تر سجده نمی کند و به سبب این امر

مورد لعنت واقع شد و شیطان رانده شده گردید و اگر قیاس جایز می شد هر مقایسه کننده ای محدود به توانایی خویش [در قیاس] دچار خطا می شد [چون هرکس، محدوده ی علمی اش با دیگری متفاوت است و در همان محدوده قیاس می کند] اما هنگامی که قیاس باعث تکمیل دین گردد هیچ حرجی بر اهل قیاس نخواهد بود. کار بنی اسرائیل همواره معتدل و درست بود تا زمانی که فرزندان کوچک آنان رشد یافته [و نسل بعدی ایجاد شد] و روش رأی و قیاس را در پیش گرفته، سنت های انبیاء را ترک گفته و گمراه شدند و مردم را به گمراهی کشاندند.

۲

قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): أَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ وَاسْتَكْبَرَ وَاسْتَكْبَارُ هُوَ أَوَّلُ مَعْصِيَةِ عَصِيَ اللَّهُ بِهَا قَالَ فَقَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبِّ اعْفُني مِنَ السُّجُودِ لآدَمَ (عليه السلام) وَ أَنَا أَعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْبُدُكُمَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ (عليه السلام) وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ (عليه السلام) قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا حَاجَةَ لِي إِلَى عِبَادَتِكَ إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ أَعْبُدَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ، وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ قَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبِّ وَ كَيْفَ وَ أَنْتَ الْعَدْلُ الَّذِي لَا تَجُورُ وَ لَا تَظْلِمُ فَثَوَابَ عَمَلِي بَطَلَ قَالَ لَا وَ لَكِنْ سَلْنِي مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا مَا شِئْتَ ثَوَاباً لِعَمَلِكَ فَأَعْطَيْكَ فَأَوَّلُ مَا سَأَلَ الْبَقَاءُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ فَقَالَ اللَّهُ قَدْ أُعْطِيَتْكَ قَالَ سَلْطَنِي عَلَى وَلَدِ آدَمَ (عليه السلام) قَالَ سَلْطُتُكَ قَالَ أَجْرَنِي فِيهِمْ مَجْرَى الدَّمِّ فِي الْعُرُوقِ قَالَ قَدْ أَجْرَيْتُكَ قَالَ لَا يُولَدُ لَهُمْ وَلَدٌ إِلَّا وَلِدَ لِي اثْنَانِ وَ أَرَاهُمْ وَ لَا يَرَوْنِي وَ أَتَصَوَّرُ لَهُمْ فِي كُلِّ صُورَةٍ شِئْتَ فَقَالَ قَدْ أُعْطِيَتْكَ قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ قَدْ جَعَلْتُ لَكَ وَ لِدْرِيَّتِكَ فِي صُدُورِهِمْ أَوْطَاناً قَالَ رَبِّ حَسْبِيَ فَقَالَ إِبْلِيسُ عِنْدَ ذَلِكَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ، ثُمَّ لَا تَبْنِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۴۸ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۴۱

امام صادق (ع) فرمود: «اولین کسی که مقایسه کرد و تکبر ورزید، ابلیس بود و تکبر اولین گناه و عصیانی بود که خداوند با آن مورد نافرمانی قرار گرفت». فرمود: پس ابلیس گفت: «پروردگارا! مرا از سجده بر آدم معاف کن و آنگاه من به گونه ای تو را عبادت می کنم که هیچ فرشته مقرب و نه هیچ پیامبر مرسل و آن گونه تو را عبادت نکرده است». پس خداوند فرمود: «من نیازی به عبادت تو ندارم. من می خواهم آنگونه که خود دوست دارم مورد عبادت قرار بگیرم نه آنگونه که تو می خواهی». پس شیطان از سجده کردن سر باز زد. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «از آن خارج شو. پس همانا تو رانده شده ای و همانا تا روز قیامت لعنت من بر تو است» ابلیس گفت: «پروردگارا چگونه ممکن است در حالی که تو همان عادل مطلق هستی که ستم نمی کند. پس ثواب عمل من باطل شد؟» فرمود: «خیر! ولی از امور دنیا هر آنچه می خواهی به عنوان پاداش و ثواب عملت از من طلب کن، به تو عطا خواهم کرد». پس اولین چیزی که خواست باقی ماندن تا روز قیامت بود. پس خداوند فرمود: «یقیناً به تو عطا کردم». گفت: «مرا بر فرزندان آدم مسلط گردان». فرمود: «تو را مسلط کردم». گفت: «مرا مانند جاری شدن خون در رگ در [وجود] آنان جاری کن». فرمود: «تو را جاری کردم». گفت: «از آنان فرزندی متولد نشود مگر اینکه برای من دو فرزند متولد شود و من آنان را ببینم و آنان مرا نبینند و برای آنان در هر شکلی که بخواهم ظاهر شوم». پس فرمود: «به تو عطا کردم». گفت: «پروردگارا بیشتر به من بده». فرمود: «سینه های آنان را برای تو و ذریّه ات موطن قرار دادم». گفت: «پروردگارا مرا کفایت کرد». اینجا بود که ابلیس گفت: به عزّت و جلالت سوگند که همه ی آنها را گمراه می سازم مگر بندگان خالصت را. (ص/۸۳۸۲) سپس از پیش رو و از پشت سر، و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سراغشان می روم؛ و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت! (اعراف/۱۷).

مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ شَهَابٍ قَالَ: سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ (صلى الله عليه و آله) أَفْضَلُ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا وَإِنَّ لِدَٰلِكَ لَشُعْبًا كَثِيرَةً وَلِلْمَعَاصِي شُعْبًا فَأَوَّلُ مَا عَصَى اللَّهُ بِهِ الْكِبْرُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ إِبْلِيسَ حِينَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَ الْخُرُصُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ آدَمَ وَ حَوَاءَ (عليها السلام) حِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُمَا فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَأَخَذَا مَا لَا حَاجَةَ بِهِمَا إِلَيْهِ فَدَخَلَ ذَٰلِكَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِمَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ ذَٰلِكَ أَنْ أَكْثَرَ مَا يَطْلُبُ ابْنُ آدَمَ (عليه السلام) مَا لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَيْهِ ثُمَّ الْحَسَدُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ ابْنِ آدَمَ (عليه السلام) حَيْثُ حَسَدَ أَخَاهُ فَقَتَلَهُ فَتَشَعَّبَ مِنْ ذَٰلِكَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرِّئَاسَةِ وَ حُبُّ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْكَلَامِ وَ حُبُّ الْعُلُوِّ وَ الثَّرْوَةِ فَصَرْنَ سَبْعَ خِصَالٍ فَاجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ (عليهم السلام) وَ الْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَٰلِكَ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ حَظِيئَةٍ وَ الدُّنْيَا دُنْيَا دُنْيَا بَلَاغٌ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۵۶ الکافی، ج ۲، ص ۱۳۰

محمد بن مسلم بن شهاب گوید: از امام سجّاد (ع) پرسش شد: «کدام عمل نزد خداوند عزّوجلّ برتر است؟» حضرت فرمود: «هیچ عملی پس از شناخت خداوند عزّوجلّ و شناخت رسول خدا (ص) برتر از نفرت از دنیا نیست و دنیا شاخه‌های فراوانی دارد و گناه نیز شاخه‌هایی دارد. نخستین گناهی که خداوند بدان نافرمانی شد تکبر بود و آن گناه شیطان است در آنگاه که سرکشی کرد و بزرگی فروخت و از کافران شد؛ و بعد از کبر، حرص است که آن معصیت آدم و حوا است در آن گاه که خدای عزّوجلّ به آنها فرمود: فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ؛ و آنها رو به چیزی گذاشتند که هیچ نیازی به آن نداشتند و این گونه این خصلت تا روز قیامت درون فرزندان‌شان راه یافت؛ چرا که بیشترین خواسته‌های فرزند آدم چیزی است که هیچ نیازی به آن ندارد. سپس حسد و آن گناه فرزند آدم است، در آنجا که به برادرش رشک ورزید و او را کشت و از آنجا شاخه‌های زن دوستی و دنیا دوستی و مقام دوستی و رفاه دوستی و حرف دوستی و برتری و ثروت دوستی سر برآورد که هفت خصلت شد؛ و این هفت خصلت، همگی در دنیادوستی جمع شد. از این روست که پیامبران و دانایان پس از آگاهی از این امر گفته‌اند: دوستی دنیا سرچشمه همه گناهان است و دنیا دو گونه است: دنیایی که در حدّ بسندگی است و دنیایی که نفرین شده است».

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ ٢٦ يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ٢٧ وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٢٨ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ٢٩ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ٣٠ يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ٣١ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٣٢ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٣٣ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ٣٤ يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٣٥ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٣٦

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَكِّرِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ؛

ای فرزندان آدم، برایتان پوششی فرستادیم تا زشتی‌هایتان را بپوشاند، و هم‌چنین نفع‌های (برای کمال باطنی فرستادیم)، و لباس تقوی بی‌شک بهتر است، این از آیات خداوند است، چه بسا یاد کنند. ۲۶

ریش:

مقایس: يدل على حسن الحال و ما يكتسب الانسان من الخير.

التحقيق: ما يترقى و يستعلى به. من مصاديق هذا الاصل: الریش فی الطائر و الریش فی السهم.

این آیات پس از حکایت داستان آدم و هبوط او است. تعبیر لطیف يَا بَنِي آدَمَ نشان‌دهنده‌ی شباهت همه‌ی انسان‌ها در مسیر زندگی است. انسان‌ها نیز چنان که آدم و حوّا در دوگانگی خیر و شرّ قرار گرفتند، در این نزاع دائمی قرار دارند. اگر خدا را انتخاب کردند در بهشت حقیقی‌اند، و اگر شرّ را برگزیدند از بهشت رانده می‌شوند.

در این کریمه خداوند متعال می‌فرماید ما برای شما لباس نازل کردیم! تعبیر عجیبی در این آیه آمده است: قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا. اگر مانند اکثر مفسّرین لباس را به معنای ظاهری‌اش معنا کنیم، يُؤَكِّرِي سَوَاتِكُمْ همان پوشانندگی از زشتی‌هایی است که انسان دوست ندارد عیان شود. با این تعبیر مراد از انزال لباس، دانش فراهم کردن آن است که تعلیم خداوند است. همان‌طور که در آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی حدید درباره‌ی آهن آمد: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ. با این تعبیر مراد از ریش، زیور و زینتی است که انسان در خود و لباس‌هایش فراهم می‌کند.

با وجود این‌که اکثر مفسّرین معنای فوق را بیان کرده‌اند، به نظر می‌رسد معنای صحیحی نیست. اولاً عرض شد که مراد از سَوَاتِ بَدَی‌های باطنی است، نه ظاهری. ثانیاً نازل کردن لباس که تعبیر دقیق و بلندی است نمی‌تواند لباس ظاهری باشد. ثالثاً ریش در لغت اسباب ترقّی و رشد باطنی است، و تطبیق آن بر زینت، مجاز است. رابعاً فرمود: لِبَاسُ التَّقْوَى

ذَلِكَ خَيْرٌ؛ تناسبی باید در لباس تقوی با لباس نازل شده باشد. چه تناسبی بین لباس ظاهری با تقوا است که از آن بهتر باشد؟! صرف پوشاندگی نمی‌تواند باشد. بنابراین باید دقت و تأمل بیشتری در آیه نمود.

همان‌طور که چندین بار عرض شد می‌توان قائل به تمثیل شد؛ چنان که در آیه ی ۲۰ نیز عرض شد. دقت در معنای لغت ریش نیز این نظر را تأیید می‌کند. ریش حسن حال درونی است. مرحوم مصطفوی در ذیل این آیات تعبیر فوق‌العاده‌ای دارند که تصویر آن از کتاب شریف التحقيق آورده می‌شود.

ریش

۳۰۸

وجعل الله اللباس ريشاً: زينة وجمالاً - قد أنزلنا عليكم لباساً يُؤاري سُوءَاتِكُمْ
وريشاً - مستعار من الریش الذي هو كسوة وزينة للطائر.

* * *

والتحقيق:

أَنَّ الأصل الواحد في هذه المادّة: ما يُترقّى وُستعلی به، سواء كان أمراً مادياً أو معنوياً روحانياً. ومن مصاديق هذا الأصل: الریش في الطائر والریش في السهم، وما يتحصّل الترقّي به في الإنسان كالمال وحسن الحال والقيام بالمصلحة وما يكتسب الإنسان والبرّة، إذا لوحظ الترقّي والتعالی المادّي أو الروحانيّ في كلّ من هذه الموارد. وأمّا الرّينة والجبال والكسوة والنفع والخير: فعاني مجازيّة متناسبة.

وأما الریش في مقام حقيقة ترقّي الإنسان من حيث إنسانيّته: فهو لطافة روحه وانجذابه وكون روحه من نفخ نور الله والمحبة والارتباط الروحاني فيه. وبهذه الامتيازات والخصوصيات الروحانية يستعدّ للسیر إلى الله تعالى والسلوك إلى الدرجات الرفیعة والترقّي إلى المعارج العالیة.

فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ مَا وَرِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا ... فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ
بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ ... قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاساً
يُؤَارِي سَوْآتَكُمْ وَرِيشاً وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ،
يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا
سَوْآتِهِمَا - ۲۷ / ۷.

فالإنزال هو الإعطاء من مقام عالٍ رفيع كما في قوله تعالى: وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ
آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ، إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ كِتَاباً، أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ

مِنْ بَعْدِ النِّعَمِ أَمْنَةً، مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ.

واللباس أيضاً أعمّ من أن يكون روحانياً أو مادياً كما في قوله تعالى:

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ هُنَّ، فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ، الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ.

والمراد من اللباس والريش في الآية الكريمة: اللباس الروحاني والريش الباطني المعنوي، ويدلّ عليه عنوان الوسوسة، والشيطان، ولباس التقوى، ونزع اللباس في اثر تفتين الشيطان ووسوسته، وكذا إبداء السوءة، وكذا إنزال اللباس والريش للإنسان، وكونها من آيات الله تعالى - راجع المواد.

فالآية الكريمة تشير إلى أنّ سعادة الإنسان وكمالها إنّما يتحصّل في نتيجة أمرين: لباس روحانيّ يُؤاري سوءاته وضعفه وفساد قلبه وانحراف فكره وسوء أخلاقه، وهذا اللباس، هو العقل والتدبير والحياء وطلب الخير والصالح ودفع النقص والضرر.

وريش روحانيّ يترقّى به ويسير إلى الملكوت وعالم النور، وقلنا إنّ عبارة عن جذبة روحانيّة وارتباط معنويّ وشوق ذاتيّ إلى عالم التجرّد.

وقد فسّر اللباس بعد في الآية بقوله تعالى - **وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ** - أي واللباس الذي يحفظ الإنسان وبقية من سوء الأفكار والأخلاق والأعمال، الذي ذكر في أوّل الآية - **قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاساً** خير له. فكلمة ذلك بدل من اللباس، لا مبتدأ ثان، ويدلّ عليه التعبير بقوله - ذلك، لا - هذا.

* * *

با توجه به توضیحات فوق مراد از لباس که با آمدن واژه‌ی ((ريش)) شرح داده شده است، نفحه و رحمتی است که انسان به واسطه‌ی آن می‌تواند بدی‌هایش را بپوشاند. ریشه‌ی همه‌ی بدی‌ها و رذائل تکبر است. آنچه می‌تواند تکبر را بپوشاند و در وجود انسان آن را ریشه‌کن کند، انجذاب باطنی است که در قلب همه‌ی انسان‌ها قرار داده شده است.

وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ؛ تقوا مراعات و درک حضور خداوند است. وقتی درک حضور دائمی شد، انسان متقی است. از تقوا به لباس تعبیر شد؛ همان‌طور که لباس ظاهری زشتی‌های ظاهری را می‌پوشاند، تقوا نیز زشتی‌های باطنی را

می‌پوشاند. روشن است که منشاء زشتی باطنی نفس است، خود را مرکز عالم می‌پندارد. بنابراین تقوا دست شستن از اوهام نفس است. ظاهر ناپسند لطمه‌ای به روحانیت انسان نمی‌زند، اما باطن آلوده انسان را به مرز هلاکت می‌رساند. برای همین فرمود **ذَلِكَ خَيْرٌ**.

ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ؛ اگر اهل ذکر باشید، راهی که خداوند متعال بیان کرد را از آیات و نشانه‌های الهی می‌دانید. ذکر کلید واژه‌ای است که اهل معرفت بر مدار آن می‌چرخند.

این کریمه راهی روشن و صریح برای سلوک انسان بیان نمود، و آن را از آیات خدا دانست. چه خوب که انسان در این آیه تأمل بیشتری نماید.

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ؛

ای فرزندان آدم، مبادا شیطان شما را (نیز) بفریبد، چنان‌که پدر و مادران را از بهشت بیرون کرد، لباسشان را کند، تا بدی‌هایشان را نشانشان دهد، او و قبیله‌اش از جایی که نمی‌بینیدشان شما را می‌بینند، ما هستیم که شیاطین را دوستان کسانی که ایمان ندارند قرار دادیم. ۲۷

این کریمه مهم‌ترین مؤید بر این است که نزع لباس تمثیلی است بر آشکار شدن بدی‌های باطنی انسان. شیطان ادعا کرد همه را غیر از مخلصین اغوا خواهد کرد. در گام اول آدم و حوا را فریفت. در این آیه خداوند متعال به فرزندان آدم توصیه می‌کند که مراقب فریب شیطان باشید، تا شما را هم مانند پدر و مادران فریب ندهد. وصفی از شیطان در این کریمه بیان می‌گردد که حائز اهمیت است: **إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ**؛ او و امثال او شما را از جایی می‌بینند که شما نمی‌توانید آن‌ها را ببینید. جهت این خصوصیت این است که وساوس ابلیس در قلب انسان صورت می‌گیرد؛

البته که مراد قلب صنوبری نیست. و انسان‌ها عموماً احاطه‌ای بر قلبشان ندارند. بنابراین نمی‌توانند متوجه وسوسه‌ی شیطان شوند تا بخواهند مانع آن گردند. در واقع معیاری بر این‌که آنچه به آن‌ها القاء شده است رحمانی است یا شیطانی ندارند. البته روشن است اولیای الهی که بر قلب خود احاطه پیدا کرده‌اند، شیطان را می‌بینند، و وسوسه‌های او را آشکارا تشخیص می‌دهند. اما حال ما ربطی به انسان‌های الهی ندارد. مطلب دیگر که در کریمه مورد توجه است، این می‌باشد که شیطان دست‌تنها نیست؛ بلکه یاران و دارودسته‌ای مانند خود دارد.

پایان کریمه ملاکی برای رهایی از شیطان بیان می‌گردد: **إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ؛** ایمان تنها راه رهایی و خروج از دوستی ابلیس است. در سوره‌ی نحل آیات ۹۹ و ۱۰۰ آمد: **إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ، إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ.**

وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ وقتی کار بسیار زشتی انجام می‌دهند، می‌گویند: پدرانمان این‌گونه عمل می‌کردند، و خدا هم ما را به آن فرمان داده است! بگو: خداوند هیچ‌گاه به بدی فرمان نمی‌دهد، چرا آن‌چه را نمی‌دانید به خداوند نسبت می‌دهید؟ ۲۸

فاحشه معصیت بزرگ است. در گذشته عرض کردیم که معصیت بزرگ و کوچک ندارد، عصیان بالذات کوچک ندارد. عرض شد که ریشه‌ی معصیت در شرک است، اگر عصیانی بروز مشرکانه‌ی بیشتری داشته باشد آن را می‌توان فاحشه نامید. برای اعمال‌شان دو توجیه آوردند: اول این‌که پدرانمان همین کار را می‌کردند! می‌گویند این کاری که ما به آن آلوده‌ایم چیز خاصی نیست، از دید شما بزرگ است. پدران ما عمری به آن مشغول بودند و هیچ اتفاقی برایشان نیفتاد. تعمیم پدر به سنت‌ها و روال شایع جامعه تعمیم نیکویی به نظر می‌رسد. بسیاری از معاصی مشرکانه‌ای که انسان به آن آلوده است، به جهت پیروی از سنت‌های رایج جامعه است. این سنت‌ها آنقدر ریشه دوانده‌اند که اگر کسی بر خلاف آن عمل کند، به سختی افتاده و در انزوا قرار می‌گیرد. بنابراین به همان روش جاری در جامعه تن در می‌دهد.

دوم این که خداوند به آن امر کرده است!! این از آن ادعاهای عجیب و گزاف اهل معصیت است. می توان آن را تطبیق بر جهل مرکب کرد. و البته که می توان آن را بر اعمالی نیز تطبیق کرد که ظاهرشان معصیت نیست، اما آلوده‌ی به شرکی آشکار است؛ این اعمال را نسبت به خدا می دهند، چرا که در ظاهر شریعت معصیت شمرده نشده است. دقت کنیم که ممکن است انسان سال‌ها مشغول اعمالی به ظاهر عبادی یا مباح باشد، و به گمان خود در حال بندگی، اما در زمین ابلیس باشد، و پس از مدتی باورهایی در او جلوه کند که شرک آشکار است. بر خدا پناه می برم. ابلیس ابله نیست که وسوسش فقط بر معاصی باشد؛ دقت بفرمایید.

باری در پایان آیه آن چه روشن است و حتی خود اهل معصیت نیز می دانند بیان می شود: قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ؛

بگو پروردگارم مرا به قسط فرمان داده، و این که در هر عبادتگاهی همه‌ی وجودتان رو به او باشد، و دین را خالصانه برای او بخواهید، چنان که آغازتان کرد باز می گردید. ۲۹

قسط:

مقایس: يدلّ على معنيين متضادين، و البناء واحد، فالقسط: العدل، والقسط: الجور.

التحقيق: هو ايصال شيء الى مورد و ايفاء الحق الى محله.

فراز ابتدایی کریمه، مقابل ادعایی است که در آیه‌ی قبل بیان گردید: وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا. قسط را معادل عدل معنا کرده‌اند. به نظر می‌رسد شاکله‌ی معنای قسط، مصاب به حق بودن است. به نهایت و انجام رسیدن درست است. قرارگرفتن قسط مقابل فحشاء نشان می‌دهد که فحشاء خروج از مسیر حق است.

وجه روی هر چیز است. مواجهه‌ی با هر چیز با وجه آن است. در کریمه گفته شد: أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ؛ در هر محرابی همه‌ی وجود باید سوی او باشد. انضمام این فقره با وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، به خوبی روشن می‌کند که باطن باید متوجه حضرت حق باشد. ظاهر رو به قبله هیچ ثمری ندارد. توجه قلب مفید فایده است و لاغیر. این کریمه صراحتی آشکار در مقصود دارد؛ و هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که اعمال ظاهری بدن توجه اثری ندارند.

مطلب مهم دیگر در این کریمه عبارت عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ است؛ یعنی در هر محلی که عبادت می‌شود. مراد فقط مسجد اصطلاحی نیست. با تعمیم مناظ، مراد این است که در هر حالی متوجه خداوند باش. بر اهلش پوشیده نیست که این جمله‌ی به ظاهر ساده، به آسانی حاصل نمی‌شود.

كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ؛ آغاز و انجام او است. همان طور که شما را از کتم عدم به حاق وجود آورد، به سوی خویش بازمی‌گردانند.

فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ؛

گروهی هدایت شد، و بر گروهی گمراهی محقق شد، اینان شیاطین را به جای خداوند ولی گرفتند، و گمان کردند که هدایت شده‌اند. ۳۰

در قرآن کریم همواره دو دسته ترسیم می‌شود. در این کریمه نیز گروهی هدایت شده، و گروهی گمراهند. گروهی که حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ هستند را خداوند این‌طور تعریف می‌کند: إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ این‌ها به جای این‌که با خداوند انس بگیرند و او را انتخاب کنند، شیطان را دوست خود قرار دادند. زیست کافران‌ی خود را متوجه نمی‌شوند: يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ؛ خودشان گمان می‌کنند که در مسیر درست قرار دارند، و دیگران را گمراه می‌پندارند.

خداوند به همه‌ی ما کمک کند، گرفتاری در جهل مرکب مفسده‌ای است که رهایی از آن بسیار دشوار است.

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ؛

ای فرزندان آدم، در هر عبادتگاهی خود را بیارایید، و بخورید و بیاشامید، و اسراف نکنید، که او اسراف کاران را دوست

ندارد. ۳۱

سفارش زیبایی است که در هنگام حضور در محراب بیان شده است. وقتی می خواهید با خداوند سخن بگویید خود را آراسته کنید. انسان عادت دارد وقتی می خواهد در جای مهمی یا به دیدار شخص مهمی برود، بهترین لباس هایش را می پوشد، خود را نظیف و آراسته می کند، عطر استعمال می کند، و ... در آیه بیان می شود که مهم ترین وقت و جایی که در طول زندگیتان در آن حاضر می شوید نزد خداوند متعال است. پس خود را در این وقت آراسته نمایید. روشن است که این توصیه ای است بر مبنای زندگی عرفی مردم که از دیرباز رایج بوده است. با تعمیم معنای این کریمه و عبور از معنای ظاهری آن، مراد زینت باطن انسان در هنگام عبادت است. هزار آراستگی ظاهری در حالی که انسان باطنش آلوده است، هیچ فایده ای ندارد. بنابراین کریمه می فرماید درون را پاک کن، آن گاه به ملاقات من بیا. مستفاد از متون این است که پیش از نماز لختی خلوت کن، درون را از خطورات و امیال دنیوی رها کن، و بعد تکبیر بگو. عبادت خود مایه ای آراستگی باطن است، اما مقدمه ای لازم دارد؛ این که قلب و ذهن انسان آرام باشد. از شوائب بی شمار روزانه خود را رها کند، سپس مشغول یاد خدا گردد.

در ادامه آیه می فرماید بخورید و بیاشامید، فقط اسراف نکنید. توصیه ای آیه روشن است. همه چیز در حال اعتدال نیکو است. استفاده بیش از حد از مأكولات و مشروبات، علاوه بر ضررهای بی شمار جسمی، آرامش ذهن را نیز از میان می برد. بنابراین هر دو مانع بزرگی در یاد الهی خواهد بود. توصیه ای است شخصی، که در اجتماع نیز مؤثر است، و در انتها در وضعیت معنوی انسان نیز نقش به سزایی دارد. انسانی که شکمش همواره از خوردنی ها و آشامیدنی ها پر است، کی حال دارد که با خدا بنشیند! به همین جهت است که هر کتاب اخلاقی و سلوکی را که باز کنید، از ابتدایی ترین توصیه هایشان کم خوردن است. بهترین معیار در این موضوع روایت پیامبر اکرم است: کل و انت تشتهی و امسک و انت تشتهی. و روایت جامعی که از امام باقر علیه السلام نقل شده است: مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَضُرَّهُ طَعَامٌ فَلَا يَأْكُلْ طَعَامًا حَتَّى يَجُوعَ وَ

تَنْقَى مَعِدَّتُهُ فَإِذَا أَكَلَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ لِيُجِدَ الْمَضْغَ وَ لِيَكْفَ عَنِ الطَّعَامِ وَ هُوَ يَشْتَهِيهِ وَ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ. (وسائل الشيعة ، جلد ۲۴ ، صفحه ۴۳۳)

مخفی نیست برای کسی که انبان مأكولات است، مدتی فراغت جسمی و ذهنی از این موضوع لازم است. پس از آن است که می تواند تعادل را پیدا کند.

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛

بگو: چه کسی زینت‌هایی را که خدا برای بندگان قرار داده، و روزی پاک را حرام کرده؟! بگو: این‌ها برای اهل ایمان در زندگی دنیا است، در حالی که در قیامت پیراسته شده برای مؤمنان است، این چنین آیات را برای اهل فهم شرح می‌دهیم. ۳۲

مقابله و زهد منفی در دنیا در راه عده‌ی بسیاری بوده است. در طول تاریخ بسیاری بوده‌اند که وقتی می‌دیدند نمی‌توانند دل از دنیا ببرکنند، و امیال و خواهش‌هایشان را کنترل کنند، صورت مسأله را پاک می‌کردند. به کلی استفاده‌ی از دنیا را مگر در ضرورت ترک می‌کردند. این روش مطابق ادیان ابراهیمی نیست. چرا که منشاء میل در انسان از بین نمی‌رود، فقط فعل را انسان کنترل می‌کند، خواست او هنوز پابرجا است. معمولاً حرص عظیمی نیز نسبت به آنچه بر خود ممنوع کرده است ایجاد می‌شود. در آیه‌ی قبل عرض شد که تعادل مهم است. وقتی انسان بیمار است ممکن است به سفارش طبیب مدتی از چیزهایی منع شود، پس از بهبودی دوباره به حالت تعادل بازمی‌گردد. دنیا هم همین است، وقتی آلوده‌ی آن است با روش قرآنی باید مدتی از آنچه بسیار دوست دارد انفاق کند (آیه‌ی ۹۲ سوره‌ی آل عمران: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ)، وقتی به حال عادی بازگشت، باید زندگی عادی را بکند؛ و

همیشه این معیار را در باطن حفظ کند. البته کسانی که می‌خواهند زندگی معنوی داشته باشند، سخت‌گیری‌های بیشتری برای خود دارند. اهل فهم می‌دانند که این سخت‌گیری‌ها برای آرامش درونی است، نه حرام بودن نعمات الهی. آیه می‌فرماید چه کسی زینت‌ها و روزی پاک را که خدا برای بندگان قرار داده حرام کرده است؟! علاقه به آراستگی و استفاده از زیبایی‌هایی که برون انسان است را نمی‌توان انکار کرد. به همین جهت این کریمه با زهد منفی همان‌طور که عرض شد مخالفت می‌کند.

سپس بیانی در آیه می‌آید که جای تأمل بسیاری دارد: *قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ* این نعمات و زینت‌ها برای اهل ایمان است، و در روز قیامت پیراسته و خالص برای ایشان است. سؤال مهمی همواره ذهنم را درگیر کرده بود، این که چرا انسان اجازه دارد از جانداران استفاده کند، و از آن‌ها سلب حیات کند؟ انسانی که سراسر آلوده و کافرپیشه است، و اکثر اوقات خود را مشغول هوسرانی و تجاوز است، چرا باید حیات جاندار دیگری را سلب کند؟! پاسخی در نصوص برای این سؤال پیدا نمی‌کردم. امروز که این آیه را خواندم پاسخی زیبا بر این موضوع یافتم. سلب حیات از دیگر جانداران برای انسان الهی جایز است. این چرخه‌ای است که از جسم آغاز شده و به روح ختم می‌گردد. فنای هر موجود در موجود عالی‌تر از خود هدف حیات است. بنابراین برای انسان الهی استفاده از موجودات جایز است. اما برای انسان کافر که از جانداران دیگر پست‌تر است قطعاً جایز نیست. در همین سوره، آیه ۱۷۹ آمد: *وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ*. و در سوره فرقان، آیه ۴۴ نیز آمد: *أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا*. صراحت آیات این است که اینان به‌سان چهارپایان، بلکه پست‌تر از آنند! دقت بفرمایید که جواز و عدم جوازی که عرض شد حکم فقهی نیست، چرا که این نوشتار تفسیر قرآن است نه رساله‌ی عملیه!

در ذیل این کریمه روایات بسیاری نقل شده است. به جهت بحث مبسوطی که در بررسی مشی اهل بیت سلام الله علیهم به عنوان مقدمه لازم است، از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم. نکاتی درباره‌ی این روایات به ذهن حقیر می‌رسد که به شرط حیات در رساله‌ای عرض خواهد شد.

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛

بگو: پروردگارم فقط گناهان بزرگ را آشکارا باشد یا در خفا حرام کرده است، و هم چنین اثم، تجاوز به ناحق، شریک قرار دادن برای خدا، چرا که برهانی بر آن وجود ندارد، و نسبت دادن سخنی به خداوند را که از آن آگاهی ندارید حرام کرده است. ۳۳

در این کریمه اقسام محرمات بیان می گردد:

۱. فواحش که دو قسم است: ظاهر و باطن

۲. اثم

۳. بغی وقتی به ناحق باشد

۴. شرک که فاقد هرگونه دلیلی است

۵. نسبت دادن کلامی بدون علم به خداوند متعال

بعضی از محرمات فوق روشن است، و برخی نیاز به بررسی لغوی و نقلی دارد. برای آغاز بحث کلامی از مرحوم علامه در ذیل این کریمه نقل می کنیم که به اختصار نظر خود را بیان کرده اند:

إن الفواحش هي المعاصي البالغة قبحا و شناعة كالزنا و اللواط و نحوهما، و الإثم هو الذنب الذي يستعقب انحطاط الإنسان في حياته و ذلة و هوانا و سقوطا كشرب الخمر الذي يستعقب للإنسان تهلكة في جاهه و ماله و عرضه و نفسه و نحو ذلك، و البغي هو طلب الإنسان ما ليس له بحق كأنواع الظلم و التعدي على الناس و الاستيلاء غير المشروع عليهم، و وصفه بغير الحق من قبيل التوصيف باللازم نظير التقييد الذي في قوله: «ما لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا». و كان إلقاء الخطاب بإباحة الزينة و طيبات الرزق داعيا لنفس السامع إلى أن يحصل على ما حرمه الله فألقى الله سبحانه في هذه الآية جماع القول في ذلك، و لا يشذ عما ذكره شيء من المحرمات الدينية، و هي تنقسم بوجه إلى قسمين: ما يرجع إلى الأفعال و هي الثلاثة الأول، و ما يرجع إلى الأقوال و

الاعتقادات و هو الأخيران، و القسم الأول منه ما يرجع إلى الناس و هو البغي بغير الحق، و منه غيره و هو إما ذو قبح و شناعة فالفاحشة، و إما غيره فالإثم، و القسم الثاني إما شرك بالله أو افتراء على الله سبحانه.

درباره‌ی عصیان و فواحش در سوره‌ی نجم، ذیل آیه‌ی ۳۲ بحث مبسوطی بیان شد، که می‌توانید به آن مراجعه نمایید.

کبائر و فواحش ظاهراً دو واژه برای یک معنا هستند، با این تفاوت که فواحش می‌تواند جلوه‌ای آزاردهنده‌تر داشته باشد. برای مثال لواط را از فواحش دانسته‌اند، وقتی آن را در مقابل دروغ می‌نگریم، گویا قبح اجتماعی بیشتری دارد. گرچه هر دو در ملاک اصلی که شرک است مشترکند.

حال به مذاقه‌ای درباره‌ی اثم پردازیم. در لغت اثم چنین معنا شده است:

مقایس: البطء و التأخر، و الإثم مشتق من ذلك لأنّ ذا الإثم بطيء عن الخير متأخراً عنه.

التحقيق: هو البطء و التأخر للخير.

(در آیه): فالواحش هي الأعمال القبيحة و الشنيعة، و يماثلها الاثم و هو التأخر عن العمل الصالح و التهاون فيه.

اثم در لغت تنبلی و کندی است. استعمال آن در محرمات به معنای کوتاهی و تنبلی در اموری است که انسان باید آن‌ها را انجام دهد. مهم‌ترین عملی که انسان در طول زندگیش باید انجام دهد بندگی، شناخت، و انس با خداوند متعال است. این کار همّتی مردانه می‌خواهد. باید دست از شرک بشوید، و یک‌سره زندگیش خدامحور گردد. این کار آن‌قدر برای نفس سرکش انسان دشوار است که ترجیح می‌دهد اصلاً آن را شروع نکند! به نظر چنین می‌آید که اثم این حال کندی در انتخاب مطلق خداوند است. تعمیم آن در دیگر امور بالتبع معنای اصلی است. مانند کندی در عمل صالح، ترک معاصی و

بغی:

صاح: التعدی

مفردات: طلب تجاوز الاقتصاد فیما یتحرّی.

التحقیق: هو الطلب الشدید و الارادة الأكیده.

بغی در لغت تعدی و خروج از حدّ اعتدال است. خروج از اعتدال انگیزه‌ای کلی دارد، که همان اراده و طلب است. و اگر در مسیر انحراف باشد، مذموم است. استفاده‌ی اکثر مفسّرین در تجاوز، به جهت عمومیت سرکشی انسان در دنیا است. آمدن قرینه‌ی کلامی در آیه به جهت همین تطبیقی است که عرض شد: **الْبَغْيُ بِغَيْرِ الْحَقِّ**. بنابراین بغی به طور مطلق معنای مذمومی ندارد. بغی به غیر حقّ را اکثراً تطبیق بر حقّ الناس کرده‌اند. با توضیحی که عرض شد روشن گردید که حقّ الناس یکی از مصادیق آن است.

درباره‌ی شرک در سور پیشین بحث‌های مبسوطی مطرح شد، به همین جهت از تکرار که ممکن است موجب ملال باشد خودداری می‌کنم. قیدی در این کریمه به شرک اضافه شده است: **مَا لَمْ يُنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا**؛ مراد این است که انسان مشرک هیچ مؤیدی ندارد. هیچ برهانی شرک را جایز نمی‌شمارد.

أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ معنا روشن است. انسان جاهل کارش یافتن تأیید برای انحرافاتش است. آن قدر به خود جرأت می‌دهد که در گام اول تأیید اعمالش را به خداوند منسوب می‌کند. اندکی که در حال خود و دیگران مداقه کنیم، این ابتذال را به وضوح خواهیم یافت. انسان اگر خود را مقصّر ببیند لابد برای خروج از حال نادرستش تدارک می‌بیند؛ اما وقتی خود، باورها، و اعمالش را پاک دید، دچار استدراج می‌شود، و هر روز در گمراهی بیشتر غرق می‌شود.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ؛

و برای هر امتی سرآمدی است، وقتی اجلشان برسد، نه لحظه‌ای تأخیر کنند، و نه آنی پیش افتند. ۳۴

این آیه اشاره به پایان امت‌ها دارد. اشخاص نیز به سان اقوام اجلی دارند که تقدّم و تأخّر ندارد. در کریمه سرآمد امت‌ها بیان شده است تا اشخاص را نیز شامل گردد. هر تمدّن، حکومت، و امتی مدتی هستند و بعد خواهند رفت. در تفکر دینی مرگ مقدّر است، لحظه‌ای نمی‌توان آن را پیش یا پس انداخت. تفکر در مرگ، و مواجهه‌ی حقیقی با آن تمامی باورهای انسان را فروریخته و انسان را تغییر ماهوی می‌دهد. البته که حبّ به بقاء و جاودانگی مانع اساسی در تفکر به مرگ است. اگر انسان بتواند با مرگ حقیقتاً مواجه شود، مسیر فکری و زندگیش به کلی تغییر خواهد کرد. سفارش به تفکر در مرگ در نصوص به همین جهت است. مطلب در این خصوص بسیار است که این نوشتار را مجال آن نیست.

عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَلَا نَحْرُسُكَ قَالَ حَرَسُ كُلِّ أَمْرٍ أَجَلُهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۱۱۸

یحیی بن ابوکثیر گوید: به امیرالمؤمنین عرض شد: «آیا نمی‌خواهی که تو را پاسبانی کنیم؟» فرمود: «هر مردی را اجلش پاسبانی کرده است».

يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَاصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛

ای فرزندان آدم، فرستادگانی از میان خودتان بیایند که آیات مرا برایتان حکایت کنند، آنان که تقوا داشته باشند، و صالح باشند، نه خوفی دارند، و نه محزون می‌شوند. ۳۵

و آنان که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن کبر ورزند، اینان یاران آتشند، که در آن جاودانه خواهند بود. ۳۶

این دو آیه را می‌توان جمع‌بندی این فقره از آیات سوره‌ی اعراف دانست. خداوند متعال با وجود عطای فطرتی الهی به همه‌ی انسان‌ها، پیامبرانی را نیز از میان خودشان می‌فرستد. وقتی از خودشان باشند، راه رفتن برایشان آسان‌تر می‌گردد. این فرستادگان پیام هدایت خداوند را دوباره برای انسان‌ها بیان می‌کنند. مخاطبان دو دسته می‌شوند: اهل تقوا و مکذبین. این دو دستگی همواره در آیات قرآن بیان شده است. دسته‌ی اول اهل تقوا و صلاح هستند، اینان نه بیم دارند، و نه حزن و اندوه. نتیجه‌ای که برای این دسته از انسان‌ها بیان می‌شود بسیار شیرین است. هدف اکثر انسان‌ها در دنیا همین است. می‌خواهند شاد باشند و در آرامش زندگی کنند. خدا ناباوران نیز همین هدف را دارند. راه‌های بسیاری را در طول زندگی طی می‌کنند تا شاید به این هدف نزدیک شوند. قرآن کریم راهی را مطابق فطرت و نهاد انسان بیان می‌کند. تقوا یا همان مراقبه‌ی دائم، و اهل خیر و صلاح بودن. متوجه خدا بودن، و مطابق این حضور زندگی کردن. بر اهلش روشن است که همین دو جمله‌ی به ظاهر ساده الماسی است که با سال‌ها سختی و ممارست به دست نخواهد آمد.

تقوا یعنی هر آن و لحظه متوجه حضور خدا بودن؛ آنی بر انسان نگذرد که در حال غفلت باشد. بنابراین آنچه عرض شد با آنچه در اذهان عموم متدینین می‌باشد تفاوت بسیار دارد. عموم تقوا را رعایت اعمال مطابق شریعت می‌دانند. انجام واجبات و ترک محرّمات می‌پندارند. این تعریف از کجای نصوص به دست آمده است؟! حقیقتاً از آن آگاهی ندارم. هرچه در نصوص غور کنیم، تنها یاد الهی را عظیم می‌شمارد. چه بسیار متشرّعین ظاهری که هیچ بهره‌ای از یاد خدا ندارند. سراسر غم، اضطراب و ترسند. باری وقتی انسان مراقبه‌ی دائمی داشت خود را در پیشگاه او فقیر مطلق می‌یابد. در طول حیاتش بارها و بارها مشاهده می‌کند که دستی او را پیش می‌راند و باز می‌دارد. خب کبر در چنین

انسانی باقی نخواهد ماند. موضوع کبر که باور به خود است از میان می‌رود. وقتی چنین شد، اهل خیر و صلاح می‌گردد. برای همه‌ی انسان‌ها خیر می‌خواهد. صفاتش درست می‌شود، و بالتبع اعمالش نیز صالح می‌گردد. اعمال را از شدت حضور و انس انجام می‌دهد، نه از خوف جهنم و شوق بهشت. مباح را هم با حال ذکر می‌گذرانند، چه رسد به واجبات. آری چنین انسانی نه خوف خواهد داشت نه اندوه. بنابراین نداشتن خوف و غم جزای تقوا نیست. سیر انسان الهی ناگزیر به این‌جا خواهد رسید. دقت بفرمایید.

این کریمه و مانند آن که در قرآن بسیار است، راه خداوند را به روشنی بیان می‌کند. راه همان است که خداوند ترسیم کرده است، مابقی هرچه باشد بی‌فایده و ابتر است.

در مقابل آنان که نهادشان را جدی نگرفتند، و هر چه از باطن الهی‌شان و فرستادگان خدا شنیدند انکار کردند، گرفتار در آتش خواهند بود؛ آتشی که درون خود برافروخته‌اند. اینان اهل کذب هستند. منشاء این ناباوری تکبر است: **وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا**، خود را خدا می‌دانند، حتی اگر در لفظ انکارش کنند. همه چیز را برای خود و امیالشان می‌خواهند. تا از این باور مشرکانه دست نکشند جاودانه در آتش خود خواهند بود: **أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يُتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ٣٧ قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتَاهُمُ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ ٣٨ وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ٣٩ إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ٤٠ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ٤١ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٤٢ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ فَخَيَّرْنَا مِنْهُمُ الْمُتَنَاهِينَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَتَحْتَهُمُ الْآثَارُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا بِالْحَقِّ وَتُودُوا أَنْ تَتَلَكَّمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٤٣ وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ٤٤ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ ٤٥ وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ٤٦ وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٤٧ وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ٤٨ أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ٤٩ وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ ٥٠ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ٥١ وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٥٢ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ٥٣

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُم مِّنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِّنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَاْفِرِينَ؛

چه کسی ستمکارتر است از آن که بر خدا دروغ ببندد، یا آیاتش را دروغ پندارد؟! این ها بهره‌شان را از آن چه برایشان نوشته شده می‌برند، تا فرستادگان ما برای ستاندن جانیشان بیایند، آن گاه (مأموران ما) از آن ها می‌پرسند: کجایند آن چه به جای خدا می‌خواندید؟! می‌گویند: از دستشان داده‌ایم! (گویا گم شده‌اند) و بر علیه خودشان شهادت می‌دهند که کافر بوده‌اند. ۳۷

افترا بر خداوند بدترین حالی است که می‌تواند در انسان وجود داشته باشد. فرمود: فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا؛ ظالم‌تر از کسی که بر خداوند افترا می‌بندد یا آیات الهی را تکذیب می‌کند وجود ندارد. بنابراین خوب است تأملی در معنای افترا بستن بر خداوند داشته باشیم.

با مضمون آیهی فوق، آیات زیادی در قرآن هست، مانند آیهی ۲۱ سورهی انعام: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ. و آیهی ۶۸ سورهی عنکبوت: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ. در سورهی نساء آیهی ۴۸، اشاره‌ی روشنی به تطبیق افترا شده است: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا. در این کریمه شرک به خداوند افترا شمرده شده، و تنها معصیتی است که آمرزیده نمی‌شود. در باب شرک و بخشیده نشدن آن در گذشته بسیار سخن گفته‌ایم، برای جلوگیری از اطناب از بیان مجدد خودداری می‌کنم. حال باید دید که چرا شرک افترا است؟ به این دلیل که مشرک بزرگ‌ترین اتهام را به حقیقت هستی می‌زند! می‌گوید خدایی وجود ندارد؛ یا خدایی که من تصور می‌کنم هست، نه آن چه حقیقت است! این دروغی بزرگ است که همه‌ی مسیر انسان را تغییر می‌دهد. پس روشن است که اتهام اول شرک است. در پی آن دروغ بستن‌های بسیاری پدیدار خواهد شد؛ منشاء آن گزاره‌هایی است که انسان به خداوند و امور معنوی نسبت می‌دهد، در حالی که واقعیتی ندارد. با این بیان معنای کَذَّبَ بِآيَاتِهِ نیز روشن گردید.

أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ؛ این‌ها بهره‌شان را از زندگی به طور کامل مطابق آنچه برایشان نوشته شده است می‌برند. دو مطلب در این فقره بیان شده است:

اولاً: زندگی و سیر انسان مطابق کتاب الهی است. در علم الهی همه چیز موجود و حیّ است. این باوری است که در آیات بسیاری به آن اشاره شده است؛ و در جای خود برهانی نیز شده است. این بحث معرفتی اثر مهمی در مسیر زندگی انسان دارد. انسان خود را رها و یله نخواهد دید، رنج و غم را مطابق کتاب و تحت ربوبیت خداوند مهربان خواهد یافت. این باور، آرامشی عمیق و ماندگار برای انسان به ارمغان خواهد آورد. در آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی توبه آمد: قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ. دقت کنیم که مکذّبین نیز از این قاعده مستثنی نیستند. آن‌ها هم مطابق آنچه برایشان نوشته شده است زندگی می‌کنند.

ثانیاً: ایمان و کفر نقشی در زندگی به ظاهر موقّق مادی ندارد. اگر در منتهای کفر باشد و تا تکذیب هم پیش رفته باشد، باز هم به هر آنچه برایش نوشته شده است خواهد رسید. این طور نیست که اگر کافر بود خداوند او را از نعماتش محروم کند.

حَتَّى إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يَتَوَفَّوهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا؛ در لحظه‌ی مرگ است که همه چیز تغییر می‌کند. مأمورین ما که برای گرفتن جان‌شان فرستاده شده‌اند، آن‌ها را مخاطب قرار می‌دهند و می‌گویند: آن شریکانی که برای خداوند می‌پنداشتید کجایند؟! پاسخی می‌دهند که جای فکر بسیار دارد: قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا؛ می‌گویند گم شده‌اند!! یعنی فکر می‌کردیم هستند و همیشه خواهند بود، امّا الان هرچه می‌گردیم پیدایشان نمی‌کنیم! تعبیر عجیبی است. مراد این است که آنچه آن‌ها خدا می‌انگاشتند درون خود ساخته بودند. از خودشان و پندارهایشان خدایی موهوم ساختند؛ حال هر چه جستجو می‌کنند پیدایش نمی‌کنند!! برون که جستجو نمی‌خواهد، فقط نظر انداختن می‌خواهد. دقت بفرمایید.

مطلب مهمّ دیگر این‌که انسان می‌تواند تا لحظه‌ی مرگ برای این تجربه صبر نکند! لحظه‌ی مرگ می‌تواند هر آن از زندگی انسان باشد. هر لحظه فرستادگان الهی در حال نزول و صعود بر قلب انسان هستند، و حقیقت و توحید را القاء

می‌کند. انسان باید دست از موهوماتی که اصلاً وجود ندارد (ضَلُّوا عَنَّا) بشوید؛ آن‌گاه است که ندای فرستادگان الهی را خواهد شنید.

وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ؛ خود در آن لحظه به حالشان آگاه شده، و بر علیه خود شهادت می‌دهند که کافران زندگی کرده‌اند. به خدا پناه می‌برم.

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ. وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ؛

می‌فرماید: در میان امت‌هایی از جنیان و انسان‌ها که پیش از شما بوده‌اند در آتش داخل شوید، هرگاه امتی داخل شود، گروه دیگر مانند خود را لعنت می‌کند، تا این‌که همگی در آن‌جا به هم می‌رسند، پیروان درباری پیشینیان گویند: خدایا، این‌ها بودند که ما را گمراه کردند، پس عذاب آن‌ها را دوچندان کن، گفته می‌شود: برای هر کدامتان عذابی دوچندان است، ولی علت آن را نمی‌دانید. ۳۸

پیشوایانشان به پیروان گویند: شما فضیلتی نسبت به ما ندارید، پس شما هم به واسطه‌ی آن‌چه کردید، عذاب را بچشید.

۳۹

معنای کریمه روشن است. انسان مکذِّب در جهنم است. وقتی به سابقین اهل تکذیب ملحق می‌شود، باز هم به دنبال کسی است که تقصیر را گردن او بیندازد. نمی‌خواهد غفلت و حال بدی که در آن است را بپذیرد. غرور و کبر گریانش را گرفته و رها نمی‌کند. آن‌قدر دنائت پیدا کرده که به جای استغفار و پذیرش بدی‌ها، می‌خواهد عذاب پیشینیان را فزون کند! پیشینیان نیز به مجادله با آن‌ها می‌پردازند، و ومسئولیت گمراهی و تکذیب آن‌ها را نمی‌پذیرند.

الباقر (علیه السلام): قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِيهِمْ حِينَ جَمَعَهُمُ إِلَى النَّارِ قَالَتْ أَخْرَاهُمْ لَأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ وَقَوْلُهُ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعاً بَرِئَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَلَعَنَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً يُرِيدُ بَعْضُهُمْ أَنْ يَحْجَّ بَعْضاً رَجَاءَ الْفَلَاحِ فَيُقْلِتُوا مِنْ عَظِيمِ مَا نَزَلَ بِهِمْ وَلَيْسَ بِأَوَّانٍ بَلَوَى وَلَا اخْتِبَارٍ وَلَا قَبُولَ مَعْدِرَةٍ وَلَا تَ حِينَ نَجَاهُ وَالْآيَاتُ وَأَشْبَاهُهُنَّ مِمَّا نَزَلَ بِهِ بِكَهٍّ وَلَا يُدْخِلُ اللَّهُ النَّارَ إِلَّا مُشْرِكاً.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۱۲۲ الکافی، ج ۲، ص ۳۱ / بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۸۷

امام باقر (ع): خداوند درباره‌ی آنان، آن زمان که در آتش آن‌ها را گرد می‌آورد چنین می‌فرماید: أَخْرَاهُمْ لَأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ و نیز می‌فرماید: كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعاً؛ برخی از برخی دیگر بیزاری جسته و برخی نیز برخی دیگر را لعنت می‌کنند. برخی می‌خواهند به امید مغلوب ساختن دیگری مجادله کنند تا از گرفتاری بزرگی که بدان دچار گشته‌اند رهایی یابند. درحالی‌که آن وقت، وقت آزمایش و امتحان و پذیرش عذر و هنگام نجات نیست. این آیات و آیات مشابه آن در مکه نازل شده‌اند. و خداوند جز مشرک را وارد جهنم نمی‌کند.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفْتُحُ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ. لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ؛

کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر کردند، درهای آسمان برایشان گشوده نخواهد شد، و داخل بهشت نیز نخواهند شد، مگر این‌که شتر از سوراخ سوزن بگذرد! این چنین جزای مجرمان را خواهیم داد. ۴۰

برایشان از دوزخ بستری، و بر فرازشان پوشش‌هایی است، این چنین جزای ظالمان را خواهیم داد. ۴۱

عرض شد که تکذیب بدترین برای انسان است، و او را از رحمت الهی دور می‌کند. نه این‌که رحمت خداوند شامل حال او نمی‌شود، بلکه به جهت تکبر به تکذیب رسیده، و خود را بی‌نیاز از رحمت الهی می‌داند. دقت بفرمایید.

چنین کسی راه‌های آسمان برایش بسته خواهد بود؛ چرا که خود آن‌ها را بر خود بسته است. مفهوم مقابل آن بسیار امید بخش است. اگر انسان متکبر نباشد، به آسمان راه دارد. این وعده‌ای است که بر اهلش بسیار شیرین و جان‌افزا است.

در ادامه ضرب‌المثلی بیان می‌شود: *يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ*؛ وقتی امری محال است چنین گفته می‌شود: اگر شتر یا ریسمانی کلفت داخل سوراخ سوزن شد، آن امر هم محقق می‌شود! مراد روشن است، این افراد با حال تکبر و تکذیب هیچ‌گاه وارد بهشت نخواهند شد. اگر روزی ریسمان در سوراخ سوزن داخل شد، آن‌ها هم وارد بهشت می‌شوند! اینان خود جهنم شده‌اند، معلوم است که راهی به بهشت ندارند.

فراز لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ یعنی همه‌ی وجودشان جهنم شده است. جهنم آن‌ها را احاطه کرده است، و راه گریزی از آن ندارند. به خداوند غفار پناه می‌برم.

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): *تُفْتَحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ فِي خَمْسَةِ مَوَاقِيتَ عِنْدَ نُزُولِ الْغَيْثِ وَ عِنْدَ الزَّحْفِ وَ عِنْدَ الْأَذَانِ وَ عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ مَعَ زَوَالِ الشَّمْسِ وَ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ.*

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۱۲۶ وسایل الشیعه، ج ۷، ص ۶۵

امام علی (ع): درهای آسمان پنج وقت به روی شما گشوده می‌شود: ۱ هنگام نزول باران. ۲ در موقع حمله به دشمن. ۳ موقع اذان. ۴ موقع قرائت قرآن. ۵ هنگام ظهر و موقع طلوع فجر.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

کسانی که ایمان آوردند، و اعمالشان صالح است، و البته که هیچ کس را به بیش از توانش تکلیف نمی‌کنیم، ایشان اهل بهشتند، و در آن جاودانه خواهند بود. ۴۲

وسع:

مقایس: تدلّ علی خلاف الضیق و العسر.

التحقیق: هو انبساط فی احاطة و هذا فی قبال التضيّق و تستعمل فی مادی و معنوی.

عبارت لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا از آیه ی ۴۲ را می‌توان در انتهای کریمه معنا کرد. یعنی آیه را ابتدا این‌گونه معنا نمود: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، و سپس فقره ی لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا را معنا کرد. بارها عرض شد که همواره در قرآن کریم دو گروه ترسیم می‌شود؛ در این آیه نیز پس از ذکر حالِ مکذّبین، حالِ اهل ایمان توصیف می‌شود.

در عبارت لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا اندکی مذاقه کنیم. این فقره چندین بار در قرآن کریم تکرار شده است. وسع کلیدواژه‌ی اصلی فهم این فقره است. وسع آن‌جایی است که عسرت، تنگی و سختی نباشد. یعنی آسایش و راحتی باشد. بسط درون باشد. تکلیف آن‌چیزی است که بر عهده‌ی شخص گذارده می‌شود. مراد این است که خداوند متعال که به نفوس انسان‌ها آگاه است اولاً و مربّی آن‌ها است ثانیاً، بر هیچ نفسی باری بیش از توانش نمی‌گذارد. از آن جهت که در کریمه واژه‌ی وسع آمد، معلوم می‌شود که تکالیف انسان تا حدّ مشفقت و سختی نیست، چرا که مرزی است بین وسع و عسرت، فاصله‌ای میان این دو است. چنین نیست که وقتی وسعت و آرامش تمام شد، ضیق و عسرت آغاز گردد. دقت بفرمایید که از اتمام آسایش تا رسیدن به تنگنا فاصله‌ای است که گاه کم هم نیست. آیه می‌فرماید ما فقط به قدر وسع تکلیف می‌کنیم، نه بیشتر. بنابراین هر آن‌چه انسان خود را به آن وامی‌دارد، یا گمان می‌کند که به آن مکلف شده است، و منجر به مشقّت و ضیق است، سنّت الهی نمی‌باشد. این عبارت با شرحی که عرض شد معیاری است که در مسیر زندگی

انسان مانند خط‌کش عمل می‌کند. در کلام، فقه، و حتی در سیروسلوک نیز بسیار گران‌سنگ است. مابقی بر عهده‌ی خواننده‌ی گرامی.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛

هرگونه کدورت را از قلب‌هایشان می‌زداییم، نهرها از زیر پایشان جاری است، گویند: حمد از آن خدایی است که ما را به این جایگاه رهنمون ساخت، و اگر هدایت الهی نبود هرگز هدایت نمی‌شدیم، بی‌گمان رسولان الهی همراه حق بودند، ندایی به ایشان می‌رسد که به سبب آن‌چه بودید وارث این بهشت هستید. ۴۳

غلّ:

مقایس: يدلّ علی تخلّل شیء و ثبات شیء.

مصباح: الحقد.

التحقيق: ادخال شیء فی شیء یوجب تغیراً و تحوّلاً، من مصاديقه الغلّ و هو ما یدخل فی القلب و یوجب تحوّل من الصفاء و المخلوص الی خلط و انکدار.

نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ؛ در قلب اهل بهشت هیچ کدورتی نیست. خداوند متعال در این کریمه به موهبتی اشاره می‌کند که بسیار گران‌قیمت و دست‌نیافتنی است. غلّ اعمّ از کینه است. همان‌طور که در لغت بیان شد، غلّ هر آن چیزی است که در چیزی داخل می‌شود، و به واسطه‌ی این ورود آن شیء را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ریشه‌ی آن زنگارها و کدورت‌هایی است که از مسیر زندگی و آلودگی‌های پیشین در قلب انسان باقی مانده است. کینه و کدورت از انسان‌ها از توابع آن است. خداوند اهل بهشت را پیراسته و پاک می‌گرداند؛ نمی‌گذارد تا این زنگارها هم در قلبشان باقی بماند.

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ؛ این فقره از زیباترین حالات بهشتیان است. ابتدای ایمان حمد است، چنان که در سوره ی حمد باید گفت و به جان تمرین کرد: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ و پایان کار مؤمن نیز حمد است: دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (یونس، آیه ی ۱۰). حمد اتصاف حقیقی تمامی زیبایی ها به خداوند متعال است. بهشتیان هر آن چه موهبت و نعمت است را از خداوند می بینند. در صدر مواهب هدایتشان را بی واسطه از خداوند مهربان می دانند؛ و اعتراف گران سنگی دارند: وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ؛ مبدأ همه ی خیرات خدا است. هادی گمراهان و مربی ایشان نیز فقط خدا است.

لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَتُودُوا أَنْ تُلَكُّمُ الْجَنَّةَ أَوْرِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ فرستادگان ما حق بودند، و حامل حق نیز می باشند. ندایی شنیده می شود؛ منادی در این کریمه معلوم نیست. پیامش این است که شما وارثان بهشت هستید؛ به جهت آن چه بودید و عمل کردید.

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ؛

بهشتیان دوزخیان را ندا می دهند: آن چه را خداوند به حق وعده داده بود یافتیم، شما نیز به آن چه خدا به حق وعده تان

داده بود رسیدید؟! گویند: آری، آن گاه گوینده ای در میانشان ندا دهد: لعنت خدا بر ظالمان باد. ۴۴

همانان که از راه خدا باز می دارند، و آن را نادرست نشان می دهند، این ها به آخرت ایمان ندارند. ۴۵

در این کریمه مکالمه ای بین اهل بهشت و جهنم رخ می دهد. مکالمه ای این چنین در سوره ی حدید، آیه ی ۱۳ نیز آمده است: يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ. امکان و تحقق مکالمه بین بهشتیان و جهنمیان مطلب مهمی را نشان

می‌دهد که بارها در سور پیشین عرض شد. این‌که بهشت و جهنم بر خلاف تصوّر فانتزی ما دو مکان محصور در دو محلّ مجزّا نیست. بلکه بهشت و جهنم هر شخص با او است، و در قلب و باطنش جریان دارد. اصلاً بعید نیست که قائل شویم اهل بهشت و جهنم در کنار یکدیگر هستند. دقت بفرمایید که شاید مطلب در ابتدا ثقیل بنماید.

بلی بهشتیان دوزخیان را ندا می‌دهند: آنچه را خداوند به حقّ وعده داده بود یافتیم، شما نیز به آنچه خدا به حقّ وعده‌تان داده بود رسیدید؟! گویند: آری. هر دو گروه به استحقاقشان نسبت به آنچه برایشان اتفاق می‌افتد واقف و آگاه هستند. بعد از مکالمه مؤذّنی ندا می‌دهد: لعنت خدا بر ظالمان باد. باز هم این مؤذّن در آیه معلوم نیست. عبارت **أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** مشابه **فَضْرِبَ بَيْنَهُمُ سُورًا** است.

در ادامه خصوصیت ظالمین بیان می‌شود: اولاً کارشان بازداشتن از راه خدا بوده‌است، ثانیاً آن را نادرست نشان می‌دادند، و ثالثاً به آخرت ایمان نداشتند.

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ. وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛

میان این دو گروه حجابی است، بر اعراف مردانی هستند که همه را از چهره‌شان می‌شناسند، به اهل بهشتی که هنوز داخل نشده‌اند، اما امید سراسر وجودشان را گرفته‌است، می‌گویند: سلامّ علیکم. ۴۶

و هنگامی که نظرشان بر اهل جهنم افتد گویند: ما را از ستمکاران قرار مده ۴۷

اعراف جمع عُرف به معنای عالی و بلند است. به همین جهت به دامنه‌ی کوه نیز اعراف گفته شده است. به یال اسب هم عرف گفته شده است چرا که فوق گردن است. به طور کلی معنای علوّ در استعمالات جامعیت دارد.

در این کریمه عدّه‌ای معرفی می‌شوند که رجال بر اعراف نامیده شده‌اند. در تطبیق این افراد دو احتمال بیان شده است که از مابقی احتمالات قابل توجّه‌تر است:

اول اين كه انسان هايي عالي و والا هستند كه بر اتفاقات و حالات افراد در محشر اشراف دارند. دو دليل بر اين تطبيق وجود دارد: اولاً وصف آنها به رجال، و استقرارشان در اعراف. وصف رجال در قرآن همواره برای عظمت به كار رفته است. ثانياً عبارت *يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ* اينان حالات بهشتيان و جهنميان را از سيمایشان می دانند. اين اشراف می تواند نشان دهندهی عظمت روحی ایشان باشد.

قول دوم رجال را مستضعفين می داند؛ يعنی کسانی كه در دين استضعاف داشته، و هنوز بهشتی و جهنمی بودنشان معلوم نیست. دليل اين قول عبارت پایانی كريمه است: *لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ*. قائلين به قول دوم اين عبارت را مربوط به رجال دانسته اند. می گویند اگر اين ها هنوز داخل بهشت نشده اند ولی طمع آن را دارند، حتماً باید مستضعف باشند. روشن است كه بنابر نظر اول، اين عبارت حال بهشتیانی است كه هنوز وارد بهشت نشده اند. مرحوم علامه نیز قول اول را ترجیح داده اند. عباراتشان را به جهت روش بحثی فوق العادهی اين مرد خدا به طور كامل بيان می كنم. به نظر حقیر نیز قول اول ترجیح دارد؛ مهم ترین دليل آن عبارت *يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ* است. البته كه در ادامه مؤیدات روایی قول اول نیز بيان خواهد شد.

و لا ريب في أن السياق يفيد أن هؤلاء الرجال منازون على الطائفتين متميزون من جماعتهم فهل ذلك لكونهم خارجين عن نوع الإنسان كالملائكة أو الجن مثلاً، أو لكونهم خارجين عن أهل الجمع من حيث ما يتعلق بهم من السؤال والحساب و سائر الشئون الشبيهة بهما فيكون بذلك أهل الجمع منقسمين إلى طوائف ثلاث: أصحاب الجنة، و أصحاب النار، و أصحاب الأعراف كما قسمهم الله في الدنيا إلى طوائف ثلاث:

المؤمنين و الكفار و المستضعفين الذين لم تتم عليهم الحجة و قصروا عن بلوغ التكليف كضعفاء العقول من النساء و الأطفال غير البالغين و الشيخ الهرم الخرف و المجنون و السفیه و أضرابهم، أو لكونهم مرتفعين عن موقف أهل الجمع بمكانتهم؟

لا ريب أن إطلاق لفظ «رجال» لا يشمل الملائكة فإنهم لا يتصفون بالرجولية و الأنوثة كما يتصف به جنس الحيوان و إن قيل: إنهم ربما يظهرون في شكل الرجال فإن ذلك لا يصحح الاتصاف و التسمية، على أنه لا دليل يدل عليه. ثم إن التعبير بمثل قوله: «رجال يعرفون» إلخ، و خاصة بالتنكير يدل بحسب عرف اللغة على اعتناء تام بشأن الأفراد المقصودين باللفظ نظراً إلى دلالة الرجل بحسب العادة على الإنسان القوي في تعقله و إرادته الشديد في قوامه.

و على ذلك يجري ما يوجد في كلامه تعالى من مثل هذا التعبير كقوله تعالى:

«رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»: النور: ٣٧، وقوله: «فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا»: التوبة: ١٠٨، وقوله: «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ»: الأحزاب: ٢٣، وقوله: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ»: يوسف: ١٠٩ حتى في مثل قوله: «مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ»: ص: ٦٢، وقوله: «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنَّ»: الجن: ٦.

فالمراد برجال في الآية أفراد تامون في إنسانيتهم لا محالة، وإن فرض أن فيهم أفرادا من النساء كان من التغليب.

و أما المستضعفون فإنهم ضعفاء أفراد الإنسان لا مزية في أمرهم توجب الاعتناء بشأنهم، وفيهم النساء والأطفال حتى الأجنة، ولا فضل لبعضهم على بعض، ولرجالهم على غيرهم حتى يعبر به عنهم بالرجال تغليبا فلو كانوا هم المرادين بقوله «رِجَالٌ يَعْرِفُونَ» إلخ، لكان حق التعبير أن يقال: قوم يعرفون إلخ، أو أناس أو طائفة أو نحو ذلك كما هو المعهود من تعبيرات القرآن الكريم في أمثال هذه الموارد كقوله تعالى: «لَمْ تَعْظُونْ قَوْمًا اللَّهُ مَهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ»: الأعراف: ١٦٤، وقوله: «إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ»: الأعراف: ٨٢، وقوله: «فَأَمْنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ»: الصف: ١٤.

على أن ما يصفهم الله تعالى به في الآيات التالية من الأوصاف و يذكرهم به من الشئون أمور تأبى إلا أن يكون القائمون به من أهل المنزلة والمكانة، وأصحاب القرب والزلفى فضلا أن يكونوا من الناس المتوسطين فضلا أن يكونوا من المستضعفين.

فأول ذلك: أنهم جعلوا على الأعراف و وصفوا بأنهم مشرفون على أهل الجمع عامة، و مطلعون على أصحاب الجنة وأصحاب النار يعرفون كل إنسان منهم بسيماه الخاص به و يحيطون بخصوصيات نفوسهم و تفاصيل أعمالهم، ولا ريب أن ذلك منزلة رفيعة يختصون بها من بين الناس، وليست مشاهدة جميع الناس يوم القيامة و خاصة بعد دخول الجنة و النار أمرا عاما موجودا عند الجميع فإن الله يقول حكاية عن قول أهل النار:

«مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ»: ص: ٦٢، وقولهم: «رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ»: حم السجدة: ٢٩، وقال: «لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ»: عبس: ٣٧.

و ليس معنى السيماء أن يعلم المؤمنون والكفار بعلامة عامة يعرف صنفهم بها كل من شاهدهم كيباض الوجه و سواده مثلا فإن قوله تعالى في الآية التالية: «وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ

تَسْتَكْبِرُونَ أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ يَفِيدُ أَنَّهُمْ مِيزُوا خِصَاصَاتٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ وَأَعْمَالِهِمْ مِنْ سِيَمَاهُمْ كَكُونِهِمْ مُسْتَكْبِرِينَ أُولَى جَمْعٍ وَقَدْ أَقْسَمُوا كَذَا وَكَذَا، وَهَذِهِ أُمُورٌ وَرَاءَ الْكُفْرِ وَالْإِيمَانِ فِي الْجُمْلَةِ.

و ثانياً: أَنَّهُمْ يَحَاوِرُونَ الْفَرِيقَيْنِ فَيَكْلُمُونَ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ وَيَحْيُونَهُمْ بِتَحِيَّةِ الْجَنَّةِ، وَيَكْلُمُونَ أُمَّةَ الْكُفْرِ وَالضَّلَالِ وَالطَّغَاةِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَيَقْرَعُونَ عَلَيْهِمْ بِأَحْوَالِهِمْ وَأَقْوَالِهِمْ مُسْتَرْسِلِينَ فِي ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَحْجِزَهُمْ حَاجِزٌ، وَ لَيْسَ التَّكَلُّمُ بِمُجَازٍ يَوْمَئِذٍ إِلَّا لِلْوَاحِدِ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ الَّذِينَ لَا يَنْطَقُونَ إِلَّا بِحَقِّهِ، قَالَ تَعَالَى: «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَاباً»: النَّبَأُ: ٣٨، وَ هَذَا وَرَاءَ مَا يَنَالُهُ الْمُسْتَضْعَفُونَ.

و ثالثاً: أَنَّهُمْ يُؤْمِنُونَ أَهْلَ الْجَنَّةِ بِالتَّسْلِيمِ عَلَيْهِمْ ثُمَّ يَأْمُرُونَهُمْ بِدُخُولِ الْجَنَّةِ فِي أَمْرٍ مُطْلَقٍ عَلَى مَا هُوَ ظَاهِرُ السِّيَاقِ فِي الْآيَاتِ التَّالِيَةِ.

و رابعاً: أَنَّهُ لَا يَشَاهِدُ فِيْمَا يَذْكُرُهُ اللَّهُ مِنْ مَكَانَتِهِمْ وَمَا يَحَاوِرُونَ بِهِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ وَالْجَبَابِرَةَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ شَيْءٌ مِنْ آثَارِ الْفَرْعِ وَالْقَلْقِ عَلَيْهِمْ وَلَا اضْطِرَابٍ فِي أَقْوَالِهِمْ، وَلَمْ يَذْكُرْ أَنَّهُمْ مُحَضَّرُونَ فِيهِ مُخْتَلِطُونَ بِالْجَمَاعَةِ دَاخِلُونَ فِيْمَا دَخَلُوا فِيهِ مِنَ الْأَهْوَالِ الَّتِي تَجْعَلُ الْأَفْنَدَةَ هَوَاءً وَالْجِبَالَ سَرَاباً، وَقَدْ قَالَ تَعَالَى: «فَإِنَّهُمْ لِمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ»: الصَّافَاتِ: ١٢٨، فَجَعَلَ ذَلِكَ مِنْ خَاصَّةِ مُخْلَصِي عِبَادِهِ، ثُمَّ اسْتَثْنَاهُمْ مِنْ كُلِّ هَوْلٍ أَعَدَّ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ثُمَّ إِنَّهُ تَعَالَى ذَكَرَ دَعَاءَهُمْ فِي قَوْلِهِ: «وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» وَلَمْ يَعْقِبْهُ بِالرَّدِّ فَدَلَّ ذَلِكَ عَلَى أَنَّهُمْ مُجَازُونَ فِيْمَا يَتَكَلَّمُونَ بِهِ مُسْتَجَابِ دَعَائِهِمْ، وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَعَقِبَهُ بِالرَّدِّ كَمَا فِي مَوَارِدِ ذِكْرَتِ فِيْمَا أَدْعِيَةُ أَهْلِ الْجَمْعِ وَمَسَائِلُ أَصْحَابِ النَّارِ وَأَدْعِيَةُ أُخْرَى مِنْ غَيْرِهِمْ.

فَهَذِهِ الْخُصُوصِيَّاتُ الَّتِي تَنْكَشِفُ وَاحِدَةً بَعْدَ وَاحِدَةٍ مِنْ هَذِهِ الْآيَاتِ بِالتَّدْبِيرِ فِيْمَا وَ أُخْرَى تَتَّبِعُهَا لَا تَبْقَى رَيْباً لِلْمُتَدَبِّرِ فِي أَنَّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَخْبَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنْهُمْ فِي قَوْلِهِ:

«وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ» جَمْعٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مِنْ غَيْرِ الْمَلَائِكَةِ هُمْ أَرْفَعُ مَقَاماً وَأَعْلَى مَنْزِلَةً مِنْ سَائِرِ أَهْلِ الْجَمْعِ يَعْرِفُونَ عَامَّةَ الْفَرِيقَيْنِ، لَهُمْ أَنْ يَتَكَلَّمُوا بِالْحَقِّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُمْ أَنْ يَشْهَدُوا، وَلَهُمْ أَنْ يَشْفَعُوا، وَلَهُمْ أَنْ يَأْمُرُوا وَيَقْضُوا.

به شرح کریمه بازگردیم. عبارت ابتدایی آیه: **بَيْنَهُمَا حِجَابٌ** نشان‌دهنده‌ی این است که بین اهل بهشت و جهنم حائلی وجود دارد. روشن است که مراد لزوماً دیوار و مانند آن که در اذهان ما است نمی‌باشد. برای همین گفته شد: حِجَاب. فقط فاصلی بین آنها است. این حائل می‌تواند اصلاً مادی نباشد. آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی حدید را در شرح آیه‌ی قبل عرض کردیم که در واقع توضیح همین حِجَاب است: **يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ.**

در ادامه رجال خطاب به بهشتیان می‌گویند: سلام علیکم. این حال خود نشان‌دهنده‌ی اشراف ایشان بر آن صحنه است. سپس رویشان را می‌گردانند و متوجه اهل جهنم می‌شوند. از آن جهت که به حال آنها هم اشراف دارند، اعلام برائت از حالشان می‌کنند، و از خداوند متعال می‌خواهند که از ظالمین قرارشان ندهد.

با توضیحی که عرض شد معلوم شد که رجال بر اعراف، اولیاء سابقون هستند. درنهایت علم نزد خداوند متعال و اهل بیت طاهرین سلام الله علیهم اجمعین است. این‌ها همه تلاش‌هایی برای درک است و بس.

عَنْ مُقَرَّنٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: جَاءَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ فَقَالَ نَحْنُ عَلَى الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِي لَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ يُعْرِفُنَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفْنَا وَ عَرَفْنَاهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرْنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَايَتِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ فَلَا سَوَاءَ مَنْ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَ لَا سَوَاءَ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عُيُونِ كَدْرِهِ يَفْرَغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ ذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلَى عُيُونِ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا لَا نَفَادَ لَهَا وَ لَا انْقِطَاعَ.

الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴ / بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۵۳ / بصائر الدرجات، ص ۴۹۷

مقرن گوید: شنیدم امام صادق فرمود: ابن کواء نزد امیرمؤمنان آمد و به او عرض کرد: «ای امیرمؤمنان تفسیر آیه: وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ چیست؟» فرمود: «ما بر روی اعراف هستیم و ما یارانمان را با سیمای ایشان می‌شناسیم و ما اعراف هستیم و خدای عزوجل شناخته نمی‌شود، مگر از راه معرفت و شناخت ما. ما اعراف هستیم که خدا در روز قیامت ما را بر روی صراط نگاه می‌دارد. هیچ‌کس وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن‌کس که ما را شناخته و ما او را شناخته‌ایم و هیچ‌کس وارد آتش نمی‌شود، مگر کسی که ما را انکار کرده و ما نیز او را انکار کرده‌ایم. به درستی که خدای تبارک و تعالی اگر بخواهد، می‌تواند مردم را با خود آشنا سازد تا اینکه حدود او را بشناسند و از در او به او رجوع کنند. خدا ما را به‌عنوان باب (در) و صراط و راه و دروازه ورود به درگاه او قرار داده است. هر که از ولایت ما منحرف شود و یا دیگران را بر ما ترجیح دهد، همانا او از صراط و راه راست منحرف است. کسانی که مردم به آنان پناه بردند، یکسان نیستند و نیز یکسان نیست اینکه مردم به چشمه‌های گل‌آلود که همدیگر را خالی و تهی می‌کنند، بروند یا اینکه به‌سوی ما بیایند. کسی که به‌سوی ما بیاید به‌سوی چشمه‌های صاف و زلالی رفته است که به امر پروردگار جاری است، چشمه‌هایی که هیچ‌گاه پایان‌پذیر نیست و همواره جاری است.

این روایت، روایتی فوق‌العاده است. تطبیقی عالی بر رجال داده شده است. باید دقت کنیم که اگر اعراف به معنای مستضعفین و مانند آن بود، قابل تطبیق بر امامان علیهم‌السلام نبود. روایات با این مضمون فراوان است، چند نمونه‌ی دیگر نقل می‌گردد.

عَنِ الثُّمَالِيِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ: عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: « وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ » فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبَبِ مَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِينَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ وَ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ أَنْ يَعْرِفَ النَّاسَ نَفْسَهُ لَعَرَفَهُمْ، وَ لَكِنَّهُ جَعَلَنَا سَبَبَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ بَابَهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ.

التفسير (للعياشي)، جلد ۲، صفحه ۱۹

عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَا أَوَّلُ السَّابِقِينَ، وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَأَنَا قَسِيمُ [الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَأَنَا صَاحِبُ الْأَعْرَافِ .

التفسير (للعياشي)، جلد ۲، صفحه ۱۷

عَنْ زَادَانَ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ لِعَلِيٍّ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرِ مَرَّاتٍ: يَا عَلِيُّ إِنَّكَ وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِكَ أَعْرَافُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَكُمْ وَأَنْكَرْتُمُوهُ .

التفسير (للعياشي)، جلد ۲، صفحه ۱۸

وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَعْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ. أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ؛

اهل اعراف کسانی را که از چهره می شناسند ندا می دهند: آن چه جمع کردید و تکبری که ورزیدید به حالتان سودی

نداشت. ۴۸

آیا این ها کسانی هستند که قسم خوردید هرگز رحمت الهی شاملشان نمی شود؟ وارد بهشت شوید، در حالی که نه

خوفی دارید و نه محزون می شوید. ۴۹

اصحاب اعراف در این کریمه مجدد با وصفی که در آیه‌ی قبل آمد توصیف می‌شوند: يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ. رجال اعراف اهل جهنم را ندا می‌دهند، و دو صفت را در آن‌ها متذکر می‌شوند: مال‌اندوزی و تکبر. جمع، غیر از جمع کردن اموال، می‌تواند به معنای اجتماع آن‌ها هم باشد؛ البته متبادر در معنای اول است. خلاصه‌ی دلیل جهنمی شدن انسان همین دو عامل است. هر دو را در سُورِ پیش به طور مبسوط شرح دادیم، به همین جهت از تکرار که موجب ملال است پرهیز می‌کنم.

آیه‌ی بعدی خطابی تقریری و توییحی است. اصحاب اعراف می‌گویند: اینان که قسم می‌خورید هیچ‌گاه شامل رحمت خداوند نخواهند شد، حالشان را بنگرید. داخل بهشت شوید در حالی که نه بیم دارید و نه حزن! نشان می‌دهد که در بهشت هیچ خوف و حزنی نیست. عبارت داخل شوید که توسط اعراف گفته می‌شود، تأیید مهمی است بر تطبیقی که در آیه‌ی پیشین عرض شد.

وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ. الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ؛ اهل جهنم بهشتیان را ندا می‌دهند که از آب یا هر آنچه خداوند روزیتان کرده بر ما بیفشانید؛ گویند: خداوند آن را بر کافران حرام کرده است. ۵۰

آنان که سراسر زندگیشان لهو و لعب بود، و زندگی دنیا آن‌ها را مجذوب خود کرده بود؛ پس امروز فراموششان می‌کنیم، چنان‌که دیدار امروز را فراموش کرده بودند، و آیات ما را انکار می‌کردند. ۵۱

این کریمه مکالمه‌ای است بین جهنمیان و اهل بهشت. وجود این مکالمه‌ها که در قرآن به آن اشاره شده است نمایان‌گر مبنایی است که بارها از آن سخن گفتیم: بهشت و جهنم دو مکان آسایش و عذاب نیست.

حال جهنمیان بسیار بد است؛ در خود می‌سوزند و راه فراری نمی‌یابند. نگاه که به بهشتیان می‌اندازند حال دیگری را در ایشان می‌یابد. گمان می‌کنند برای رهایی از این آتش و تنگنا می‌توانند از آن‌ها کمک بگیرند. طلب آب و هر آن‌چیزی که اندکی حالشان را تغییر دهد می‌کنند. بهشتیان در پاسخ می‌گویند: **إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ**. در آن تنگنا هم دست از کفر برنمی‌دارند. اگر این تکبر را کنار می‌گذاشتند و از خداوند رحمان طلب غفران می‌کردند، نجات می‌یافتند.

لعب:

لسان العرب: ضدّ الجدّ، و يقال لكلّ من عمل عملاً لا يجدي عليه نفعاً.

الميزان: الفعل المأتي به لغاية خيالية غير حقيقية.

التحقيق: قول أو عمل لا يقصد منه ظهور مفيد عقلاً و لا يرغب اليه العاقل.

لهو:

الميزان: ما يشغلك عما يهملك.

التحقيق: ما يكون فيه تمايل الى شيء و تلذذ به من دون نظر الى نتيجة، فاللهو فيه قيد زائد على اللعب و هو التمايل، فهو انما يتأخر و يتحقق بعد استمرار اللعب.

در آیه‌ی ۵۱ خصوصیات دیگری از کافران برشمرده می‌شود. اینان سراسر زندگیشان لهو و لعب بود. لهو هر آن‌چیزی است که انسان را به خود مشغول می‌کند، و انسان به او تمايل دارد و از آن لذت می‌برد، اما فاقد نتیجه است. لعب هر چیزی است که جدی نیست، اگر هدفی هم برایش تصوّر می‌شود خیالی است، و واقعیت ندارد، و عقلاً به آن مایل نیستند؛ بر خلاف لهو که عقلاً هم گرفتارش می‌شوند.

خصوصیت سوم این‌ها فریفته شدن به دنیا است (غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا). دنیا دار غرور است، یعنی آن‌چه در دنیا دیده و پندار می‌شود واقعی نیست. آن را زینت داده و طور دیگری نشان داده است. به این جهت است که انسان فریفته آن می‌شود. نتیجه‌ی این حال در کافران به آن‌جا می‌رسد که حقیقت را فراموش می‌کنند. ما هم امروز آن‌ها را فراموش می‌کنیم.

آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی حدید جامعیت فوق‌العاده‌ای در تعریف دنیا دارد: اَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ.

عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَنْسَى وَلَا يَنْسِيهِ وَإِنَّمَا يَنْسَى وَيَنْسُوهُ الْمَخْلُوقُ الْمُحْدَثُ أَلَّا تَسْمَعُهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا وَإِنَّمَا يُجَازِي مَنْ نَسِيَهُ وَنَسِيَ لِقَاءَ يَوْمِهِ بِأَنْ يَنْسِيَهُمْ أَنْفُسُهُمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وَقَالَ تَعَالَى فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا أَيُّ نَتْرَكُهُمْ كَمَا تَرَكُوا الْإِسْتِعْدَادَ لِلِقَاءِ يَوْمِهِمْ هَذَا أَيُّ فَنَجَازِيَهُمْ عَلَى ذَلِكَ.

بحار الأنوار، ج ۴، ص ۶۳ / التوحید، ص ۱۵۹ / عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۲۵

عبدالعزیز بن مسلم گوید: از امام رضا درباره‌ی کلام خدای عزوجل: نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ (توبه/۶۷) سؤال کردم. فرمود: «خداوند نه سهو می‌کند و نه چیزی را فراموش می‌نماید، بلکه سهو و نسیان مربوط به مخلوق محدث است، آیا به این آیه برخورد نکرده‌ای: وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (مریم/۶۴) بلکه معنی آیه تنها چنین است که خداوند، کسانی را که او و قیامت را فراموش کرده‌اند اینگونه جزاء می‌دهد که خودش آن را از یاد خودشان می‌برد، همان‌طور که در جای دیگر فرموده است: و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آن‌ها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، آن‌ها

فاسقانند. (حشر/۱۹) و نیز می‌فرماید: فَالْيَوْمَ نُنْصَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا؛ یعنی رهایشان می‌کنیم همان‌طور که آنها، از آماده شدن برای چنین روزی طفره می‌رفتند و این کار را ترک کرده بودند.

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسَوْهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ؛

کتابی برایشان آوردیم که آن را عالمانه شرح دادیم، هدایت و رحمتی برای اهل ایمان است. ۵۲

آیا جز حقیقت آن انتظار دارند؟ روزی که حقیقت آشکار شود کسانی که آن را فراموش کرده بودند گویند: فرستادگان پروردگاران به حق بودند، آیا شفیعانی هستند که ما را شفاعت کنند؟ یا ما را بازگردانند تا جز آن کنیم که پیش‌تر می‌کردیم؟ اینان خود را باختند، و آنچه می‌پنداشتند هست، ناپدید شد! ۵۳

آیات ۵۲ و ۵۳ سوره‌ی اعراف بازگشتی به آیه‌ی ۳۷ می‌باشد. اوصافی برای قرآن کریم بیان می‌گردد. اول این که قرآن بر اساس علم تفصیل داده شده است. یعنی هم حق است و هم مطابق با علم الهی است. دوم این که هدایت است. و سوم این که رحمت برای مؤمنین است.

مراد از تأویل، حقیقت و تطبیق آیات است. تأویل بطون قرآن را نیز شامل می‌شود. معنای کریمه روشن است؛ بار دیگر ترجمه‌ی آیه را نقل می‌کنیم: آیا جز حقیقت آن انتظار دارند؟ روزی که حقیقت آشکار شود کسانی که آن را فراموش کرده بودند گویند: فرستادگان پروردگاران به حق بودند، آیا شفیعانی هستند که ما را شفاعت کنند؟ یا ما را بازگردانند تا جز آن کنیم که پیش‌تر می‌کردیم؟ اینان خود را باختند، و آنچه می‌پنداشتند هست، ناپدید شد!

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ٥٤ ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ٥٥ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ٥٦ وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ۚ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ٥٧ وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ ۚ وَالَّذِي خُبْتُ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكْدًا ۚ كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ٥٨

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛

ربّ شما خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش دوره آفرید، آن‌گاه بر عرش تکیه زد، با تاریکی شب روز را می‌پوشاند، در حالی که روز شتابان در پی شب است، خورشید، ماه، و ستارگان همه تحت فرمان اویند، بدانید که خلق و امر از آن او است، والا و مبارک است خدایی که ربّ جهانیان است. ۵۴

حثيث:

مقایس: أصلان: أحدهما الحَضُّ على الشيء، و الثاني يبيس من يبيس الشيء.

لسان‌العرب: الاعجال في اتصال.

التحقيق: هو الرَغْبَةُ والحَضُّ على الشيء.

(در آیه) يجعل الليل غاشياً على النهار، و النهار يطلب الليل، حال کون النهار حریصاً متحاضاً طالباً و مسرعاً الى الليل.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ؛ خلقت آسمان‌ها و زمین در ۶ روز صورت گرفته است. در هفت آیه به سِتَّةِ أَيَّامٍ اشاره شده است. روز و شب از چرخش زمین به دور خورشید حاصل می‌شود. خورشید، منظومه‌ی شمسی، و بالتبع آن روز، همه از مخلوقات هستند؛ بنابراین نمی‌توانند ظرف زمانی خلقت باشند. پس مراد از سِتَّةِ أَيَّامٍ ۶ دوره است.

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ؛ پس از خلقت عالم، بر مسند حکمرانی آن تکیه زد. بر تخت (عرش) تکیه زدن کنایه‌ای از فرمانروایی بر عالم است. روشن است که حکمرانی خداوند متعال از قبیل فرمانروایی پادشاهان نیست! این عبارت در آیه کنایی است. رابطه‌ی خداوند متعال با هستی، رابطه‌ی علی و معلولی است، و به تعبیر ادقّ رابطه‌ی اضافیه‌ی اشرافی است. دَقَّتْ بفرماید.

يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا؛ تعبیر زیبایی از پیایی آمدن شب و روز در این فقره شده است. شب روز را می پوشاند، در حالی که روز شتابان و حریص به دنبال شب است!

وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ؛ معنا روشن است؛ خورشید، ماه و ستارگان، همه ملک خداوندند. خداوندی که استوای علی العرش، از مصادیق استواء مسخر بودن خورشید، ماه و ستارگان است.

أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛ این فراز به زعم حقیر از مهم ترین فرازهای قرآن کریم است. به همین جهت نیاز به دقت و تأمل بسیاری دارد. در این کریمه دو جهت در ماسوا بیان شده است: خلق و امر. خلق همه ی هستی است، تمامی مخلوقات است. اما جنبه ی دیگری در این آیه مطرح می شود که امر نامیده شده است. امر را می توان وجهه ی الهی موجودات دانست. برای انکشاف معنای امر لازم است آیاتی را که درباره ی امر است نقل کنیم.

آیه ی ۲ سوره ی نحل: يُنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ. آیات ۸۲ و ۸۳ سوره ی یس: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

آیه ی ۱۵ سوره ی غافر: رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ. گویا امر عالمی دیگر فوق عالم ماده است، که نزول مقدرات از آن صورت می گیرد. می توان گفت عالم امر، عالم روح و فوق روح است. عالمی است مجرد و فوق تجرد. در لسان عرفا اسامی گوناگونی برای آن بیان شده است. سخن در این باب بسیار است که مابقی را بر عهده ی خواننده می گذاریم. مرحوم علامه بحث خوبی را ذیل این آیه درباره ی امر دارند که نقل می کنیم:

و الحاصل: أن الأمر هو الإيجاد سواء تعلق بذات الشيء أو بنظام صفاته و أفعاله فأمر ذوات الأشياء إلى الله و أمر نظام وجودها إلى الله لأنها لا تملك لنفسها شيئاً البتة، و الخلق هو الإيجاد عن تقدير و تأليف سواء كان ذلك بنحو ضم شيء إلى شيء كضم أجزاء النطفة بعضها إلى بعض و ضم نطفة الذكور إلى نطفة الإناث ثم ضم الأجزاء الغذائية إليها في شرائط خاصة حتى يخلق

بدن إنسان مثلاً، أم من غير أجزاء مؤلفة كتقدير ذات الشيء البسيط و ضم ما له من درجة الوجود وحده و ما له من الآثار و الروابط التي له مع غيره، فالأصول الأولية مقدرة مخلوقة كما أن المركبات مقدرة مخلوقة. قال الله تعالى:

«وَحَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا»: الفرقان: ٢، و قال: «الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»: طه: ٥٠، و قال: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»: الزمر: ٦٢، فعمم خلقه كل شيء.

فقد اعتبر في معنى الخلق تقدير جهات وجود الشيء و تنظيمها سواء كانت متميزة منفصلاً بعضها عن بعض أم لا بخلاف الأمر. و لذا كان الخلق يقبل التدرج كما قال: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» بخلاف الأمر قال تعالى: «وَمَا أَمَرْنَا إِلَّا وَاحِدَةً كَلِمَةً بِالْبَصَرِ»: القمر: ٥٠، و لذلك أيضاً نسب في كلامه إلى غيره الخلق كقوله: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا»: المائدة: ١١٠، و قال: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»: المؤمنون: ١٤.

و أما الأمر بهذا المعنى فلم ينسبه إلى غيره بل خصه بنفسه، و جعله بينه و بين ما يريد حدوثه و كينونته كالروح الذي يحيا به الجسد.

انظر إلى قوله تعالى: «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ» و قوله: «وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ»: الروم: ٤٦، و قوله: يُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ»: النحل: ٢، و قوله: «وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»: الأنبياء: ٢٧، إلى غير ذلك من الآيات تجد أنه تعالى يجعل ظهور هذه الأشياء بسببية أمره أو بمصاحبة أمره، فنلخص أن الخلق و الأمر يرجعان بالآخرة إلى معنى واحد و إن كانا مختلفين بحسب الاعتبار.

فإذا انفرد كل من الخلق و الأمر صح أن يتعلق بكل شيء، كل بالعناية الخاصة به، و إذا اجتمعا كان الخلق أخرى بأن يتعلق بالذوات لما أنها أوجدت بعد تقدير ذواتها و آثارها، و يتعلق الأمر بآثارها و النظام الجاري فيها بالتفاعل العام بينها لما أن الآثار هي التي قدرت للذوات و لا وجه لتقدير المقدر فافهم ذلك.

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ؛

پروردگارتان را در حال تضرُّع و در نهانتان بخوانید، که او متکبرین را دوست ندارد. ۵۵

ضرع:

مقایس: يدلّ على لين فى شيء.

مصباح: ذلّ و خضع.

التحقيق: هو التذلل مع طلب الحاجة أى حاجة كانت. مع رفع بليّة و كشف ضرّ.

خداوند متعال می‌فرماید دعا را با دو حال همراه کنید: تضرُّع و در خفا. تضرُّع یعنی حالت ذلّت و بیچارگی. خفیه هم یعنی در خفا. در همین سوره آمده است:

آیه ۲۰۵: وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ.

آمدن دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ نشان می‌دهد که مراد از خفیه همان در نهان و دل خواندن است. جایگاه دعا قلب است. عادت بر زبان جاری کردن دعا، ممکن است موجب رسوخ خواسته به قلب شود، و ممکن است نشود؛ اما خواسته وقتی در دل باشد چه بر زبان بیاید چه نیاید دعا است. بنابراین جایگاه خواسته‌ها قلب است نه زبان.

قید مهمّ دیگر در دعا تذلل است. دعا با شکستگی درون حاصل می‌شود. وقتی که قلب بلرزد و حال بیچارگی غالب شود، دعا محقق شده است. به همین جهت در ادامه‌ی کریمه فرمود: إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. از متکبران مباش! تکبر و حال تضرُّع دقیقاً مقابل هم است، به همین جهت از انتهای کریمه می‌توان برای ترجمه‌ی تضرُّع بهره جست.

حال خوب است دَقّت کنیم که این دو آیه در این سوره در واقع مفید یک معنا هستند. آیه ۵۵ خلاصه‌ی آیه ۲۰۵ است. اسلوب واحد هر دو آیه تأیید مطلب معروضه است. بنابراین دعا از اقسام ذکر و اخصّ از آن است. به اعتقاد حقیر ذکر مهم‌ترین دستور عملی اسلام است. همان‌طور که در آیه ۴۵ سوره‌ی عنکبوت آمد: اَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ. شرح ذکر را به امید خدا در آیه ۲۰۵ بیان خواهیم کرد.

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ؛

بر زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید، و او را با خوف و امید بخوانید، که رحمت خدا به اهل احسان بسیار نزدیک

است. ۵۶

فراز ابتدایی آیه روشن است. فقط خوب است دقت کنیم فساد بعد از اصلاح تنها شامل مصادیق مهم مانند مسائل اجتماعی نمی‌شود. بکه در مصادیق به ظاهر ساده نیز جریان دارد. مانند این که انسانی در حال خوبی به سر می‌برد، ما خواسته یا ناخواسته حال او را بد می‌کنیم، و راهی برای بازگرداندن او به حال خوب نداریم. این هم مصداق فساد پس از اصلاح است.

در ادامه دو صفت دیگر برای دعا بیان می‌گردد: خوف و طمع. بیم و شوق دو بال انسان در مواجهه با خداوند متعال است. حالی که نه امیدوار مطلق است، و نه ناامید مطلق. در دلش بیم‌ناک است که آیا آن‌چه می‌خواهد محقق می‌شود، و در عین حال همه‌ی وجودش شوق به عطای بی‌پایان الهی است.

پایان‌بندی کریمه بسیار زیبا است: إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ؛ این فراز بسیار امید بخش و شگفتا است. رحمت خداوند به اهل نیکی و احسان بسیار نزدیک است. انسان باید اهل خیر باشد؛ دائماً برنامه‌ای برای خیر رساندن به هستی داشته باشد. از عهده‌اش بریاید یا نه! مهم این است که احسان صفتی دائمی برای او گردد.

قَالَ طَاوُسُ يَمَانِي: رَأَيْتُ رَجُلًا يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تَحْتَ الْمِيزَابِ يَدْعُو وَيَبْكِي فِي دُعَائِهِ فَيَجِئُهُ حِينَ فَرَغَ مِنَ الصَّلَاةِ فَإِذَا هُوَ عَلَى بَنِي الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (عليه السلام) رَأَيْتَكَ عَلَى حَالِهِ كَذَا وَ لَكَ ثَلَاثَةٌ أَرْجُو أَنْ تُؤْمِنَكَ مِنَ الْخَوْفِ أَحَدَهَا أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ (عليه السلام) وَ الثَّانِي شَفَاعَهُ جَدِّكَ وَ الثَّالِثَ رَحْمَةَ اللَّهِ فَقَالَ يَا طَاوُسُ أَمَّا أَنِّي ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَلَا يُؤْمِنُنِي وَ قَدْ سَمِعْتُ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ وَ أَمَّا شَفَاعَةُ جَدِّي فَلَا تُؤْمِنُنِي لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ أَمَّا رَحْمَةُ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ إِنَّهَا قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ وَ لَا أَعْلَمُ أَنِّي مُحْسِنٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۱۸۴ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۰۱

طاوس گوید: دیدم مردی مشغول نماز است و زیر ناودان خانهای خدا دعا می‌کند و اشک می‌ریزد پس از پایان نمازش پیش او رفتم دیدم علی بن الحسین است. عرض کردم: «ای پسر رسول خدا تو را در چنین حالتی دیدم با اینکه شما دارای سه امتیاز هستی که هریک از آنها مایه‌ی امید نجات است. یک؛ فرزند پیامبری دو؛ شفاعت جدّت سه؛ رحمت خدا». فرمود: «اینکه فرزند پیامبرم مایه‌ی امیدی نیست زیرا خداوند می‌فرماید: هیچ‌یک از پیوندهای خویشاوندی میان آنها در آن روز نخواهد بود و از یکدیگر تقاضای کمک نمی‌کنند [چون کاری از کسی ساخته نیست]! (مومنون/۱۰۱) شفاعت جدّم نیز امیدوارکننده نیست؛ زیرا خداوند می‌فرماید: آنها جز برای کسی که خدا راضی [به شفاعت برای او] است شفاعت نمی‌کنند. (انبیاء/۲۸) اما رحمت خدا خودش می‌فرماید: إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ولی من نمی‌دانم از نیکوکاران هستم یا نه».

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَتْ سَحَابًا ثِقَالًا سَقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛

اوست که بادهای را پیش از (باران) رحمتش به بشارت می‌فرستد، تا ابرهای باردار را حمل کنند، ما آنها را به سرزمین‌های مرده روانه می‌کنیم، و از آنها آب فرومی‌فرستیم، و انواع میوه‌ها را می‌رویانیم، این چنین مردگان را زندگی می‌بخشیم، باشد که پند گیرید. ۵۷

معنا روشن است؛ مراد از بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ باران و برف است. مراد از سَحَابًا ثِقَالًا ابرهای حامل باران است؛ در ترجمه ابر باردار معنا کردیم. تمثیل به زنده شدن زمین پس از باران، برای زنده کردن مردگان بارها در قرآن استعمال شده است.

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ؛

رویدنی‌ها به اذن پروردگار در سرزمین پاک می‌روید، و از زمین نامرغوب جز گیاهانی بی‌ارزش بیرون نمی‌آید، آری برای آنان که اهل شکرند، آیاتمان را به روش‌های گوناگون بیان می‌کنیم. ۵۸

نکد:

مقایس: خروج الشيء الى طالبه بشدة.

لسان العرب: الشَّوْمُ واللَّوْمُ.

التحقيق: هو تعسر مع انكدار.

در این آیه زمین به دو نوع تقسم می‌شود: طیب و خبیث. می‌فرماید بارانی که پاک و مظهر رحمت الهی است، چنین نیست که بر هر زمینی ببارد و رویدنی‌های پاکیزه از آن خارج شود. بلکه قابل که همان زمین است نیز مؤثر است. اگر زمین پاک بود و پلیدی در آن راه نداشت، رویدنی‌های آن نیز پاک است. و اگر زمینی آلوده بود، رویدنی‌هایش نیز آلوده و بی‌استفاده خواهد بود. این خود از آیاتی است که ما برای اهل شکر تفصیل دادیم و بیان کردیم.

روشن است که این معنا قابل تعمیم است، و منحصر در زمین و گیاهان نیست. اگر ظرف انسان پاک بود، معارف و امور معنوی موجب رشد و تعالی او خواهد بود. و اگر ناپاک و آلوده به دنیا بود، معارف برای او بی‌فایده و حتی تأثیر معکوس دارد. در آیه ۲۶ سوره بقره آمد: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ.** قرآن که کتاب هدایت است برای عده‌ای که فاسقین باشند منشأ ضلالت است. فاسقین همانانند که در این آیه از باب تمثیل گفته شد: **الَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا.**

آیات ۵۹ تا ۶۴:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۵۹ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۶۰ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۶۱ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأُنصَحُ لَكُمْ وَاعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۶۲ أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۶۳ فَكَذَّبُوهُ فَأَخْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ۶۴

نوح را به سوی قومش فرستادیم، گفت: ای قوم من، خداوند را بپرستید که غیر از او خدایی نیست، من از عذاب روز بزرگ بر شما بیمناکم. ۵۹

اشراف قومش گفتند: ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم. ۶۰

نوح گفت: قوم من، هیچ گمراهی در وجودم نیست، فقط فرستاده‌ای از پروردگار جهانیان هستم. ۶۱

پیام‌های خداوند را به شما می‌رسانم، و خیرخواه شما هستم، و چیزهایی می‌دانم که شما از آن آگاه نیستید. ۶۲

تعجب می‌کنید که پند و یاد خداوند از زبان کسی مانند خودتان جاری شود؟! تا پند گیرید، و اهل تقوا شوید، و امید که شامل رحمت الهی شوید. ۶۳

در نهایت او را تکذیب کردند، ما نیز او و کسانی که با او در کشتی همراه بودند را نجات دادیم، و آنان که آیات ما را تکذیب کردند غرق کردیم، اینان دسته‌ای کوردل بودند. ۶۴

از این آیات، خداوند در سوره‌ی اعراف داستان تعدادی از انبیاء الهی را بیان می‌کند. اولین نبی حضرت نوح است. دعوت ابتدایی ایشان به توحید است: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ. شیرازه‌ی دعوت تمامی انبیاء الهی توحید است. این فراز که در سوره‌ی اعراف تکرار می‌گردد همان لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است. اکثر انسان‌ها توحید را بدون بیم از نهایت کارشان قبول نمی‌کنند؛ برای همین نوح از معاد و عذاب بزرگ آن روز ایشان را بیم می‌دهد: إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. وعده و وعید دو ابزار مهم انبیاء در دعوت مردم به خداوند است. اولین دسته‌ای که با نوح مخالفت کردند اشراف

و سران قوم بودند. همواره این داستان در زندگی انبیاء تکرار شده است. چرا که قبول دعوت انبیاء زندگی مادی و مرفه آنها را دچار نقصان می‌کند. به همین جهت جمله‌ای آشنا و تکراری را بیان کردند: **إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ** پاسخ نوح به آنها بسیار دلنشین و متواضعانه است: **يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ، أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأُنصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛** من در گمراهی نیستم، فقط پیام‌آوری از جانب خدایی هستم که رب همه‌ی عالم است. پیام‌های او را برای شما آورده‌ام، و بدانید که در این راه خیرخواه و نگران شما هستم؛ من چیزهایی می‌دانم که شما از آن اطلاع ندارید. در ادامه نوح به تردید قلبی آنها پاسخ می‌دهد، می‌گوید شما باورتان نمی‌شود که شخصی مانند خودتان حامل پیام الهی باشد: **أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛** این امر برای شما سخت است. چرا که من تا قبل از این میان شما بودم، با شما زندگی می‌کردم، و حال ادعایی دارم که برایتان ثقیل است. مشکل تمامی اقوام انبیاء این بود که به متنِ گفتار انبیاء دقت نمی‌کردند، و در این‌که چرا شخصی مانند نوح، صالح، شعیب، لوط و ... این پیام‌ها را آورده‌اند تشکیک می‌کردند. در این آیات ملاحظه می‌کنید که نوح یک جمله بیش نداشت: **اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ.** اما به جای این‌که در این گزاره تأمل کنند، به حامل آن، و در ادامه به ضررهایی که پس از پذیرش آن می‌کردند توجه نمودند. به همین جهت در مقابل این گزاره می‌ایستادند و مقاومت می‌کردند.

بلی نهایت کارشان به تکذیب رسید؛ ما هم نوح را با تابعینش نجات دادیم، و مکذبین را هلاک کردیم: **فَأَنجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا.** در انتهای این آیات عبارتی وجود دارد که با وجود اختصار، بیان‌کننده‌ی کامل حال اهل کذب است: **إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ؛** دل آنها کور بود. دیده‌ی بصر که داشتند، اما قلبشان نابینا بود. آنچه در نهایت انسان را به تکذیب می‌رساند، کوردلی است! این‌که هرچه می‌بیند و می‌شنود باور نمی‌کند. به خدا پناه می‌بریم.

بارها عرض شد که باید مخاطب آیات قرآن را خود بدانیم؛ در غیر این صورت داستان اقوامی که در گذشته‌های دور می‌زیسته‌اند ثمر چندانی نخواهد داشت. قرآن کتاب هدایت است، نه داستان اقوام پیشین. خوب است در حال خود دقت کنیم، آیا ما خصوصیت اشراف قوم نوح را نداریم؟! ما اگر گزاره‌ای معرفتی که با زندگیمان در تضاد است بشنویم، در مقابلش گارد نمی‌گیریم؟ نمی‌ترسیم که زندگیمان به هم بخورد، و از مسیری که در آن هستیم منحرف شویم؟

آیا ما کوردل نیستیم؟! ناباور و دیر باور نسبت به حقایق نیستیم؟

آیات ۶۵ تا ۷۲:

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ۖ ۶۵ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۖ ۶۶ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۖ ۶۷ أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ۖ ۶۸ أَوْعَجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ يَّعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۖ ۶۹ قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَآتِنَا مَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۖ ۷۰ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَبِهُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ۖ ۷۱ فَأَنجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَّعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ۖ ۷۲

به سوی قوم عاد، برادرشان هود را فرستادیم، گفت: ای قوم من، خداوند را بپرستید که غیر از او خدایی نیست، نمی‌خواهید تقوا پیشه کنید؟! ۶۵

اشراف کافرپیشه‌ی قومش گفتند: ما تو را کم‌عقل و سفیه می‌بینیم، و تو را از دروغگویان می‌پنداریم. ۶۶

(هود) گفت: قوم من، من سفیه نیستم، فقط فرستاده‌ای از پروردگار جهانیان هستم. ۶۷

پیام‌های خداوند را به شما می‌رسانم، و برای شما خیرخواهی امین هستم. ۶۸

تعجب می‌کنید که پند و یاد خداوند از زبان کسی مانند خودتان جاری شود تا پند گیرید؟! یاد آورید هنگامی که خداوند

شما را جانشین قوم نوح کرد، و شما را از جهت بنیه قوی قرار داد، پس نعمت‌های خداوند را یاد کنید، چه بسا رستگار

شوید. ۶۹

گفتند: نزد ما آمده‌ای تا ما الله را به یگانگی بپرستیم؟! و معبودهای پدرانمان را رها کنیم؟ اگر راست می‌گویی آنچه

وعده می‌دهی را بیاور! ۷۰

(هود) گفت: بر شما از جانب پروردگار رجس و غضب محقق شد، با من بر نام‌هایی که شما و پدرانتان (بر

معبودهایتان) نهاده‌اید مجادله می‌کنید؟ از جانب خداوند هیچ برهانی بر مدعایتان ندارید، حال که چنین است منتظر باشد

که من هم با شما انتظار می‌کشم. ۷۱

در نهایت هود و پیروانش را به خاطر رحمتان نجات دادیم، و ریشه‌ی آنان که آیات ما را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند را برکنیدیم. ۷۲

داستان نبی بعدی، داستان قوم عاد و پیامبرشان هود است. این آیات در فضای کلی آیات قبلی مربوط به نوح می‌باشد. ما برادرشان هود را به سویشان فرستادیم: **وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا**. هود هم مانند نوح آن‌ها را دعوت به بندگی خداوند کرد: **قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ**. و مهم‌ترین گزاره‌ی تمامی ادیان را برای آن‌ها بیان کرد: **مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ**. و آن‌ها را به تقوا سفارش کرد: **أَفَلَا تَتَّقُونَ**.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛ و این داستان پرتکرار در زندگی انبیاء! باز هم اشراف قوم به نبی خدا اتهام زدند. او را متهم به بی‌خردی و سفاهت کردند! و چون منافعشان را در خطر می‌دیدند او را متهم به دروغگویی کردند.

هود پاسخی در کمال متانت و ادب داد: **يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ**. نفرمود شما که مرا سفیه می‌دانید، خود بی‌عقلید! بلکه فقط گفت: من سفیه نیستم، و خود را معرفی کرد. گفت: من پیام‌آوری از جانب خدایی هستم که ربّ عالمیان است. این صفت و موهبت الهی در انبیاء است. جواب تهمت‌های ناروا را با تهمت نمی‌دادند. بلکه در منتهای ادب فقط مأموریتشان را اعلام می‌کردند. در ادامه هود شرح بیشتری از مأموریتش می‌دهد: **أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ**. من خیرخواه و نگران شما هستم، و در بیان رسالت الهی امانت دارم. چیزی از جانب خود نمی‌گویم، و پیام‌های خداوند را بی‌کم و کاست به شما می‌رسانم.

سپس هود شبهه‌ی ذهنی قومش را پاسخ می‌دهد: **أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ**. دقیقاً همان عباراتی است که در داستان نوح آمد. دقت کنیم که بیان داستان‌های قرآن برای هدفی است. در این سوره داستان‌های انبیاء به اختصار بیان شده است. هدف این است که وجه اشتراک شبهه‌ها و اتهام‌های بی‌اساس اقوام بیان گردد. بنابراین این‌طور نیست که دقیقاً عبارات انبیاء یکی باشد؛ بلکه شبهات و مسیری که انبیاء با آن مواجه شدند مشابه یکدیگر است.

در ادامه هود برخی از نعمت‌های الهی را که خداوند به قوم عاد اختصاص داد می‌شمارد: وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا اِلٰهَ اللّٰهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. در اکثر قرآن‌های مکتوب بَسْطَةً نوشته شده است. مراد بَسْطَةً به معنای بسط دادن است. در محاوره‌ی عرب حجاز وقتی سین به طاء می‌رسد گاهی آن را به صاد قلب می‌کند تا راحت‌تر گویش شود. در قرآن نیز غیر از مورد فوق، در آیات ۳۷ سوره‌ی طور، و ۲۲ سوره‌ی غاشیه مصیطر آمده است، که همان مسیطر است. لغت بَسْطَةً نیز در دیگر آیات قرآن بَسْطَةً آمده است. بنابراین به نظر می‌رسد در این مورد نیز بهتر است تصحیح شود، و مانند دیگر آیات بَسْطَةً نگارش گردد. باری حضرت هود دو نعمت را به قومش یادآوری می‌کند: اول این که آن‌ها جانشینان قوم نوح بودند؛ و دوم این که از نظر جسمانی بسیار قوی و استوار بودند. و در انتها می‌فرماید نعمت‌های الهی را یاد کنید، که همین یاد می‌تواند موجب رستگاری شما شود. این که قوم عاد جانشینان قوم نوح بودند مطلب مهمی است. به این جهت که عذابی که بر قوم نوح آمد را حداقل از پدران‌شان شنیده بودند. با این حال دعوت هود را نپذیرفتند، و همان اتهامات پیشینیان را به او زدند.

پاسخ عاد به هود پاسخی تکراری برای ناباوران است. گفتند از ما می‌خواهی که خدای یگانه را باور کنیم، و خدایان پدرانمان را یک‌سره رها کنیم؟ آری باورهای جاهلانه‌ی ریشه‌دار کهن به سادگی از میان نمی‌رود. قَالُوا اُجِئْتَنَا لِنُعْبِدَ اللّٰهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَآتِنَا مَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ. به هود گفتند آنچه وعده می‌دهی که بر ما نازل خواهد شد را انجام بده؛ مگر نمی‌گویی صادق هستی، پس زودتر عذاب را بر ما نازل کن.

هود در پاسخشان گفت: قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَیْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رَجْسٌ وَ غَضَبٌ؛ نزول غضب از جانب خداوند متعال روشن است، و در قرآن بارها تکرار شده است. اما وقوع رجس از جانب ربّ نیاز به دقت مضاعفی دارد. در قرآن کریم در دو جا مانند این عبارت آمده است:

سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۵: فَمَنْ يُّرِدِ اللّٰهُ اَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ وَ مَنْ يُّرِدْ اَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضِيقًا حَرَجًا كَانَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ عَلٰی الَّذِیْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ.

سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۰۰: وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تُؤْمِنَ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلٰی الَّذِیْنَ لَا يَعْقِلُوْنَ.

خوب است در ابتدا معنای واژه را بررسی کنیم.

رجس:

مقایس: يدلّ على اختلاط.

التحقيق: أن ما يظهر من هذه الكلمات و من موارد استعمال المادة في الكتاب الكريم و غيرها: أن الاصل الواحد فيها هو ما يكون غير مناسب و غير لائق شديداً بحيث يعدّ في الخارج و عند العرف العادل و العقل السالم مكروهاً و قبيحاً مؤكداً.

وقتی انسان بر اثر خروج از فطرت و باور قلبی حال غفلت و ناباوری پیدا کرد، دچار رجس شده است. نتیجه‌ی آن می‌تواند قذارت، پلیدی و مانند آن باشد. بنابراین در آیه‌ی مورد بحث مراد این نیست که پلیدی از جانب خداوند برای آن‌ها محقق شد؛ بلکه مراد این است که مسیر زندگی کافران‌هی آن‌ها به تکذیب رسید، و این حال در آن‌ها استقرار پیدا کرد، پس آن‌ها با رجس عجین شدند، و شایسته‌ی غضب الهی گردیدند. حال اگر در آیه‌ی ۱۲۵ سوره‌ی انعام دقت کنیم معنای قراردادن و تحقق رجس به روشنی بیان شده است: مَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يُجْعَلَ صَدْرُهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ. سینه‌اش تنگ و سخت می‌شود، طوری که گویی می‌خواهد جان بدهد!

می‌توان توضیح ادقی نیز بیان کرد، اما به جهت نیازمندی به بیان مقدماتی مفصل فعلاً از آن پرهیز می‌کنیم.

در ادامه هود می‌گوید: أَتَجَادِلُونِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَضِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ. مجادله‌ی شما با من در اسامی است که خودتان و پدران‌تان بر موجوداتی موهومی قرار داده‌اید! موجوداتی را به عنوان خدا باور کرده‌اید، و برای آن‌ها نام معبود گذاشته‌اید، و با این اسامی به پرستش آن‌ها پرداخته‌اید! در پس این اسامی هیچ حقیقتی وجود ندارد. مگر با اسم حقیقت ایجاد می‌شود! هیچ برهان و دلیلی بر این کار خود ندارید. در واقع آن‌ها اعتبار در اعتبار را می‌پرستیدند! اصل الهه‌ها که وهمی است، با نام‌گذاری بر آن‌ها وجهه‌ی اعتباری دومی نیز به آن‌ها می‌بخشیدند. در پایان هود می‌فرماید: من هم با شما انتظار می‌کشم، من از شما جدا و برتر نیستم، آنچه بر عهده‌ام

بود را گفتم، باور و عدم باور آن به خودتان بستگی دارد. حال که نمی‌خواهید باور کنید من هم در کنار شما منتظر می‌مانم تا ببینیم حکم خداوند درباره‌ی شما چیست.

همان‌طور که در داستان نوح بیان گردید، مخاطب همه‌ی آیات قرآن ما هستیم. قصه شنیدن تنها هیچ فایده‌ای ندارد. خود را مخاطب آیه‌ی ۷۱ قرار دهیم و ببینیم ما با قوم هود تفاوتی داریم! امروز الهه‌های ما پول، مقام، اعتبار و ... است. بر سر آن‌ها نزاع می‌کنیم، بر هم سبقت می‌گیریم، و عموماً هدفی غیر از این‌ها در زندگی نداریم. البته که برای تشفی خاطر اسمائی روی آن‌ها می‌گذاریم. مقام‌پرستی را خدمت به خلق می‌نامیم. پول‌پرستی را وسعت دادن زندگی برای آرامش در بندگی می‌نامیم، و ...

پایان‌بندی داستان عاد نیز مانند قوم نوح است: فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَّعْنَا دَاوُودَ الْأَيْمَانَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ. هود و تابعینش را با رحمت خویش نجات دادیم، و ریشه‌ی تکذیب کنندگان را خشکاندیم.

آیات ۷۳ تا ۷۹:

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ ۷۳ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَادْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۷۴ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ۷۵ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ۷۶ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۷۷ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ۷۸ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَهُ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ۷۹

به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم، گفت: ای قوم من، خداوند را بپرستید که غیر از او خدایی نیست، از سوی پروردگارتان بینه‌ای برای شما آمده است، این شتر از آن خداوند است، که برای شما آیه‌ای است، آزادش بگذارید تا در زمین خدا بچرد، گزندى به آن نرسانید، که عذابى دردناک شما را خواهد گرفت. ۷۳

به یاد آورید هنگامی که (خداوند) شما را جانشینان قوم عاد قرار داد، و در زمین استقرارتان داد، تا در دشت‌هایش قصرها به پا کنید، و در کوه‌ها خانه بسازید، پس نعمت‌های خداوند را یاد کنید، و در زمین تبه‌کارانه فساد نکنید. ۷۴
اشراف متکبر قوم به مستضعفینی که ایمان آورده بودند گفتند: آیا می‌دانید که صالح فرستاده‌ی پروردگارش است؟! در پاسخ گفتند: ما به آنچه او آورده است ایمان داریم. ۷۵

مستکبرین گفتند: ما آنچه شما ایمان دارید را قبول نداریم (کافریم). ۷۶
شتر الهی را کشتند، و از فرمان الهی سرپیچی کردند، و گفتند: صالح، اگر واقعاً از پیامبران هستی، آنچه وعده دادی را بیاور! ۷۷

پس زمین‌لرزه‌ای آنان را فروگرفت، و در خانه‌هایشان خشک و بی‌جان شدند. ۷۸
صالح در حالی که ترکشان می‌کرد گفت: قوم من، پیام پروردگارم را به شما رساندم، و خیرخواهتان بودم، اما شما خیرخواهان را دوست ندارید. ۷۹

داستان سومی که در سوره‌ی اعراف تعریف می‌شود، داستان قوم ثمود و پیامبرشان صالح است. صالح نیز مانند نوح و هود قومش را به پرستش خداوند یکتا دعوت کرد: **يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ**. و آن‌ها را درباره‌ی شتری که متعلق به خداوند است آگاه کرد، و درباره‌اش هشدار داد: **قَدْ جَاءَكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ**. این شتر متعلق به خداوند دانسته شده‌است، به همین جهت صالح آن را بینه و آیه‌ای از جانب خداوند معرفی می‌کند. از ثمود چیزی نمی‌خواهد، فقط به آن‌ها سفارش می‌کند که با این شتر کاری نداشته باشید. بگذارید در مراتع و زمین خدا بچرد.

سپس نعمت‌های خداوند را برایشان یادآوری کرد. می‌فرماید اولاً یاد کنید که شما جانشینان قوم عاد هستید: **وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ** و ثانیاً شما را در زمین مستقر کرد، به شکلی که در زمین‌های هموار آن قصرها ساختید، و در کوه‌ها نیز برای خود خانه بنا کردید: **بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا**. حال نعمت‌های خداوند را یاد کنید: **فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ**؛ و در زمینی که متعلق به خدا است فساد نکنید: **وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ**.

اشراف و بزرگان قوم مانند داستان‌های پیشین شروع به سرکشی و ایراد شبهه در قوم کردند. صفت بارز آن‌ها تکبر بود؛ با همان حال تبختر و استکبار از مستضعفین قومشان که به صالح ایمان آورده بودند پرسیدند: شما واقعاً تصور می‌کنید که صالح فرستاده‌ی خدا است؟! **قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ**. مؤمنین پاسخ دادند: بلی ما او را نبی از جانب خدا می‌دانیم، و به هر چه می‌گوید ایمان داریم: **قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ**. روشن بود که آن‌ها فقط می‌خواستند مؤمنین را تحقیر و سرزنش کنند؛ به همین جهت در کریمه‌ی بعدی کافر بودن به ایمان آن‌ها را با افتخار اعلام کردند: **قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَاْفِرُونَ**.

انکار و کفرشان در حد ناباوری باقی نماند؛ برای این که عنادشان را آشکار کنند شتری که منسوب به خداوند بود را پی کردند. و با استکبار به صالح گفتند ما شتر را کشتیم، حال اگر راست می‌گویی غذایی را که وعده دادی بودی بر ما نازل کن! **فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ**.

نهایت کارشان چنین شد که با زلزله‌ای ناگهانی عذاب شدند، و همان طور که در خانه‌هایشان بودن افتادند و خشک و بی‌جان شدند! **فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ**.

آیه‌ی پایانی این فراز جای تأمل بسیار دارد: فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَهُ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ؛ تا آن‌جا که جستجو کردم مفسرین این کریمه را پیش از آمدن عذاب معنا کرده‌اند، و آن را اتمام حجت صالح با قوم دانسته‌اند. در حالی که این آیه پس از آیه‌ای است که عذاب بر قوم آمده و همگی هلاک شده‌اند. در این ترتیب باید مطلبی نهفته باشد. مگر این که قائل باشند ترتیب آیات درست نیست. اما اصل این است که به ترتیب آیات خللی وارد نشود. بنابراین به زعم حقیر این آیه پس از تحقق عذاب است. ظاهر چنین است که پس از هلاکت نافرمانان قوم، صالح آن‌ها را که به هلاکت رسیده بودند ترک گفت، و خطاب به مردگان این جملات را فرمود: من پیام‌های خداوند را به شما رساندم؛ و همه‌ی تلاش‌م را کردم که خیرخواه شما باشم؛ اما شما خیرخواهان را دوست ندارید!

پس از پایان جنگ بدر پیامبر اکرم بر جنازه‌ها حاضر شدند، و با آن‌ها سخن گفتند:

- عِنْدَ وَقْفِهِ عَلَى قَتْلِ بَدْرٍ - : يَا أَبَا جَهْلٍ يَا عُتْبَةَ يَا شَيْبَةَ يَا أُمَيَّةَ، هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ فَإِنِّي قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا. فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لَا أَرْوَاحَ فِيهَا؟! فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ، غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ جَوَابًا.

[کنز العمال : ۲۹۸۷۴ و انظر أيضا : ۲۹۸۷۵ منه .]

کنز العمال : - پیامبر خدا هنگامی که بر سر جنازه کشتگان بدر ایستاد - فرمود : ابو جهل! عتبه! شیبه! امیه! آیا وعده پروردگار خود را راست یافتید؟ من که آن‌چه را خدایم به من وعده داده بود راست یافتم. عمر عرض کرد: ای پیامبر خدا! با پیکرهای بی جان سخن می‌گویی؟ فرمود: به خدایی که جانم در دست اوست شما سخنان مرا بهتر از آنان نمی‌شنوید؛ فقط نمی‌توانند جواب بدهند.

دوست نداشتن اهل خیر در تمامی ادوار تاریخ، و میان همه‌ی انسان‌ها رواج داشته است. امروز نیز همین‌طور است. اهل خیر حقیقی در جوامع به انزوا می‌روند، و از مردم و جامعه ناامید می‌شوند. عذابی که بر این مردم ناسپاس نازل می‌شود، رفتن برکت از آن جامعه است. به خدا پناه می‌برم.

رندان تشنه لب را، آبی نمی دهد کس

گویی ولی شناسان، رفتند از این ولایت

ابن عباس (رحمة الله عليه): كَانُوا يَبْنُونَ الْقُصُورَ بِكُلِّ مَوْضِعٍ وَ يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا يَسْكُنُونَهَا شِتَاءً لِتَكُونَ مَسَاكِنُهُمْ فِي الشِّتَاءِ أَحْصَنَ وَأَدْفَأَ وَ يُرَوَّى أَنَّهُمْ لَطُولِ أَعْمَارِهِمْ يَحْتَاجُونَ إِلَى أَنْ يَنْحِتُوا بُيُوتًا فِي الْجِبَالِ لِأَنَّ السَّقُوفَ وَالْأَبْنِيَةَ كَانَتْ تُبْلَى قَبْلَ فَنَاءِ أَعْمَارِهِمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۱۹۴ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۷۲

ابن عباس: قصرها را در هر جایی بنا می کردند و از کوهها خانه هایی می تراشیدند که زمستان در آنها ساکن شوند، تا خانه هایشان در زمستان محکم تر و گرم تر باشد، و روایت است که آنان به دلیل طول عمرشان احتیاج به این داشتند که خانه هایی در کوهها بتراشند، چرا که سقفها و بناها قبل از پایان یافتن عمر آنان کهنه و پوسیده می شد.

آیات ۸۰ تا ۸۴:

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ۸۰ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ ۚ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ۸۱ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ ۖ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ۸۲ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ۸۳ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرُوا ۖ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ۸۴

و هنگامی که لوط به قومش گفت: آن کار بسیار زشت را انجام می‌دهید؟! پیش از شما هیچ کس در میان مردم جهان مرتکبش نشده است! ۸۰

شما از سر شهوت به جای مردان سراغ زنان می‌روید! حقا که قومی زیاده‌خواه هستید. ۸۱

و پاسخ مردمانش جز این نبود که گفتند: آنان را از شهرتان بیرون کنید؛ چرا که خود را پاک می‌دانند. ۸۲

پس او و خاندانش را نجات دادیم مگر همسرش که در شهر ماند. ۸۳

و بارانی بر آن‌ها فرو فرستادیم، بین که عاقبت مجرمین چیست. ۸۴

پیامبر بعدی که داستانش نقل می‌شود لوط است. داستان قوم او در این سوره بسیار موجز بیان شده است، و در سور دیگر با تفصیل بیشتری تعریف شده است.

لوط در ابتدا قومش را خطاب می‌کند که شما فاحشه‌ای را انجام می‌دهید که تا کنون در میان انسان‌ها رواج نداشته است:

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ. این آیه نشان می‌دهد که قوم لوط اولین مردمانی بودند که به این عمل شنیع پرداختند. امروز این فعل در میان مردم رواج بسیاری پیدا کرده است؛ به خدا پناه ببریم.

در ابتدا لوط شرح عمل ناپسند آن‌ها را بیان نمی‌کند، و در کریمه‌ی بعدی آن را شرح می‌دهد. این خود از فنون بلاغت است. قوم لوط قومی مرفه و عاصی بودند، که از فرط زیاده‌خواهی به این عمل روی آورده بودند.

در ادامه لوط می‌گوید شما به جای این‌که با زنان بیامیزید، به جهت شهوت‌رانیان سراغ مردان می‌روید. این کار ناپسندتان مصداقی بارز از زیاده‌خواهی و متجاوز بودن است: **إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ** بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ.

در پاسخ لوط قومش سخن عجیبی گفتند: **وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ**؛ با تکبری عجیب گفتند: این‌ها را از سرزمیتان بیرون کنید! دلیلشان از سخن گزافشان عجیب‌تر است: **إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ**؛ گفتند این‌ها خود را پاک می‌دانند و در نتیجه ما را آلوده! پس بیرونشان کنید که راحت باشیم و مزاحمتی برای کارهایمان نداشته باشند! نتیجه‌ی کارشان بارانی بود که به واسطه‌ی آن از میان رفتند. لوط و اهلش را نجات دادیم. مراد از اهل خویشان و نزدیکان ایمانی او است. تنها زنش در میان قوم باقی ماند و به هلاکت رسید: **فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ**. پایان‌بندی این فقره با خطابی به پیامبر اکرم خاتمه می‌یابد: **فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ**. گویا نبی اکرم در تمامی این داستان‌ها حاضر و ناظر است. دَقَّتْ بفرماید.

الرَّضَا (علیه السلام): **مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ عَلَيْهِ تَحْرِيمُ الذُّكْرَانِ لِلذُّكْرَانِ وَالْإِنْثَاءِ لِلْإِنْثَاءِ لِمَا رُكِبَ فِي الْإِنْثَاءِ وَ مَا طُبِعَ عَلَيْهِ الذُّكْرَانُ وَ لِمَا فِي إِيْتَانِ الذُّكْرَانِ الذُّكْرَانِ وَالْإِنْثَاءِ الْإِنْثَاءِ مِنْ انْقِطَاعِ النَّسْلِ وَ فَسَادِ التَّدْبِيرِ وَ خَرَابِ الدُّنْيَا**.
تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۲۰۸ علل الشرایع، ج ۱۲، ص ۱۶۷

در علل ابن‌سنان از امام رضا (ع) درباره‌ی علت حرمت نزدیکی مرد با مرد و زن با زن آمده است: به این دلیل که طبیعت نزدیکی کردن بین زن و مرد است و اینکه در نزدیکی مرد با مرد و زن با زن، انقطاع نسل، نابودی تدبیر، و خرابی دنیا پدید می‌آید.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُم بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ۘ ۸۵ وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبِعُونَهَا عِوَجًا وَادْكُرُوا إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمُ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ۚ ۸۶ وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِّنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ۚ ۸۷ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُولُنَّ فِي مَلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ ۚ ۸۸ قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ۚ ۸۹ وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنْ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَاسِرُونَ ۚ ۹۰ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ۚ ۹۱ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَّمْ يَعْنُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ۚ ۹۲ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ۚ ۹۳

به سوی شهر مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم، گفت: ای قوم من، خداوند را بپرستید که غیر از او خدایی نیست، از سوی پروردگارتان بیّنه‌ای برای شما آمده است؛ پیمان‌ه و ترازو را دقیق اندازه کنید، و به مردم کم‌فروشی نکنید، و پس از اصلاح زمین در آن فساد نکنید، این برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید. ۸۵

و بر هر راهی منشینید تا کسانی را که ایمان آورده‌اند را تهدید کرده، و از راه خدا بازدارید، و راه را دشوار و سخت نشان دهید؛ یاد کنید زمانی را که اندک بودید و جمعیتتان را بسیار کرد، و بنگرید که سرانجام اهل فساد چگونه بوده است. ۸۶

گروهی از شما به آنچه برای آن فرستاده شده‌ام ایمان می‌آورند، و گروهی ایمان نمی‌آورند، صبر پیشه کنید تا خداوند میان ما داوری کند، که او بهترین داوران است. ۸۷

اشراف متکبر قوم گفتند: ای شعیب قطعاً تو و آنان که همراه تو ایمان آورده‌اند را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم، مگر این‌که به آیین ما برگردید، (شعیب) گفت: حتی اگر از آیینتان بدمان بیاید؟ ۸۸

اگر پس از این که خدا ما را نجات داد به آیین شما بازگردیم بر خدا دروغ بسته ایم، بنابراین امکان ندارد به آن بازگردیم مگر این که خدایی که پروردگارمان است اراده کند، پروردگار ما بر همه چیز احاطه ی علمی دارد، بر خدا توکل می کنیم، پروردگارا میان ما و قوم ما گشایشی ایجاد کن، که تو بهترین راه گشا هستی. ۸۹

اشراف کافر قوم گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید بی گمان زیانکار خواهید شد. ۹۰

پس زمین لرزه ای آنان را فروگرفت، و در خانه هایشان خشک و بی جان شدند. ۹۱

آنان که شعیب را دروغگو می دانستند (چنان به هلاکت رسیدند) گویا اصلاً در آن جا زندگی نمی کردند، اینان که شعیب را دروغگو می دانستند خود از زیانکاران بودند. ۹۲

(شعیب) در حالی که ترکشان می کرد گفت: قوم من، پیام پروردگارم را به شما رساندم، و خیرخواهتان بودم، حال چگونه بر حال قوم کافرم افسوس بخورم! ۹۳

پیامبر بعدی که ذکرش در این سوره می آید حضرت شعیب است. او هم در ابتدا قومش را دعوت به توحید، پرستش، و بندگی خدای یکتا کرد: **وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ**. در ادامه به آن ها سفارشی می کند که نشان می دهد اکثر قوم شعیب گرفتار این فعل ناپسند بوده اند: **قَدْ جَاءَكُمْ بَيْنَهُم مِّن رَّبِّكُمْ فَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ**؛ این توصیه نشان می دهد که آن ها دچار کم فروشی بودند، با دستکاری کردن ترازو و پیمانه ها کم فروشی می کردند. رواج این فعل نشان دهنده ی باور نداشتن به حقیقتی ورای عالم ماده است. فکر می کردند با کم فروشی می توانند روزی بیشتری کسب کنند، و زندگیشان را توسعه دهند. روشن است که باور به رزاقیت خدا نداشتند. بنابراین اگر بخواهند اهل باور شوند، باید ابتدا دست از افعال کافرانه بردارند. به همین جهت این توصیه ها بینه ای از جانب خداوند شمرده شده است. در ادامه شعیب توصیه ای کلی به آن ها می کند: **وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ**؛ می گوید در زمین پس از این که اصلاح پیدا کرد فساد نکنید. کم فروشی خود از مصادیق فساد روی زمین است، که به جهت رواجش در آن دوران سفارش مخصوص شده است. بنابراین این جمله ذکر

عامّ بعد از خاصّ است. پایان‌بندی کریمه با این جمله است که اگر اهل باور شوید و ایمان بیاورید، خیلی برایتان بهتر است.

وَلَا تَفْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا؛ در این کریمه شعیب سفارش‌های بعدی خود را به قومش می‌کند. آن‌ها. دائماً در کار شعیب اختلال ایجاد می‌کردند، و به اذیت و آزار و تهدید تابعین شعیب می‌پرداختند. پذیرفتن باورهای شعیب را سخت و دشوار می‌شمردند؛ و به هر طریقی تلاش می‌کردند تا کسی به او ایمان نیاورد. شعیب در ادامه‌ی سخنانش زمانی را به یادشان می‌آورد که اندک بودند، و به مرور زمان بسیار شدند. کثرت در آن دوران از مهم‌ترین امتیازاتی بود که اقوام را بر یکدیگر برتری می‌داد: وَ اذْكُرُوا اِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمْ. و در انتهای آیه می‌گوید به سرنوشت اقوام پیشین که فساد کردند بیندیشید، و از آن عبرت بگیرید: وَ اَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ.

وَ اِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ اٰمَنُوا بِالَّذِي اُرْسِلْتُ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوْا فَاصْبِرُوْا حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِيْنَ؛ شعیب فهمیده بود که قومش دو دسته‌اند، عده‌ای ایمان آورده‌اند، و عده‌ای ایمان نخواهند آورد. به همین جهت دعوت به صبر می‌کند، و کار را به خدا واگذار می‌کند.

پاسخ کافران معلوم بود، همان پاسخی که تمامی اقوام در طول تاریخ دادند؛ گفتند: یا به آیین ما برمی‌گردی، یا تو و پیروانت را از این دیار بیرون خواهیم کرد. قَالَ الْمَلَأُ الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا اَوْ لِنَعُوْدَنَّ فِيْهَا مَلْتَنَا. سردمدار این تهدید کیانند؟ اشرافی که دنبال بزرگی کردن بودند. خود را بزرگان قوم می‌پنداشتند، و نمی‌توانستند بپذیرند که شخصی فضیلتی بر آنان داشته باشد، که نتوانند آن فضیلت را به دست آورند. بنابراین ترجیح می‌دادند اصل موضوع را تکذیب کنند، و با تهدید خود را بزرگ قوم نشان دهند. شعیب پاسخ جالبی می‌دهد، می‌گوید ما از آیین شما بیزاریم، چگونه می‌توانیم به آیین کافران‌های شما بازگردیم؟! قَالَ اَوَلَوْ كُنَّا كَاْرِهِيْنَ.

شعیب در ادامه‌ی پاسخ کافران می‌گوید: ما اگر به آیینی که شما دارید بازگردیم بر نعمت هدایت الهی پشت کرده‌ایم. این افترا بستن بر خداوند متعال است. خدایی که ما را از گمراهی نجات داد. بنابراین ما هرگز به آیین گذشته باز نخواهیم گشت: قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا اِنْ عُدْنَا فِيْ مِلَّتِكُمْ بَعْدَ اِذْ نَجَّانَا اللّٰهُ مِنْهَا وَ مَا يَكُوْنُ لَنَا اَنْ نَّعُوْدَ فِيْهَا. شعیب در

این جا استثنائی را بیان می‌کند که نشان‌دهنده‌ی ادب بندگی او است: **إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا**. اگر خدا اراده کند ما دوباره به همان آیین کافرانه برمی‌گردیم. در پایان آیه شعیب جمله‌ای معرفتی بیان می‌کند که نشان‌دهنده‌ی باور توحیدی او است: **وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا**؛ احاطه‌ی علمی خداوند متعال به هستی گزاره‌ای قطعی و برهانی است. شرح این مطلب نیازمند مقدمات مفصلی است که از حوصله‌ی این نوشتار خارج است. سپس می‌فرماید ما بر خدایی که ربّ ما است توکل می‌کنیم: **عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا**. توکل ذیل باور به احاطه‌ی خداوند به هستی است. وقتی مؤمن باور به احاطه‌ی علمی خداوند داشت، هیچ کس را مستقلّ در وجود و اثر در هستی نمی‌بیند. بنابراین از تهدیدات آن‌ها کوچک‌ترین دلهره‌ای پیدا نمی‌کند، و امورش را یک‌سره به خداوند می‌سپارد. در پایان شعیب دعایی کرده، و کار را به خداوند متعال می‌سپارد: **رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ**. دعای او عجیب است. اولاً ناباوران قومش را هنوز قوم خود می‌داند؛ ثانیاً تقاضای عذاب و هلاکت آن‌ها را نمی‌کند. بلکه از خداوند می‌خواهد راهی را میان مؤمنین و کافران باز کند، و گشایشی نماید.

اشراف و کافران قوم که می‌دانستند نمی‌توانند شعیب و پیروانش را از راهی که انتخاب کرده‌اند بازدارند، آخرین تهدیدشان را نیز بیان کردند: **وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنْ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ**.

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ؛ سرانجام آن‌ها مانند قوم ثمود شد، و همگی هلاک شدند.

پایان بندی آیات فوق با عبارت تکان‌دهنده‌ای بیان می‌گردد: **الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ**. این‌ها که کفر ورزیدند سرانجامشان به تکذیب شعیب رسید؛ اینان چنان هلاکت شدند که گویا هیچ وقت در آن دیار زندگی نمی‌کردند! و در نهایت آنان که زیان دیدند همین مکذبین بودند نه مؤمنین.

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ؛ این کریمه مانند آیه‌ی ۷۹ همین سوره است، که درباره‌ی حضرت صالح و قوم ثمود بود. در ذیل آن آیه توضیح مبسوط عرض شد. بالاجمال این‌که به نظر حقیر این آیه پس از نزول عذاب است؛ در واقع تکلم شعیب با مردگان از قومش می‌باشد. شعیب آن‌ها را ترک کرد، و در آخرین جملات فرمود: من پیام‌های خداوند را به شما رسانیدم، هر آن‌چه گفتم از جانب پروردگارم بود. در عین حال خیرخواه شما بودم. امید داشتم که دست از باورهای خود بکشید؛ حال دیگر در میان نیستید تا تأسف من

به حالِ شما سودی داشته باشد. فقره‌ی پایانی کریمه خود مؤیدی بر تکلمِ شعیب با مردگان است. البته که مهم‌ترین مؤیدِ قرارگیری آیه پس از آیات عذاب و هلاکت قومِ شعیب است. به آیه‌ی ۷۹ همین سوره مراجعه بفرمایید.

آيات ٩٤ تا ١٠٢:

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ ٩٤ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَ
قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ٩٥ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ
مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٩٦ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ ٩٧ أَوْ
أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ ٩٨ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ٩٩ أَوَلَمْ يَهْدِ
لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ أَهْلِهَا أَن لَّوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ١٠٠ تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ
مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِن قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ١٠١ وَمَا
وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ١٠٢

این آیات جمع‌بندی آیات گذشته درباره‌ی انبیاء است. در آیات قبل داستان تعدادی از پیامبران نقل گردید؛ و در ادامه‌ی سوره داستان حضرت موسی نقل خواهد شد، که اعظم آیات سوره‌ی اعراف است.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ؛

ما در هیچ دیاری پیامبری را نفرستادیم مگر این‌که اهل آن را به سختی و رنج دچار کردیم، تا به درگاهش تضرع و زاری

کنند. ۹۴

در این کریمه به ظاهر ارسال پیامبران با آمدن سختی و گرفتاری توأمان شده است. در حالی که روشن است اگر این چنین بود، مردم آمدن پیامبر را شوم می‌پنداشتند، و احتمال ایمان آوردن بسیار اندک می‌شد. بنابراین مطابق آیات گذشته فصلی از داستان برای اختصار در این آیه بیان نشده است. ابتدا پیامبران پیام و دعوت الهی را برای مردم بیان می‌کردند؛ عموماً جز عده‌ی بسیار اندکی کسی ایمان نمی‌آورد، و به تکذیب و تهدید پیامبر می‌پرداختند. پس از تکذیب اکثر قوم أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ رخ می‌دهد. آن‌ها را دچار گرفتاری و سختی می‌کردیم، تا از مسیر کذبشان عبور کنند، و با تضرع به درگاه ما بیایند.

ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَ قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛

سپس نیکی (فزون‌ی و خوشی) را جایگزین بدی (رنج و سختی) کردیم، تا در نعمات غرق شدند؛ گفتند: به پدرانمان نیز سختی و آرامش رسیده‌است، ناگاه آن‌ها را گرفتیم، چنان‌که اصلاً متوجه نشدند. ۹۵

آری اینان عموماً پس از دشواری هم تغییر نمی‌کردند، و دست از تکذیب برنمی‌داشتند، پس آن‌ها را دچار استدراج می‌کردیم. استدراج در سور پیش شرح شد. گرفتاری‌ها و دشواری را تبدیل به نعمت‌های فراوان و گشایش می‌کردیم.

آنقدر آن‌ها را غرق نعمت می‌کردیم که گویا در این نعمات پوشانده می‌شدند: حَتَّى عَفَوْا. پس از این آن‌ها به راحتی دوران دشواری خود را توجیه می‌کردند. می‌گفتند پدرانمان نیز دچار سختی و آسایش توأمان بودند؛ ما هم همین‌طوریم. پس آن گرفتاری‌ها ربطی به تکذیب پیامبرمان ندارد. آری این همان سنّت استدراج است؛ که در این کریمه به روشنی بیان شده است. پس از غرق شدن در دنیا، ناگهان آن‌ها را می‌گرفتیم. چنان آن‌ها را فرو می‌گرفتیم که اصلاً نمی‌فهمیدند و متوجّه نمی‌شدند.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛
اگر اهل آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، بی‌گمان برایشان از آسمان و زمین برکت می‌گشودیم، ولی تکذیب کردند، و ما آن‌ها را به جهت آنچه کردند فروگرفتیم. ۹۶

آیه‌ی زیبایی است. در مقابل حالِ کفّار و مکذّبین، این توصیفات برای مؤمنین بیان شده است. ایمان و تقوا باعث گشوده شدن درهای رحمت و برکت الهی می‌شود. عبارت لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ مفید دو معنا است: معنا و ماده. از آسمان رحمت الهی شاملشان می‌گردد؛ مراد این است که انسان اهل معنا گشته و رشد می‌کند. برکات از زمین، یعنی در زندگی مادی نیز در آسایش قرار خواهند گرفت. بنابراین در این آیه برای اهل تقوا امید به زندگی آسوده‌ی دنیوی نیز داده شده است. برکت به تعبیری ساده یعنی وقتی دو چیز کاملاً یکسانند، یکی فایده‌ی بیشتری داشته باشد. فرض کنیم عمر دو نفر یکسان است، یکی همه‌ی عمرش در بندگی و تقوا باشد، و دیگری در کفر و تکذیب؛ این برکت است. هزار تومانی که ده هزار تومان فایده برساند، این هم برکت است؛ در مقابل هزار تومانی که صد تومان هم فایده نداشته باشد. برکت امری عجیب است که همه‌ی ما بارها در زندگی تجربه‌اش کرده‌ایم.

در کریمه بیان می‌شود که اگر اهل یک سرزمین ایمان و تقوا داشته باشند، علاوه بر این که حالات معنوی را تجربه خواهند کرد، در زندگی مادی هم رفاه خواهند داشت. بنابراین غیر از فایده‌ی شخصی ایمان و تقوا، فایده‌ی عمومی و

اجتماعی نیز بیان شده است. از این جهت نیز کریمه بسیار مهم می‌باشد. بر خلاف تصور بسیاری که دین‌داری مانع رشد و پیشرفت است. دین‌داری جاهلانه و متعصبانه بلی، اما دین‌داری حقیقی هرگز این چنین نیست.

دقت کنیم که مراد از این کریمه رفاه مادی تکوینی نیست! بلکه وقتی اکثر اهل سرزمینی مؤمن و اهل تقوا باشند؛ به هم خیانت نمی‌کنند؛ احتکار و کم‌فروشی نمی‌کنند؛ حقوق هم را رعایت می‌کنند؛ به هم قرض و وام می‌دهند؛ حواسشان به اهلشان، همسایه‌هایشان و اطرافیان‌شان هست؛ خب روشن است در چنین حالی کسی فقیر نمی‌ماند. همه مرفه نخواهند شد، اما فقر از میان می‌رود. در نتیجه آسایش و آرامش حاکم می‌شود.

در پایان آیه روی دیگر سکه بیان می‌گردد: ولی تکذیب کردند، و ما آن‌ها را به جهت آنچه کردند فرو گرفتیم!

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ. أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ. أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ؛

آیا اهل این آبادی‌ها در امانند که عذاب ما شبانه به آنان برسد، در حالی که خفته‌اند؟! ۹۷

و آیا اهل این آبادی‌ها در امانند که عذاب ما در روز به آنان برسد، در حالی که مشغول امور روزمره هستند؟! ۹۸

آیا از مکر خداوند در امانند؟ فقط اهل خسران خود را از مکر خدا در امان می‌دانند. ۹۹

عذاب ممکن است هر لحظه‌ای فرود آید. روز یا شب فرقی نمی‌کند. در این دو آیه اشاره می‌شود که مردم مشغولند، روز به کار و شب به خواب؛ اگر عذاب آید هیچ ایمنی از آن وجود ندارد. مراد از هُمْ يُلْعَبُونَ امور روزمره‌ی زندگی انسان است. مراد فقط لعب مصطلح نیست. انسان غافل امور روزمره‌اش نیز لعب است. لعب هر فعلی است که درونش خالی و از غایت تهی باشد.

در آیه‌ی ۹۹ به صراحت دوباره اشاره می‌شود که از مکر خداوند هیچ کس در امان نیست: أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ. تنها کسانی که در این خیال باطل به سر می‌برند زیان‌کارانند.

عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: دَخَلَ عَمْرُوبُ عَبْدًا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) ... فَقَالَ أَحَبُّ أَنْ أَعْرِفَ الْكَبَائِرَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ نَعَمْ يَا عَمْرُو أَكْبَرُ الْكَبَائِرِ الْإِشْرَاقُ بِاللَّهِ يَقُولُ اللَّهُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَبَعْدَهُ الْإِيَّاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ إِنَّهُ لَا يَبَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ثُمَّ الْأَمْنُ لِمَكَرِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ فَلَا يَأْمَنُ مَكَرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ.

الكافي، ج ۲، ص ۲۸۵ / من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۵۶۳ / وسائل الشيعه، ج ۱۵، ص ۳۱۸

امام کاظم (ع) فرمود: عمروبن عبید بر پدرم حضرت صادق (ع) وارد شد چون بر آن حضرت سلام کرد و نشست این آیه را خواند: همان کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می‌ورزند. (شوری/۳۷) بعد ساکت شد. حضرت فرمود: «چرا ساکت شدی؟» عرض کرد: «دوست دارم گناهان کبیره را از کتاب خدای عزوجل بشناسم». حضرت فرمود: «بلی ای عمرو بزرگترین گناهان شرک به خدای عزوجل است؛ و هرکس شرک به خدا آورد مسلم بهشت بر او حرام است. (مائده/۷۲) و بعد از شرک بزرگترین گناهان ناامیدی از رحمت خداست؛ چنانکه خدای متعال می‌فرماید: و از رحمت خدا ناامید مشوید همانا جز کافران کسی از رحمت خدا ناامید نمی‌شود. (یوسف/۸۷) بعد از آن ایمن بودن از نیرنگ خدا است چنانکه می‌فرماید: فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ.

أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ؛

آیا کسانی که زمین را از صاحبان قبلی‌اش ارث بردند عبرت نمی‌گیرند! اگر اراده کنیم آنان را نیز به خاطر گناهانشان فرومی‌گیریم، و بر دل‌هایشان مهر می‌نهم چنان که دیگر نشنوند! ۱۰۰

هر قوم و گروهی که می‌روند، عده‌ی دیگری جانشین آن‌ها می‌شوند؛ اینان وارثان زمینند. از حال اقوام پیشین خبر دارند، اما عبرت نمی‌گیرند؛ و دوباره همان مسیر گذشتگان را طی می‌کنند. ما اگر اراده کنیم اینان را هم به خاطر گناهانشان

می گیریم. قلب‌هایشان را چنان مهر می کنیم که دیگر نه می شنوند، نه می بینند! این ادامه‌ی استدراجی است که گرفتارش شده‌اند.

تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ. وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ؛

این آبادی‌هاییست که برخی داستاهایش را برای بازگو کردیم، پیامبران‌شان بی‌نه‌هایی برایشان آوردند، اما آن‌ها آن‌چه را از قبل تکذیب کرده بوند باور نکردند، این چنین خداوند بر قلوب کافران مهر می زند. ۱۰۱

در بیشتر آن‌ها پیمانی نیافتیم، و بیشترشان را فاسق دیدیم. ۱۰۲

معنای آیات روشن است؛ تنها جمله‌ای در آیه هست که نیازمند تأمل است: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ. تکذیب قبلی محل مناقشه‌ی بسیاری در میان مفسرین شده است. فارغ از آرای مفسرین به نظر حقیر مراد این کریمه حال تکذیبی است که در آن‌ها پایدار و استوار شده است. حال تکذیب، ناشی از مسیر زندگی نادرست و غیر الهی انسان است. مراد از تکذیب این نیست که ایمان عرضه می‌شود و آن‌ها نمی‌پذیرند. عده‌ی بسیاری به جهات مختلف ممکن است در ابتدا ایمان نیاورند؛ این لزوماً نشان‌دهنده‌ی تکذیب نیست. تکذیب حالی است که در طول سالیان ذره ذره در وجود انسان می‌نشیند، و استقرار پیدا می‌کند. این انسان هیچ گزاره‌ی حقیقی را باور نمی‌کند. در نتیجه با توضیحاتی که عرض شد مراد از تکذیب قبلی، عالم‌های دیگر یا زمان‌های پیشین نیست؛ بلکه حالی است که در آن‌ها تبدیل به هویت ثابت شده است. در سور گذشته پیرامون حرکت جوهری سخن گفتیم؛ اگر خاطرتان نیست می‌توانید مراجعه کنید. در نتیجه ایمان نیاوردند چرا که حال درونشان تکذیب بود، و هیچ معرفت حقیقی را نمی‌توانستند باور کنند.

آيات ١٠٣ تا ١٢٦:

ثُمَّ يَعْثُرْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَكِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ١٠٣ وَ قَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ
إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ١٠٤ حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
١٠٥ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ١٠٦ فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ١٠٧ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ
بَيَاضٌ لِلنَّاظِرِينَ ١٠٨ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ١٠٩ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ١١٠ قَالُوا
أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ١١١ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ١١٢ وَ جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ
الْغَالِبِينَ ١١٣ قَالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ١١٤ قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ ١١٥ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا
سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ١١٦ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ١١٧
فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١١٨ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاعِرِينَ ١١٩ وَ أَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ١٢٠ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ
الْعَالَمِينَ ١٢١ رَبُّ مُوسَى وَ هَارُونَ ١٢٢ قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرُمُهُ فِي الْمَدِينَةِ لَتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ١٢٣ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ١٢٤ قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ١٢٥ وَ مَا نَنْقِمُ
مِنْكَ إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ١٢٦

از این آیات داستان حضرت موسی و قوم بنی اسرائیل بیان می‌گردد. بر خلاف داستان انبیاء گذشته، این داستان مبسوط نقل می‌شود.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَكِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ؛

پس از ایشان موسی را با آیاتمان به سوی فرعون و بزرگانش فرستادیم؛ آن‌ها به نشانه‌هایمان ظلم کردند، بنگر عاقبت اهل فساد چگونه است! ۱۰۳

سیاق ابتدایی داستان حضرت موسی با انبیاء گذشته متفاوت است. فرعون نام تمامی پادشاهان آن روزگار مصر بوده است، و نام خاص نیست. موسی را با معجزات و نشانه‌هایی به سمت فرعون روانه کردیم. مطابق انتظار فرعون که در اوج قدرت و دنیاپرستی بود، با او مخالفت کرد. اقوام پیشین که حکومت و قدرت فرعون را نداشتند نتوانستند کلام حق فرستادگان الهی را تحمل کنند، فرعون که جای خود دارد. در نتیجه در حق موسی ظلم کردند. آیات بعدی شرح این کریمه است. شرح این که بین موسی، فرعون و بنی اسرائیل چه گذشت؛ و چه ظلم‌هایی به او روا داشتند. در پایان خداوند متعال می‌فرماید: فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ. حال بنگر و سرانجام فسادکاران را نظر کن! در این فَاَنْظُرْ لطافت‌ها است که بر اهلش پوشیده نیست.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ؛

و موسی گفت: ای فرعون، من فرستاده‌ی پروردگار جهانیان هستم. ۱۰۴

اولین کلام موسی به فرعون این بود که من فرستاده‌ای از جانب خدایی هستم که پروردگار همه‌ی عالم است. شروع دعوت تمامی انبیاء با همین عبارت است. آن‌ها خود را هیچ‌کاره می‌بینند، خود را تنها مأمور و فرستاده از جانب خداوند متعال می‌دانند.

حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ؛

شایسته است که درباره‌ی خداوند جز حق نگویم، برای شما برهانی از پروردگارتان آورده‌ام، پس بنی‌اسرائیل را با من همراه کن. ۱۰۵

در ادامه موسی می‌فرماید: آنچه بر عهده‌ی من و شایسته است این است که جز حق نگویم. هر آنچه بر زبان می‌آورم از جانب خداوند است، و از پیشگاه خود چیزی نمی‌گویم. برای شما برهان و بیّنه‌ای آورده‌ام. مراد از بیّنه می‌تواند متن کلام دعوت به حق و خداوند باشد؛ و می‌تواند معجزاتی باشد که خداوند به موسی عطا کرده بود. آمدن بیّنه در کریمه نشان می‌دهد که معجزه از اقسام بیّنه است. آنچه پیامبران باید همراه داشته باشند لزوماً معجزه نیست. بلکه ممکن است فاقد معجزه باشند، و صرفاً حامل کلام منطبق بر فطرت باشند. دقت بفرمایید.

خواسته‌ی موسی از فرعون این بود که بنی‌اسرائیل را با من همراه کن. چرا که عرض شد فرعون حاکمی قدرتمند و مستبد بود. او این قدرت را نسل در نسل از پیشینیانش گرفته بود، و به سادگی آن را رها نمی‌کرد. او بنی‌اسرائیل را بندگان خود می‌دانست. بنابراین موسی از او خواست که دست از به یوغ کشیدن قومش بردارد، و اجازه دهد که بنی‌اسرائیل آزادانه تصمیم بگیرند.

قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ؛

(فرعون) گفت: اگر راست می‌گویی که معجزه‌ای آورده‌ای نشانمان بده! ۱۰۶

فرعون در پاسخ درخواست حضرت موسی گفت: اگر راست می‌گویی و مدعی هستی که از صادقینی معجزاتی را که ادعا می‌کنی بیاور! اگر اندکی در پاسخ‌های مخالفان رسالت انبیاء دقت کنیم به نکته‌ی مهمی می‌رسیم. این‌که عموماً آن‌ها به دعوت انبیاء باور نداشتند؛ و آن‌ها را فرستاده‌ی خدا نمی‌دانستند. اگر این طور نبود و احتمال هم می‌دادند که آن‌ها از طرف خداوند مأموریت داشته و معجزاتی دارند، هیچ‌گاه با این صراحت مطالبه‌ی معجزاتشان را نمی‌کردند. چرا که احتمال می‌دادند رسوا شوند. این مهم نشان می‌دهد که تکبر و دنیاپرستی ممکن است تا تکذیب همه‌ی احتمالات هم پیش برود. انسان حتی نتواند احتمالی برای وجود امور معنوی و ورای ماده داشته باشد.

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ. وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظَرِ؛

آن‌گاه موسی چوب‌دستی‌اش را انداخت، ناگهان ماری بزرگ و کامل شد. ۱۰۷

و دستش را از ردایش بیرون کشید، ناگاه برای بینندگان سپید و تابان شد. ۱۰۸

موسی دو معجزه‌ای را که خداوند به او عطا کرده بود نشان داد. اول چوب‌دستی‌اش را رها کرد، ناگاه چوب خشک بی‌جان، به‌سان ماری کامل و بزرگ شد. دوم این‌که دستش را در جیب فرو برد، وقتی بیرون کشید درخشان و نورانی بود. معجزات حضرت موسی عجیب است. دلیل این است که در زمان و مکان موسی، سحر رواج بسیاری داشته است. از ادامه‌ی داستان نیز این امر به روشنی مشهود است. بنابراین او باید حامل معجزاتی باشد که در مقابل سحری که رواج داشت ممتاز باشد.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ. يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ؛

سران قوم فرعون گفتند: این جادوگرِ بزرگی است. ۱۰۹

می‌خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند، حال چه می‌کنید؟! ۱۱۰

اشراف و بزرگان قوم با دیدن معجزات موسی مانند همهی اقوام گذشته به او تهمت زدند. اما معجزه‌ی او آنقدر عجیب و بزرگ بود که ناچار بودند تهمتی در حدّ اعجاز او بزنند. برای همین گفتند او ساحری بسیار توانا است. علیم را توانا و کاربلد معنا کردیم، چرا که مرادشان این نبود که موسی دانا است، بلکه می‌خواستند علم او را در سحر نشان دهند. وقتی معجزه بزرگ باشد، نمی‌توان فقط او را ساحر نامید. پس ناچار شدند که برای مقبولیتِ تهمتشان، تخصصِ موسی را در سحر تأیید کنند.

در ادامه برای این‌که احساسات مردم را برانگیزانند، دست روی نقطه‌ی حسّاس و مهمی گذاشتند: حبّ وطن! مردم هر دیار، به سرزمینشان محبّت و تعصّب پیدا می‌کنند. و ترک وطن برایشان بسیار سخت می‌شود. به علاوه که در زمان پیشین کسب و کار مردم موقوف به سرزمینشان بوده است. به طور طبیعی با خود می‌اندیشیدند که اگر سرزمینشان را رها کنند، و آواره‌ی این دیار و آن دیار شوند، چگونه باید امرار معاش کنند. با این مقدّمه القاء ترسی در مردم کردند و گفتند: يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ. موسی می‌خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند. فَمَاذَا تَأْمُرُونَ: حال خود ببینید راضی به این کوچ اجباری می‌شوید.

قَالُوا أُرْجِهْ وَ أَخَاهُ وَ أُرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ. يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ؛

گفتند: فعلاً کار او و برادرش را به تأخیر بینداز و گردآورندگان را به شهرها فرست. ۱۱۱

تا همه‌ی ساحران بزرگ را نزدت بیاورند. ۱۱۲

أُرْجِهْ از ماده‌ی ارجاء به معنای تأخیر است. اشراف و مشاوران پیشنهادشان به فرعون این بود که در بدو امر او را نکشد؛ چرا که کشتن موسی نشانه‌ی ضعف آن‌ها بود؛ و موسی را در قلوب بنی اسرائیل شهید و بزرگ می‌کرد. بنابراین پیشنهاد کردند که فرعون مدتی صبر کند تا بتوانند دست او را رو کنند. عرض شد که این‌ها اصلاً احتمال هم نمی‌دادند که موسی فرستاده‌ی خدا باشد، مگر نه بساط رسوایی خود را پهن نمی‌کردند. به فرعون پیشنهاد دادند که مأمورینش را به همه‌ی شهرها بفرستد، و خبر دهند که ساحران زبده و کاربلد جمع شوند، و نزد فرعون بیایند.

وَ جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ. قَالَ نَعَمْ وَإِنِّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ؛

هنگامی که ساحران نزد فرعون آمدند گفتند: اگر ما پیروز شدیم پاداشی خواهیم داشت؟ ۱۱۳

(فرعون) گفت: بلی، شما از مقربان خواهید بود. ۱۱۴

ساحران که نزد فرعون آمدند، در طلب کارشان مطالبه‌ای از فرعون کردند. گفتند اگر ما توانستیم که موسی را شکست دهیم تو هم در ازایش پاداشی درخور به ما عطا کن. فهمیدند که کار فرعون به آن‌ها گره خورده است، از فرصت استفاده کرده و طلب پاداشی بزرگ کردند. فرعون در پاسخشان گفت: حتماً پاداشی درخور به شما عطا خواهم کرد، شما را از نزدیکان خود قرار می‌دهم.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْفِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمَلْقَيْنِ؛

(ساحران) گفتند: ای موسی، تو آغاز می‌کنی یا ما شروع کنیم؟ ۱۱۵

در روز موعود که همه جمع شدند تا مقابله‌ی موسی با ساحران را تماشا کنند، ساحران پیش‌دستی کردند، و به موسی گفتند: یا تو شروع کن، و یا ما وسایلمان را بیفکنیم. برخی گفته‌اند این نشانه‌ی ادب ساحران بوده است و همین در نهایت نجاتشان می‌دهد. اما احتمال دیگری هم وجود دارد، این‌که نشان‌دهنده‌ی ابراز قدرت و تحقیر مقابلشان باشد! بر هیچ کدام نمی‌توان برهانی اقامه کرد، اما وقتی احتمال دیگری نیز مطرح است، نمی‌توان بی‌دلیل یک احتمال را ترجیح داد.

قَالَ اَلْقُوا فَلَمَّا اَلْقَوْا سَحَرُوا اَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ؛

(موسی) گفت: شما شروع کنید، وقتی افکندند چشمان مردم را افسون کردند و به هراس انداختند، و سحری بزرگ پدید آوردند. ۱۱۶

موسی به آن‌ها گفت: شما شروع کنید. آن‌ها بساط خود را روی زمین ریختند. عبارت عجیبی در کریمه آمده است: سَحَرُوا اَعْيُنَ النَّاسِ. چشمان ناظران را سحر کردند. یعنی سحرشان حقیقی بود، فقط چشم‌بندی و شعبده‌بازی نبود. مردم از کار آن‌ها ترسیدند. از این عبارت مطلب دیگری نیز فهمیده می‌شود، این‌که سحر بر ادراک مخاطب اثر می‌گذارد. تغییر حقیقی و ماهوی در اشیاء نمی‌تواند ایجاد کند، اما حواس و ادراک را می‌تواند تحت تأثیر قرار دهد. در پایان کریمه بر عظمت سحر آن‌ها تأکید می‌کند: جَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ؛

ما به موسی وحی کردیم که عصایت را بیفکن، ناگهان هرچه کرده بودند را بلعید! ۱۱۷

سپس ما به موسی وحی کردیم که تو نیز چوب‌دستی‌ات را بینداز. در این‌جا ایجازی به کار رفته‌است. از آن جهت که در آیه‌ی ۱۰۷ گفته شد که یکی از معجزات موسی این بود که عصایش ماری بزرگ و کامل می‌شد، بنابراین مار شدن عصا دیگر در این کریمه نیامده‌است. این روشی مرسوم در قرآن کریم است. وقتی عصا مار شد، همه‌ی بساط ساحران را بلعید! یَأْفِكُونَ گفته شد، چرا که عرض شد آن‌چه ساحران می‌کنند تغییر حقیقت نیست، فقط تأثیر در ادراک است.

فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ؛

پس حقّ نمایان شد و هر چه ساخته بودند باطل شد. ۱۱۸

آن‌جا بود که شکست خوردند و خوار شدند. ۱۱۹

این چنین شد که حقّ روشن و آشکار گردید؛ و بطلان اعمال آن‌ها نیز روشن شد. از این کریمه معلوم می‌شود که برای مردم نیز ادعای موسی در هاله‌ای از ابهام بود. پس از غلبه بر ساحران برای همگان حقیقت روشن شد. نتیجه این شد که آن همه بساط و عظمت در اذهان مردم درهم شکست. فرعون و اطرافیانش با آن همه اقتدار کوچک و خوار شدند.

وَأَلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ. قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ. رَبُّ مُوسَى وَهَارُونَ؛

ناگاه ساحران به سجده افتادند. ۱۲۰

گفتند ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم. ۱۲۱

خدای موسی و هارون. ۱۲۲

آنچه در این میان کار را بر فرعون سخت‌تر کرد، حالِ ساحران بود. ساحران آمده بودند تا حقانیت فرعون را نشان همه دهند، و موسی را کاذب معرفی کنند. با آنچه رخ داد معلوم شد که موسی دروغگو نیست. اگر ساحران روانه می‌شدند و شرمسار میدان را رها می‌کردند، شاید برای فرعون و اطرافیانش امیدی باقی می‌ماند تا کاری کنند. اما ساحران از این جای داستان، نقش اول را ایفا کردند. اصلاً داستان موسی و فرعون به ناگاه داستان سحره و فرعون شد! آن‌ها همگی به سجده افتادند، گفتند ما به خدایی، که پروردگار همه‌ی عالم است ایمان آوردیم. خدایی که پروردگار موسی و هارون است. **أَلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ** لزوماً به معنای سجده کردن نیست، بلکه مراد انکسار قلبی است. البته که ممکن است منجر به سجده‌ی ظاهری نیز شده باشد. اینان کاربلدترین ساحران عصر فرعون بودند، و به انواع سحر احاطه داشتند. آموختن سحر کار آسانی نیست، سال‌ها ریاضت و ممارست می‌خواهد. با به ظاهر سحر موسی که مواجه شدند، فهمیدند کرده‌ی او از مقوله‌ی سحر نیست. هیچ ساحری نمی‌تواند چنین کند که موسی کرد. عرض کردیم آنچه خداوند در میدان کرد، تغییر ماهوی و تکوینی است، این کار با سحر امکان‌پذیر نیست؛ سحر تنها می‌تواند در مخاطب اثر بگذارد، و نمی‌تواند ماهیت شیء را تغییر دهد. بنابراین ساحران فروریختند؛ فهمیدند موسی به کسی تکیه دارد که چنین می‌کند. آن‌ها سال‌ها در کفر زیسته‌بودند، و نمی‌دانستند خدایی که موسی باور دارد کیست. برای همین گفتند: رَبُّ مُوسَى وَهَارُونَ. هر آن کسی که موسی و هارون به آن اعتقاد دارند، ما هم به همان معتقدیم. این بیانی است عظیم که ساحران بیان کردند. شکسته شدند تا باور در جانشان بنشیند.

سخنان بسیاری در علت تغییر ناگهانی ساحران گفته شده است. به نظر می‌رسد همه‌ی آن سخنان احتمالات است و فایده‌ای ندارد. فقط باید از این شکوه لذت برد.

قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ. لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ؛

فرعون گفت: پیش از این که اجازه دهم به او ایمان آوردید؟! این نیرنگی است که درباره‌ی این شهر اندیشیده‌اید تا ساکنانش را بیرون کنید، به زودی خواهید فهمید. ۱۲۳

سوگند می‌خورم که دست‌ها و پاهایتان را به طور مخالف قطع خواهم کرد، سپس همه‌تان را به دار خواهم آویخت. ۱۲۴

پاسخ فرعون روشن است. وقتی کار به این جا می‌رسد راهی جز تهدید و اعمال زور باقی نمی‌ماند! رو به ساحران کرد و گفت: پیش از این که به شما اجازه بدهم به موسی ایمان آوردید؟! حتماً شما دسیسه کرده‌اید تا در شهر فتنه کنید، و ساکنان این دیار را تشویق به خروج از سرزمین کنید. در واقع فرعون آن‌ها را متهم به تبانی با موسی کرد. چرا که در آیه‌ی ۱۱۰ گفت: يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ؛ موسی را نیز متهم به خروج مردم از شهر کرده بود. فرعون در ادامه به ساحران گفت: شما را به بدترین وضع خواهم کشت. دست‌ها و پاهایتان را در جهت مخالف قطع کرده، و به صلیبتان می‌کشم. به صلیب کشیدن بستن بر چوب و نهادن صلیب بر زمین بوده‌است. در دوران بسیاری روش اعدام چنین بوده است.

قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ. وَمَا نُنْقِمُ مِنْهُ إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ؛

گفتند: ما به سوی پروردگارمان بازگشته‌ایم. ۱۲۵

تو برای این از ما انتقام می‌گیری که وقتی نشانه‌های پروردگارمان به سویمان آمد ایمان آوردیم. پروردگارا ما را سرشار

از صبر کن، و ما را در حالی که تسلیم هستیم بمیران. ۱۲۶

ساحران می‌دانستند که فرعون حتماً تهدیدش را عملی خواهد کرد. اما ایمان چنان در قلوبشان جای گرفته بود، که هیچ

چیز یارای مقابله با آن را نداشت. در پاسخ فرعون جمله‌ای گفتند که سرّ حالشان را بیان کرد: قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ

ما به سمت خدا برگشته‌ایم. آن‌ها فهمیدند که خدایی هست اولاً، بازگشت همه به سوی اوست ثانیاً، خدایی که باور

کرده‌اند ربّ آن‌ها است ثالثاً، پس هیچ چیز نمی‌تواند در مسیر ربوبیت الهی مانع ایجاد کند رابعاً.

در ادامه گفتند: تو برای این از ما انتقام می‌گیری که وقتی نشانه‌های پروردگارمان به سویمان آمد ایمان آوردیم! و از

خداوند دو تقاضا کردند: رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا؛ به ما صبری عطا کن تا از عهده‌ی آزار و شکنجه‌های فرعون برآییم. این

صبر را به‌سان باران بر وجودمان بریز که همه‌ی وجودمان را پر کند. و دوم: تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ؛ ما را در حالی بمیران که

تسلیم محض تو باشیم. یا للعجب از حال این اولیای الهی.

مرحوم علامه در ذیل إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ جملات کوتاهی دارند که محلّ تأمل بسیار است:

و قد جاؤا بالعجب العجائب في مشافهتهم هذه مع فرعون و هو الجبار العنيد الذي ينادي «أنا ربكم الأعلى» و يعبد ملك مصر

فلم يذعروهم ما شاهدوا من قدرته و سطوته فأعربوا عن حجتهم بقلوب مطمئنة، و نفوس كريمة، و عزم راسخ، و إيمان ثابت، و علم

عزیز، و قول بلیغ، و إن تدبرت ما حكاه الله سبحانه من مشافهتهم و محاورتهم فرعون في موقفهم هذا في هذه السورة و في

سورتي طه و الشعراء أُرشدك ما في خلال كلامهم من الحجج البالغة إلى علوم جمّة، و حالات روحية شريفة، و أخلاق كريمة، و لو

لا محذور الخروج عن طور هذا الكتاب لأوردنا شذرة منها في هذا المقام فليتنظر إلى حين.

روایات:

إِنَّ ابْنَ السَّكِّيتِ قَالَ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (عليه السلام) لِمَاذَا بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ (عليه السلام) بِيَدِهِ الْبَيْضَاءِ وَبِآيَةِ السَّحْرِ وَبَعَثَ عِيسَى (عليه السلام) بِآيَةِ الطَّبِّ وَبَعَثَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) بِالْكَلامِ وَالْخُطْبِ؟ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ (عليه السلام) إِنَّ اللَّهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسَى (عليه السلام) كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ السَّحَرُ فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وُسْعِ الْقَوْمِ مِثْلَهُ وَبِمَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ وَأَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۲۳۰ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۳۲

ابن سکت از امام رضا (ع) پرسید: «چرا خداوند موسی بن عمران را با ید بیضاء و عصا و ابزار سحر، و عیسی را با طب، و محمد (ع) را با کلام و خطبه‌ها مبعوث کرد؟» امام رضا (ع) فرمود: «هنگامی که خداوند موسی را برانگیخت سحر برای هم عصرانش بسیار مهم و غالب بود، و خداوند چیزی را آورد که آوردن نظیر آن در توان آن قوم نبود. با آن معجزه، سحر آنان را باطل کرد و حجت خویش را بر آنان ثابت نمود».

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ (فِي الْكَافِي) قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو؛... {إِلَى أَنْ قَالَ (عليه السلام): { وَخَرَجَتْ سَحَرَهُ فِرْعَوْنَ يَطْلُبُونَ الْعِزَّ لِفِرْعَوْنَ فَرَجَعُوا مُؤْمِنِينَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۲۳۸

محمد بن یعقوب گفت: از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است که فرمود: «به آنچه ناامیدی، امیدوارتر باش تا به آنچه در انتظار آن هستی، ... و ساحران فرعون در پی عزت فرعون شتافتند و با ایمان بازگشتند».

در روایت دیگری مانند روایت فوق آمده است: عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو فَإِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَهَبَ يَقْتَبِسُ نَارًا فَأَنْصَرَفَ إِلَيْهِمْ وَهُوَ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ .

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، جلد ۱۳، صفحه ۳۱

الصَّادِق (عليه السلام): كَانَ فِرْعَوْنُ وَهَامَانُ قَدْ تَعَلَّمَا السِّحْرَ وَ إِنَّمَا غَلَبَا النَّاسَ بِالسِّحْرِ وَ ادَّعَى فِرْعَوْنُ الرُّبُوبِيَّةَ بِالسِّحْرِ فَلَمَّا أَصْبَحَ بَعَثَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ مَدَائِنَ مِصْرَ كُلِّهَا وَ جَمَعُوا أَلْفَ سَاحِرٍ وَ اخْتَارُوا مِنَ الْأَلْفِ مِائَةً وَ مِنَ الْمِائَةِ ثَمَانِينَ وَ كَانَ مَوْعِدُهُمْ يَوْمَ عِيدٍ لَهُمْ فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ جَمَعَ فِرْعَوْنُ الْخَلْقَ وَ السَّحْرَةَ وَ كَانَتْ لَهُ قُبَّةٌ طُولُهَا فِي السَّمَاءِ ثَمَانُونَ ذِرَاعًا وَ قَدْ كَانَتْ لُبَسَتِ الْحَدِيدِ الْفُؤَادَ وَ كَانَتْ إِذَا وَقَعَتِ الشَّمْسُ عَلَيْهَا لَمْ يَقْدِرْ أَحَدٌ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهَا مِنْ لَمَعِ الْحَدِيدِ وَ وَهَجِ الشَّمْسِ وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَ هَامَانُ وَ قَعَدَا عَلَيْهَا يَنْظُرَانِ وَ أَقْبَلَ مُوسَى (عليه السلام) يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَتِ السَّحْرَةُ لِفِرْعَوْنَ إِنَّا نَرَى رَجُلًا يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ وَ لَمْ يَبْلُغْ سِحْرُنَا السَّمَاءَ وَ ضَمِنَتِ السَّحْرَةُ مَنْ فِي الْأَرْضِ فَقَالُوا لِمُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ قَالَ لَهُمْ مُوسَى (عليه السلام) أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ فَالْقُوا حِبَالَهُمْ وَ عَصِيَّهُمْ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۵، ص ۲۳۸ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۲۰

امام صادق (ع): فرعون و هامان سحر را یاد گرفته بودند و با سحر و جادو بر مردم غلبه می کردند و فرعون در ساحری ادعای خدایی می کرد. صبح فردا، کسانی را برای جمع آوری ساحران به شهرها فرستاد و آن ها را به همه ی شهرهای مصر فرستاد. هزار نفر جمع آوری کردند؛ از میان هزار ساحر صد ساحر و از میان صد ساحر هشتاد ساحر انتخاب کردند. هنگامی که صبح روز موعود فرا رسید و روز به وسط های خود رسید فرعون مردم و ساحران را جمع کرد؛ گنبدی داشت که طول آن هشتاد ذراع بود و لباس های فولادی بر او پوشیده شده بود که هنگامی که نور خورشید به آن فولاد می خورد به خاطر درخشش و لمعان آن کسی نمی توانست به او نگاه کند. فرعون و هامان حاضر شدند و بر آن نشستند و نگاه می کردند. موسی پیش آمد و به آسمان نگاه کرد. ساحران به فرعون گفتند: «ما مردی را می بینیم که به آسمان نگاه می کند سحر و جادوی ما به آسمان نرسیده است و سحر ساحران هر چیزی که در روی زمین بود را در

برگرفت». به موسی گفتند: «یا اینکه اول تو عصایت را بینداز یا ما طناب‌ها و چوب‌دستی‌های خود را به زمین بیندازیم.
موسی به ساحران گفت: «آنچه را می‌خواهید بیفکنید، بیفکنید!» آن‌ها طناب‌ها و عصاهای خود را افکندند. (شعراء/
۴۴۳۴).

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ١٢٧ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ١٢٨ قَالُوا أَوَدِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ١٢٩ وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ ١٣٠ فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ١٣١ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِيَتَسَحَّرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ١٣٢ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ١٣٣ وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ١٣٤ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْعُودِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ ١٣٥ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ١٣٦ وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ١٣٧

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمُهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا
فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ؛

اشراف قوم فرعون گفتند: موسی و پیروانش را رها می‌کنی تا در زمین فساد کنند و تو و الهه‌هایت را رها کنند؟! (فرعون) گفت: به زودی پسرانشان را خواهیم کشت و زنانشان را زنده خواهیم گذاشت، که ما بر ایشان چیره‌ایم. ۱۲۷

وقتی اشراف قوم فرعون دیدند از عهده‌ی معجزات موسی بر نمی‌آیند، و نمی‌توانند او را کذاب معرفی کنند، متوسل به زور و تهدید شدند. اشراف برای تحریک بیشتر فرعون گفتند: می‌خواهی موسی و قومش را به حال خود رها کنی تا هر چه می‌خواهند بکنند؟! دو کار را برشمردند تا حرف خود را به کرسی نشانند: اول این‌که آن‌ها در زمین فساد می‌کنند؛ دوم این‌که تو و معبودان را رها کرده و معبود واحد دیگری را می‌پرستند. کلام آن‌ها نشان می‌دهد که از جایگاه خود می‌ترسیدند. از بیان آن‌ها معلوم می‌شود که پس از غلبه‌ی موسی بر ساحران و ایمان آوردن آن‌ها، عده‌ی زیادی از بنی‌اسرائیل به موسی ایمان آوردند. در ضمن نشان می‌دهد که آن‌ها از فرعون کشتن موسی را مطالبه کردند. از پاسخی که فرعون به آن‌ها داد معلوم است که هنوز تصمیم بر کشتن موسی نگرفته بود. برای همین گفت: پسرانشان را خواهیم کشت، و زنانشان را زنده نگه می‌داریم. چرا که فرعون قدرت خود را هنوز بسیار بالاتر از این می‌دید که موسی برایش خطری داشته باشد. به همین جهت گفت: إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ.

قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛

موسی به قومش گفت: از خدا یاری طلبید و صبر پیشه کنید، که زمین از آن خدا است و هر کس را که بخواهد وارث

آن می‌کند، انجام برای اهل تقوا است. ۱۲۸

موسی برای این که ایمان قومش متزلزل نشود با آن‌ها سخن گفت. قدرت بسیار فرعون و اعرابی که در میان مؤمنین ایجاد کرده بود، می‌توانست ایمان تازه‌ی مؤمنین را متزلزل کند. موسی دو سفارش به مؤمنین کرد: اول استعانت و یاری طلبیدن از خداوند متعال، و دوم صبر. این دو سفارش چنان جواهر برای همه‌ی انسان‌ها در همه‌ی زمان‌ها است، و مختص بنی‌اسرائیل نیست. در شدائد و ابتلائات انسان یک راه بیش ندارد: صبر همراه با سپردن امر به خداوند متعال. اکثر مشکلات در طول زمان حل خواهند شد؛ اما انسان اگر طاقتش به سر آید، پیش از اتمام مشکل ایمانش دچار نقصان خواهد شد. موسی در ادامه برای این که مؤمنین را دلگرم کند وعده‌ای داد؛ گفت: زمین از آن خدا است، از آن هیچ شخص ظالم و سفاکی مانند فرعون نیست. خداوند زمین را به هر کس که اراده کند عطا می‌کند. پس بدانید که عاقبت نیک برای اهل تقوا است. مراد از تقوا همان اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا است. دقت بفرمایید.

قَالُوا أَوْزَيْنَا مِنْ قَبْلُ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ؛
(قومش) گفتند: پیش از آن که تو بیایی و اکنون که آمده‌ای اذیت و آزار دیده‌ایم، (موسی) گفت: امید است که پروردگارتان دشمنانتان را هلاک کند و شما را جانشین آن‌ها روی زمین قرار دهد، آن‌گاه بنگر که چگونه عمل می‌کنید.

۱۲۹

این که در آیه‌ی قبل عرض کردیم ایمان آن‌ها دچار تزلزل شد شاهدش همین کریمه است. مؤمنین به موسی گفتند ما پیش از آن که تو مبعوث شوی و در بین ما بیایی بسیار اذیت می‌شدیم؛ حال هم فرقی نکرده و دوباره آزار و اذیت

می‌شویم. مراد آن‌ها از آزارِ پیشینِ ظلم‌هایی بود که فرعون و اشراف به آن‌ها روا می‌داشتند. بطن کلام آن‌ها نشان می‌دهد که دلیل اصلی ایمان آوردنشان این بود که از شرّ فرعون رها شوند. از نافرمانی‌هایی که در ادامه نسبت به موسی کردند نیز عرض ما تأیید می‌شود. در واقع ایمان اکثر بنی‌اسرائیل برای رهایی از بند فرعون بود نه دل‌سپردن به خداوند متعال. موسی در پاسخشان گفت: اندکی تحمل کنید، به زودی خداوند دشمنان را نابود خواهد کرد؛ و شما را جانشین آن‌ها در زمین قرار می‌دهد. آن وقت است که باید دید شما چه‌کاره‌اید و چه خواهید کرد.

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ؛

فرعونیان را دچار خشک‌سالی و کاهش فراآورده‌ها کردیم، مگر عبرت گیرند. ۱۳۰

سنین جمع سنه است. در مجمع البیان آمده: العرب تقول أخذتهم السنة اذا كانت قحطة. و يقال أسنت القوم اذا أجذبوا. فرعونیان را دچار قحطی‌های مکرر، و کاهش محصولات خصوصاً میوه‌ها کردیم. شاید به واسطه‌ی فشاری که در زندگی مادیشان ایجاد می‌شد، متذکر می‌شدند، و از مسیری که در آن بودند برمی‌گشتند.

فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائَرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛

هرگاه خیری به آن‌ها می‌رسید، می‌گفتند: به خاطر شایستگی ما است، و اگر بدی به آن‌ها می‌رسید، به موسی و پیروانش فال بد می‌زدند، بدانید که سرچشمه‌ی شگونشان نزد خدا است، ولی بیشترشان نمی‌فهمند. ۱۳۱

اما این فشارها برایشان فایده‌ای نداشت. وقتی خوبی و خیری برایشان پیش می‌آمد آن را به خود نسبت می‌دادند. و وقتی دچار گرفتاری و مشکلات می‌شدند آن را به گردن موسی و پیروانش می‌انداختند. يَطَّيَّرُوا یعنی فال بد می‌زدند. این کار

در میان گذشتگان رواج بسیار داشته است؛ در عصر ما نیز این خرافه در میان بسیاری هم‌چنان رواج دارد. معنای فال بد زدن را همه می‌دانیم؛ وقتی اتفاق ناخوشایندی می‌افتد دنبال شخص یا واقعه‌ای می‌گردیم که آن حادثه‌ی ناخوشایند را گردن او بیندازیم و به او نسبت دهیم. برای رهایی از آن بدشگونی کارهایی عجیبی رواج دارد که جز جهالت و خرافه نیست. ظاهراً در میان فرعونیان نیز این رفتار جریان داشته است. بدی اتفاقات را به موسی نسبت می‌دادند و به او فال بد می‌زدند. این‌ها باید بدانند که سرچشمه‌ی همه‌ی موهومات و خیالاتشان نزد خداوند متعال است؛ اما بیشترشان نه می‌فهمند، نه می‌خواهند که عبرت بگیرند و بفهمند.

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ؛

گفتند: هر آیه و معجزه‌ای بیاوری تا ما را مسحور کنی، ما به تو ایمان نمی‌آوریم. ۱۳۲

برای این‌که با موسی اتمام حجت کنند گفتند: هر آیه و معجزه‌ای بیاوری تا ما را مسحور کنی، ما به تو ایمان نمی‌آوریم! از آن جهت که او را متهم به ساحر بودن کردند، می‌خواستند سخنان او را نیز با برچسب سحر خنثی کنند. وقتی تهمت بزرگی به کسی زدی، دیگر هر حقیقت صادره از او را با همان تهمت دفع می‌کنی!

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ؛

ما بر آن‌ها طوفان، ملخ‌ها، شپش‌ها، قورباغه‌ها، و خون را به‌سان آیه‌هایی جدا از هم فرستادیم، اما تکبر ورزیدند که قومی گناهکار بودند. ۱۳۳

جراد جمع جرد به معنای ملخ است. قمل کبار القردان یا صغار الذباب است، که مشهور در معنای شپش است. ضفادع قورباغه است. دم هم که روشن است. خداوند متعال در این کریمه به ابتلائات متعددی که اهل فرعون دچار شدند اشاره می‌کند. این بلاها برای این بود که شاید دست از ظلم و کفر بردارند، اما چنان دچار تکبر بودند که هیچ بلایی آن‌ها را تکان نمی‌داد. برای اختصار فقط شیرازه‌ی هر بلا در یک واژه بیان شده است. می‌توان با اندکی تفصیل بلاهایی را که گرفتارش شدند این چنین بیان کرد: جاری شدن سیل، هجوم ملخ‌ها به مزارع، آفت خوردن محصولات، کثرت قورباغه در زندگی و مزارع، و خون شدن آبی که استفاده می‌کردند. آمدن واژه‌ی مُفَصَّلَاتٍ برای این است که بلاهای مذکور در طول مدّت زمان بر آن‌ها وارد شد. این‌طور نبود که همه با هم نازل شود.

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغَوَةِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ؛

و چون عذاب بر آن‌ها فرود آمد گفتند: موسی به خاطر عهده‌ی که با خدا داری، برای ما او را بخوان، که اگر عذاب را از ما بردارد حتماً ایمان خواهیم آورد، و بنی‌اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد. ۱۳۴

اما وقتی عذاب را تا زمانی که فرصت داشتند از آن‌ها برمی‌داشتیم، دوباره پیمان می‌شکستند. ۱۳۵

هر کدام از این عذاب‌ها که نازل می‌شد، به سراغ موسی می‌رفتند، به او می‌گفتند: به خاطر عهده‌ی که با خدا داری، برای ما او را بخوان! تو که رابطه‌ات با خدایت خوب است، از او بخواه که عذاب را از ما بردارد. اگر عذاب برداشته شود، قول می‌دهیم که اولاً ایمان بیاوریم، و ثانیاً بنی‌اسرائیل را با تو روانه کنیم. این کریمه نشان‌دهنده‌ی چند امر است:

۱. معنایی که برای مفصّلات کردیم صحیح است. چرا که اگر عذاب‌ها یک‌باره نازل شده بود، درخواست مکرّرشان از موسی معنا نداشت.

۲. موسی را دروغگو نمی‌دانستند؛ می‌دانستند او توانایی‌های فوق‌العاده‌ای دارد. در غیر این صورت قومی چنان متکبر هیچ‌گاه سراغ او برای رفع عذاب نمی‌رفتند.

۳. هیچ بهره‌ای از ایمان نداشتند، فقط می‌خواستند از آن گرفتاری خارج شوند. چه قدر عجیب است که به موسی اطمینان داشتند ولی ایمان نمی‌آوردند!

در ادامه کریمه می‌فرماید وقتی عذاب را از آن‌ها برمی‌داشتیم، دوباره عهدشکنی می‌کردند. یعنی نه ایمان می‌آوردند، نه اجازه می‌دادند که بنی‌اسرائیل با موسی بروند.

فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ؛

سرانجام آنان را مجازات کرده و در دریا غرقشان کردیم؛ چرا که آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند. ۱۳۶

پس از فرصت بسیاری که دادیم، و معلوم شد که آن‌ها ایمان نخواهند آورد، در دریا غرقشان کردیم. مراد از دریا، رود نیل است. دلیل هلاکت آن‌ها دو امر شمرده می‌شود: اول این که آیات و نشانه‌های ما را تکذیب کردند، و دوم این که نسبت به آیات ما بی‌توجه بودند و از آن غفلت می‌ورزیدند.

وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ؛

و قومی را که ضعیف نگه داشته بودند وارث شرق و غرب آن سرزمین مبارک کردیم، کلام نیک پروردگارت به خاطر صبر بنی اسرائیل تحقق یافت، و آن چه فرعون و قومش می ساختند و برمی افراشتند را نابود کردیم. ۱۳۷

سرانجام وعده ای که به بنی اسرائیل داده بودیم را تحقق بخشیدیم. ایشان را وارث سرزمینی وسیع و سرشار از برکت قرار دادیم. آن ها دوران مدیدی را در فقر و ضعف سپری کرده بودند، به پاس صبرشان همه ی آن سرزمین وسیع را به آن ها بخشیدیم. کریمه می فرماید: تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ؛ کلمه ی حسنی پروردگارت به تمامی محقق شد. مراد از کلمه فعل و تقدیر الهی است. در نهایت هر آن چه فرعون و اطرافیانش رشته بودند را پنبه کردیم.

در پایان این بخش روایت مفصلی که ذیل آیه ی ۱۳۳ در شرح عذاب ها نقل شده است را بیان می کنیم. اگر خواستید شرح عذاب ها را بدانید روایت را مطالعه کنید، و در غیر این صورت عبور بفرمایید.

علی بن ابراهیم (رحمة الله علیه): لَمَّا سَجَدَ السَّحَرَةُ وَآمَنَ بِهِ النَّاسُ قَالَ هَامَانُ لِفِرْعَوْنَ إِنَّ النَّاسَ قَدْ آمَنُوا بِمُوسَىٰ (علیه السلام) فَأَنْظِرْ مَنْ دَخَلَ فِي دِينِهِ فَأَحْبِسْهُ فَحَبَسَ كُلُّ مَنْ آمَنَ بِهِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَجَاءَ إِلَيْهِ مُوسَىٰ (علیه السلام) فَقَالَ لَهُ خُلِّ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمْ يَفْعَلْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي تِلْكَ السَّنَةِ الطُّوفَانَ فَخَرَّبَ دُورَهُمْ وَمَسَاكِنَهُمْ حَتَّى خَرَجُوا إِلَى الْبَرِّيَّةِ وَضَرَبُوا فِيهَا الْحَيَامَ فَقَالَ فِرْعَوْنُ لِمُوسَىٰ (علیه السلام) ادْعُ رَبَّكَ حَتَّى يَكْفَّ عَنَّا الطُّوفَانَ حَتَّى أُخْلَىٰ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَصْحَابِكَ فَدَعَا مُوسَىٰ (علیه السلام) رَبَّهُ فَكَفَّ عَنْهُمْ الطُّوفَانَ وَهُمْ فِرْعَوْنُ أَنْ يُخْلَىٰ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُ هَامَانُ إِنَّ خُلِّتَ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ غَلَبَكَ مُوسَىٰ (علیه السلام) وَأَزَالَ مُلْكَكَ فَقَبِلَ مِنْهُ وَلَمْ يُخَلِّ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ الْجَرَادَ فَجَرَّدَتْ كُلُّ شَيْءٍ كَانَ لَهُمْ مِنَ النَّبْتِ وَالشَّجَرِ حَتَّى كَانَتْ تَجْرُدُ شَعْرَهُمْ وَلَحِيَّتَهُمْ فَجَزَعَ فِرْعَوْنُ مِنْ ذَلِكَ جَزَعًا شَدِيدًا وَقَالَ يَا مُوسَىٰ (علیه السلام) ادْعُ رَبَّكَ أَنْ يَكْفَّ الْجَرَادَ عَنَّا حَتَّى أُخْلَىٰ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَصْحَابِكَ فَدَعَا مُوسَىٰ (علیه السلام) رَبَّهُ فَكَفَّ عَنْهُمْ الْجَرَادَ فَلَمْ يَدَعُهُ هَامَانُ أَنْ يُخْلَىٰ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي السَّنَةِ الثَّالِثَةِ الْقُمَّلَ فَذَهَبَتْ زُرُوعُهُمْ وَأَصَابَتْهُمْ الْمَجَاعَةُ فَقَالَ فِرْعَوْنُ

مُوسَى (عليه السلام) إِنْ رَفَعْتَ عَنَّا الْقُمَّلَ كَفَفْتُ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَدَعَا مُوسَى (عليه السلام) رَبَّهُ حَتَّى ذَهَبَ الْقُمَّلُ وَ قَالَ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقُمَّلَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فَلَمْ يُخَلِّ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَرْسَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَعْدَ ذَلِكَ الضَّفَادِعَ فَكَانَتْ تَكُونُ فِي طَعَامِهِمْ وَ شَرَابِهِمْ وَ يُقَالُ إِنَّهَا كَانَتْ تَخْرُجُ مِنْ أَدْبَارِهِمْ وَ آذَانِهِمْ وَ أَنَافِهِمْ فَجَزَعُوا مِنْ ذَلِكَ جَزَعًا شَدِيدًا فَجَاءُوا إِلَى مُوسَى (عليه السلام) فَقَالُوا ادْعُ اللَّهَ أَنْ يُذْهِبَ عَنَّا الضَّفَادِعَ فَإِنَّا نُؤْمِنُ بِكَ وَ نُرْسِلُ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَدَعَا مُوسَى (عليه السلام) رَبَّهُ فَرَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ ذَلِكَ فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يُخَلُّوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَوْلَ اللَّهِ مَاءَ النَّيْلِ دَمًا فَكَانَ الْقِبْطِيُّ يَرَاهُ دَمًا وَ الْإِسْرَائِيلِيُّ يَرَاهُ مَاءً فَإِذَا شَرِبَهُ الْإِسْرَائِيلِيُّ كَانَ مَاءً وَ إِذَا شَرِبَهُ الْقِبْطِيُّ كَانَ دَمًا فَكَانَ الْقِبْطِيُّ يَقُولُ لِلْإِسْرَائِيلِيِّ خُذِ الْمَاءَ فِي فَمِكَ وَ صَبَّهُ فِي فَمِي فَكَانَ إِذَا صَبَّهُ فِي فَمِ الْقِبْطِيِّ تَحَوَّلَ دَمًا فَجَزَعُوا مِنْ ذَلِكَ جَزَعًا شَدِيدًا فَقَالُوا لِمُوسَى (عليه السلام) لَئِنْ رَفَعَ اللَّهُ عَنَّا الدَّمَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا رَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ الدَّمَ غَدَرُوا وَ لَمْ يُخَلُّوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَرْسَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الرَّجْزَ وَ هُوَ الثَّلْجُ وَ لَمْ يَرَوْهُ قَبْلَ ذَلِكَ فَمَاتُوا فِيهِ وَ جَزَعُوا وَ أَصَابَهُمْ مَا لَمْ يَعْهَدُوهُ قَبْلَهُ فَ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرَّجْزَ لَنُؤْمِنَ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَدَعَا رَبَّهُ فَكَشَفَ عَنْهُمْ الثَّلْجَ فَخَلَّى عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا خَلَّى عَنْهُمْ اجْتَمَعُوا إِلَى مُوسَى (عليه السلام) وَ خَرَجَ مُوسَى (عليه السلام) مِنْ مِصْرَ وَ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ مَنْ كَانَ هَرَبَ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ بَلَغَ فِرْعَوْنُ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ هَامَانُ قَدْ نَهَيْتُكَ أَنْ تُخَلِّيَ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَدْ اجْتَمَعُوا إِلَيْهِ فَجَزَعَ فِرْعَوْنُ وَ بَعَثَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ وَ خَرَجَ فِي طَلَبِ مُوسَى (عليه السلام).

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۵، ص ۲۵۲ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۱۰

علی بن ابراهیم هنگامی که ساحران سجده کردند و مردم ایمان آوردند، هامان به فرعون گفت: «به راستی مردم به موسی ایمان آوردند پس هر کس در دین موسی داخل شود او را حبس میکنم؛ در نتیجه همه ی آنهایی که ایمان آوردند از قوم بنی اسرائیل را به زندان انداخت. موسی نزد فرعون آمد و به او گفت: «قوم بنی اسرائیل را آزاد کن». ولی فرعون از این کار سر باز زد در نتیجه خداوند در این سال توفان خود را بر آن ها نازل کرد خانه ها و سکونت گاه های آن ها را ویران کرد تا اینکه آوارهی بیابان شدند و در آن خیمه ها به پا کردند». فرعون به موسی گفت: «از پروردگارت بخواه این طوفان را از ما دور کند تا قوم بنی اسرائیل را آزاد کنم». پس موسی به درگاه خدا دعا کرد و توفان از آن ها دور شد». فرعون خواست قوم بنی اسرائیل را آزاد کند که هامان به او گفت: «اگر بنی اسرائیل را آزاد کنی موسی بر تو غلبه می کند و ملک و

پادشاهی تو نابود می‌شود. در نتیجه فرعون به حرف هامان گوش داد و قوم بنی‌اسرائیل را آزاد نکرد. خداوند در سال دوم عذابی دیگر بر آن‌ها نازل کرد که عبارت بود از حمله‌ی ملخ‌ها به‌طوری‌که همه‌ی درختان و گیاهانی که داشتند را خوردند و عریان کردند تا جایی که مو و ریش آن‌ها را نیز می‌کنند. فرعون از وضع موجود بسیار نگران شد و گفت: ای موسی از پروردگارت بخواه تا ملخ‌ها را از ما دور کند تا بنی‌اسرائیل و یارانت را آزاد کنم. موسی از خدا خواست در نتیجه ملخ‌ها از آن‌ها دور شد اما هامان اجازه نداد تا فرعون بنی‌اسرائیل را آزاد کند. پس خداوند در سال سوم عذاب دیگری که شپشک بود بر آن‌ها نازل کرد که وارد محصول و کاشت آن‌ها شد و آن را از بین برد در نتیجه دچار گرسنگی شدند. فرعون به موسی گفت: «اگر حمله‌ی شپشک‌ها از ما دور شود از قوم بنی‌اسرائیل دست برمی‌دارم». موسی به درگاه خدای خود دعا کرد و این عذاب نیز از آن‌ها دور شد. در تفسیر آمده که خدا اولین نوع شپشک را در آن زمان خلق کرد با این وجود فرعون قوم بنی‌اسرائیل را آزاد نکرد و بعد از آن خدا عذاب خود را که عبارت از وزغ بود را نازل کرد که وارد غذاها و نوشیدنی‌های آن‌ها شد و گفته شده: از پشت و گوش و بینی آن‌ها خارج میشد از این وضع به شدت بی‌تاب شدند به نزد موسی آمدند و گفتند: «از خدا بخواه تا این عذاب را از ما دور کند ما به تو ایمان می‌آوریم و قوم بنی‌اسرائیل را همراه تو می‌فرستیم. موسی به درگاه خداوند دعا کرد و این عذاب نیز از آن‌ها دور شد اما هنگامی که بعد از این از آزادکردن قوم بنی‌اسرائیل سرپیچی کرد خداوند آب نیل را برای آن‌ها به خون مبدل کرد. قبطی‌ها آب نیل را خون و بنی‌اسرائیل آن را آب می‌دیدند. اگر بنی‌اسرائیلی‌ها از آن می‌نوشیدند آب بود اما اگر قبطی‌ها از آن می‌نوشیدند به خون تبدیل می‌شد». قبطی‌ها به اسرائیلی‌ها می‌گفتند: آب را در دهانت نگه‌دار سپس در دهان من بریز هنگامی که آب را در دهان او می‌ریخت تبدیل به خون می‌شد از این وضع بسیار نگران و آشفته شدند. به موسی گفتند: «اگر خدا این عذاب خون را از ما دور کند ما قوم بنی‌اسرائیل را همراه تو می‌فرستیم. هنگامی که خداوند خون را از آن‌ها دور کرد نیرنگ زدند و قوم بنی‌اسرائیل را آزاد نکردند در نتیجه عقوبت الهی بر آن‌ها نازل شد که عبارت از برف و یخ بود که قبل از این هرگز ندیده بودند و در این وضع به هلاکت رسیدند و از بی‌تابی مردند و خداوند آن‌ها را دچار عذابی کرد که قبلاً رخ نداده بود». گفتند: «ای موسی از پروردگارت به عهدی که نزد تو دارد بخواه اگر این عذاب را از ما دور کند به تو ایمان می‌آوریم و قوم بنی‌اسرائیل را همراه تو می‌فرستیم. به درگاه خدا دعا کرد در نتیجه این عذاب نیز از آن‌ها دور شد

پس قوم بنی اسرائیل را آزاد کرد. هنگامی که آن‌ها را آزاد کرد نزد موسی جمع شدند موسی از مصر خارج شد. کسانی که از دست فرعون فرار کرده بود نزد وی گرد آمدند این خبر به فرعون رسید». هاما ن به او گفت: «تو را از آزاد کردن قوم بنی اسرائیل نهی کردم هم‌اکنون نزد موسی جمع شدند. فرعون نگران شد و گروهی را به شهرها فرستاد و برای پیدا کردن موسی خارج شد».

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ١٣٨ إِنَّ هَؤُلَاءِ مَتَّبِعُوا مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٣٩ قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ١٤٠ وَإِذْ أَخْبَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ١٤١ وَاعْدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْنٍ مِيقَاتٍ رَبُّهُ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ١٤٢ وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ نَنْظُرُ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ١٤٣ قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ١٤٤ وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ١٤٥ سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ١٤٦ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٤٧ وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلَمَ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ١٤٨ وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ١٤٩ وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَابَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ١٥٠ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ١٥١ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ١٥٢ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١٥٣ وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ وَفِي نُسُخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ١٥٤

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ. إِنَّ هَؤُلَاءِ مَتَّبِعُوا مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. قَالَ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ؛

و بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم، تا به قومی رسیدند که به عبادت بت‌هایی که داشتند مشغول بودند، گفتند: موسی

برای ما نیز الهی مانند بت‌های ایشان قرار ده! موسی گفت: حَقًّا که قوم نادانی هستید. ۱۳۸

عاقبت اینان نابودی است، و کارهایشان باطل و بیهوده است. ۱۳۹

(و موسی) گفت: غیر از خداوند الهی برای شما برگزینم؟! در حالی که او شما را بر همگان برتری داد! ۱۴۰

در این آیات به نحو اختصار رهایی بنی اسرائیل از فرعونیان بیان می‌گردد. وقتی آن‌ها از نیل عبور کردند و فرعونیان به هلاکت رسیدند، به قومی رسیدند که بت پرست بودند؛ با آن‌ها که مواجه شدند فیلشان یاد هندوستان کرد! به موسی گفتند برای ما هم مانند این‌ها الهه‌ای قرار بده تا عبادتش کنیم! این گفتار نشان می‌دهد که بنی اسرائیل دست از پرستش خدای خیالی و حسّی خود نکشیده بودند، و در طول زمان پیشین راهی به خدای حقیقی پیدا نکرده بودند. عموم ما پس از خواندن این کریمه آن‌ها را ملامت می‌کنیم، و با خود می‌گوییم چه قوم نمک‌شناسی بودند! نعمات فراوان الهی را نادیده گرفتند و دوباره به آیین قبلی مایل شدند. اما بد نیست که در کار خود اندیشه کنیم. انسان در طول تاریخ با اندیشه و موهومات خود زندگی کرده است. اگر گاهی امور ماوراءالطبیعة را نیز باور کرده است، از روی تفکر نبوده و به آن عمق نبخشیده است. درک حقیقتی ورای ذهن و فکر کار آسانی نیست. وقتی همه‌ی انسان‌ها در طول دوران چنین زندگی کرده‌اند، چگونه یک نفر بتواند به سادگی از این حصار بیرون رود؟! به همین جهت اغلب به ظاهر خداپرستان نیز به سان قوم بنی اسرائیل هستند، گرچه از اعلان آن خودداری می‌کنند. خدای ذهنی که ساخته‌ی بشر است چه تفاوتی با بُت بیرونی دارد؟! هر دو ساخته‌ی انسان هستند. تفاوت در این است که بنی اسرائیل جسارت کردند و گفتند، اما ما خود را موحد می‌دانیم و از چنین گفته‌هایی دور! آیا ما دچار جهل مرکب نیستیم، و آنان دچار جهل بسیط؟ حال کدامان بدتر است و بیشتر جای تأسّف دارد؟! پس بیاییم اندکی مردانگی داشته باشیم (مردانگی نه در مقابل زنانگی، بلکه به معنای شرف و انسانیت)، و خود را مخاطب قرآن ببینیم، و به جای تأسّف بر حال پیشینیان و مبرا دانستن خود،

در حال خویش مدافعه نماییم. اکثر ما بت پرستیم! بت‌هایی گوناگون در اشکال و اندازه‌های مختلف! و بتی بزرگ در میان آن‌ها که بت خودیت است. ابراهیم بت‌ها را شکست و بت بزرگ را باقی گذاشت، این تمثیلی لطیف برای همه‌ی ما نیست؟ سعدی علیه‌الرحمة در یک دوبیتی با شکوه چنین گفت:

تا یک سر مویی از تو هستی باقیست

اندیشه‌ی کار بت پرستی باقیست

گفتی بت پندار شکستم رستم

آن بت که ز پندار شکستی باقیست

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ؛ موسی اندکی تند مزاج بود. او چندین بار از کوره در می‌رود. تند مزاجی شاکله یا ژنی است که ممکن است در بسیاری وجود داشته باشد. اگر در مسیر نادرست قرار گیرد مذموم است؛ اما اگر در مسیر سیر انسان همراهش باشد نیکو است. برخی از خصوصیات که با ژن به انسان منتقل می‌شود قابل انفکاک از او نیست. باید آن‌ها را پذیرفت و در مصادیق غیر الهی به کار نبرد. البته که این موضوعی دشوار و خارج از بحث و علم حقیر است. در پایان آیه‌ی ۱۳۸ گویا موسی از دست قومش به ستوه آمده است. گرچه لحن کلام مکتوب قابل تشخیص نیست، اما به نظر چنین می‌آید. به آن‌ها می‌گوید شما واقعاً قوم جاهل و نفهمی هستید! یعنی می‌خواهید خدایی که به تازگی شما را از چنگال فرعونیان نجات بخشید را رها کنید و به همان آیین قبلی برگردید؟

إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا هُم فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ مراد از هَؤُلَاءِ بت پرستانی هستند که بنی اسرائیل با آن‌ها مواجه شدند. این آیه ادامه‌ی کلام حضرت موسی است. سرنوشت بت پرستی در این آیه بیان می‌گردد: عاقبت اینان نابودی است، و کارهایشان باطل و بیهوده است. بلی شرک موجب هلاکت انسان است، حتی اگر خود متوجه آن نباشد. شرک موجب بطلان و هبط همه‌ی اعمال، حتی اعمال به ظاهر خیر است. این آیه در عین کوتاهی نتیجه‌ی شرک را به وضوح بیان می‌نماید.

قَالَ أُغَيِّرَ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ؛ این عبارت که باز هم کلام موسی به بنی اسرائیل است حاوی برهانی لطیف است. برهانی که در شرح آیه ۱۳۸ به آن پرداختیم. موسی می گوید اگر من الهی غیر از الله برای شما انتخاب کنم آن خدا نیست، بلکه اله است. اله همان بت است. وقتی من او را برای شما انتخاب کنم، پس او را من ساخته‌ام، و ساخته‌ی من هم بتی بیش نیست! مراد از فضیلت قوم بنی اسرائیل نعمات بیشماری است که به آن‌ها عطا شد.

مرحوم علامه‌ی طباطبائی در المیزان عبارات زیبایی دارند که در این جا نقل می‌کنیم:

«أَبْغِيكُمْ» أي أطلب لكم و ألتمس، يعرف ربهم و يصفه لهم، و قوله: «أُغَيِّرَ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا» فيه تأسيس أن كل إله أبغيه لكم بجعل أو صنع فإنما هو غير الله سبحانه، و الذي يجب عليكم أن تعبدوا الله ربكم بصفة الربوبية التي هي تفضيله إياكم على العالمين. فكأنهم قالوا: اجعل لنا إلهًا كما لهم آلهة فقال: كيف ألتمس لكم ربا مصنوعا و هو غير الله ربكم، و إذا كان غيره فعبادته متبرة باطلة؟ فقالوا: فكيف نعبد و لا نراه و لا سبيل لنا إلى ما لا نشاهده؟ كما يقوله عبدة الأصنام. فقال: اعبدوه بما تعرفونه من صفته فإنه فضلکم على سائر الأمم بآياته الباهرة و دينه الحق و إنجائکم من فرعون و عمله، فالآية- كما ترى- الطيف ببيان و أوجز برهان يجلي عن الحق الصريح للأذهان الضعيفة التعقل.

وَ إِذْ أُنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ؛

یاد آورید زمانی که شما را از فرعونیان نجات دادیم، آن‌ها که شما را سخت آزار می‌دادند، پسرانتان را می‌کشتند و زنانتان را زنده نگاه می‌داشتند. در آن آزمایشی سترگ از جانب خداوند برای شما بود. ۱۴۱

موسی در ادامه به شرایط دشواری که بنی اسرائیل در آن گرفتار بودند اشاره می‌کند. فرعونیان شما را سخت آزار می‌دادند، پسرانتان را می‌کشتند، و زنانتان را زنده می‌گذاشتند. این آزارها امتحان بزرگ خداوند بود. او بود که شما را نجات داد.

وَأَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْنٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ؛

با موسی سی شب وعده کردیم و با ده شب دیگر آن را کامل کردیم، پس میقات پروردگارش در چهل شب کامل شد. موسی به برادرش گفت: جانشین من در میان قومم باش، به اصلاح امور پرداز، و از روش اهل فساد تبعیت مکن. ۱۴۲

موسی برای رشد معنوی و دریافت تورات باید به کوه طور می‌رفت. وادی سینا که از همان‌جا به پیامبری مبعوث شد. خداوند متعال این چله‌نشینی را با تعبیر زیبای وَأَعَدْنَا (با او وعده کردیم) بیان می‌کند. می‌فرماید در ابتدا سی شب با او وعده کردیم، و سپس ده شب دیگر بر آن افزودیم، تا چهل شب گردد. چهل شب که تمام شد، ملاقاتمان کامل شد. این خلوت‌گزینی با ربّ شرافتی برای موسی بود.

موسی پیش از این‌که عازم شود، برادرش هارون را جانشین خود در میان قوم گذاشت. به او سفارش کرد که به اصلاح و سامان امور پردازد، و راه و روش اهل فساد را اختیار نکند.

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي
فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ؛

چون موسی به میقات ما آمد و خداوند با او سخن گفت، موسی گفت: خدایا خود را به من نشان بده تا تو را ببینم! گفته شد: هرگز مرا نمی بینی، اما به این کوه نظر کن، اگر استوار ماند مرا می بینی؛ چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد کوه را از هم پاشاند و موسی از هوش رفت، چون به هوش آمد گفت: خدایا تو منزهی توبه می کنم و نخستین مؤمنم. ۱۴۳

جلو:

مقایس: هو انکشاف الشیء و بروزه. يقال جلوت العروس جلوة و جلاء.

التحقیق: هی الانکشاف و هو نقیض الخفاء.

دک:

صاح: الدَّقَّ، و قد دکت الشیء: اذا ضربته و کسرتة حتّی سَوّيته بالارض.

التحقیق: هو الهدم و القرع بحيث يجعله مستویاً و یزیل صورة وجوده و تشخصه، و یعبر عنه بالفارسیة بکلمة: کوبیدن و از هم پاشیدن.

خر:

مفردات راغب: سقوط یسمع منه خریر و الحریر یقال لصوت الماء و الريح و غیر ذلك مما یسقط من علو، و الركوع علی ما ذکره مطلق الانحناء.

صعق:

مقایس: صلقة و شدة صوت.

التحقیق: هو الصوت الشدید الحادّ.

فوق:

مقایس: أصْلان صحیحان: يدلّ أحدهما على علوّ و الآخر على أوبة و رجوع.

التحقیق: هو العلوّ النسبی.

(در آیه): أى فلما انقضى امتداد صعقة موسى اذا تجلّى ربّه.

این کریمه بیان درخواست موسی از خداوند متعال برای ملاقات است. صراحت کریمه در موضوع لقاء الهی بسیار حائز اهمیت است. از این کریمه می توان به عنوان معیاری قرآنی در لقاء خداوند بهره برد. به همین جهت باید این موضوع را با دقّت و بسط بیشتری پی بگیریم.

دو موضوع در این آیه بیان می شود: تکلم خداوند با موسی، و درخواست رؤیت موسی.

تکلم خداوند با ماسوی

نحوه ی سخن گفتن خداوند با انبیاء از مطالب مهمّ و مشکل قرآنی است. آنچه اذهان ساده ی امثال بنده در ابتدا می فهمد همین گفت و شنود عادی است که بین ما انسان ها جریان دارد. سخن گفتن خداوند منحصر به انبیاء نیست. بلکه در آیات متعدّدی خداوند با شیطان سخن گفته است؛ من جمله آیات ابتدایی همین سوره ی اعراف. خداوند با ملائکه نیز بسیار سخن گفته است. در قیامت نیز خداوند با انسان ها سخن می گوید، و بالصّراحه نقل شده است که با بعضی سخن نمی گوید: إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (سوره ی آل عمران، آیه ی ۷۷)

برای درک تکلم خداوند از آیه ی ۵۱ سوره ی شوری استمداد می گیریم: وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ.

در این آیه تَكَلَّمَ خداوند با انسان سه قسم شده است:

۱. يُكَلِّمُهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا: به قرینه‌ی قسم دوم، مراد از این قسم بدون حجاب است. وحی یکی از اقسام آن است. روشن است که مراد از بدون حجاب، مطلق حجاب نیست. چرا که انسان هر چه معنوی و الهی باشد، باز هم حجابی دارد که خودش است؛ و این حجاب همیشگی است. مراد از فنا، نابودی و معدوم شدن نیست! چرا که عدم شدن نقص است نه کمال. بلکه مراد از اوج فنا، که فنای ذاتی باشد، درک و شهود اندکاک در وجود مطلق و بسیط است. دقت بسیار بفرمایید.

۲. مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ: قسم دوم از پس حجاب است؛ درون باشد یا برون، نوای الهی را می‌شنود. بنابراین درک‌های عقلی نیز از همین قسم است. به این جهت که واسطه‌ی عقل در میان است.

۳. يُرْسِلَ رَسُولًا: مانند جبرائیل که فرستاده‌ی الهی است. القائات فرشتگان همه از همین قسم است. چنین نیست که غیر انبیاء از تَكَلَّمَ بی‌واسطه‌ی خداوند محروم باشند، چرا که در آیه فرمود: مَا كَانَ لِبَشَرٍ مِنْهُمْ أَنْ يَخْبُرَ الْغَيْبَ. بنابراین همه‌ی انسان‌ها می‌توانند بی‌واسطه کلام خدا را بشنوند. البته شنیدن بی‌واسطه‌ی کلام الهی قلبی رها از قیود و تعلقات می‌خواهد. اما گاه پیش می‌آید که حتی قلوب مشغول و آلوده نیز کلام خداوند را بی‌واسطه درک می‌کنند. از زدن مثال در این خصوص معذورم. به زعم حقیر فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا از همین قسم است. پرداخت این مطلب نیازمند شرح و بسط بسیاری است که از هدف نوشتار برون است. بالاجمال مطالبی در خصوص تَكَلَّمَ خداوند با ماسوی بیان شد، به این امید که فتح اندیشه‌ای برای حقیر و خواننده باشد.

با استمدادی که از آیه‌ی فوق گرفتیم، مراد این آیه از سوره‌ی اعراف تَكَلَّمَ بدون واسطه‌ی خداوند با موسی است. به صراحت بیان شد: وَكَلَّمَ رَبُّهُ.

درخواست رؤیت موسی در این آیه نیز از مشکلات است. آیا موسی درخواست دیدن با چشم ظاهری خداوند را کرد؟ دیدن با چشم نیازمند ماده است. آن هم نه ماده به طور مطلق، بلکه ماده‌ای که انعکاس نور از آن ممکن باشد، تا قابل رؤیت با چشم باشد. غرض بحث علمی درباره‌ی نحوه‌ی دیدن نیست، که در سواد بنده هم نمی‌باشد؛ بلکه با ساده‌ترین فهم ممکن از دیدن با چشم بحث را پیش می‌بریم. روشن است که خداوند ماده و خصوصاً جسم نیست تا قابل رؤیت با چشم ظاهری باشد. این امر مسلم است و جای هیچ شکّی در آن نیست. حال سؤال این است که موسی پس از این همه رشد و سیر، و پس از ۴۰ روز هم‌نشینی و خلوت با خداوند، تقاضای دیدن ظاهری خداوند را با چشم می‌کند؟! پس فرق او با قومش که گفتند: **يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ** در چیست؟! آن‌ها هم معبودی حسی و مادی می‌خواستند، موسی از کوره در رفت، از دستشان به ستوه آمد و گفت: **إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ**؛ واقعاً شعور ندارید و نمی‌فهمید! بعد خودش رفت و با خداوند خلوتی طولانی داشت، و در آخر پس از این همه رشد معنوی گفت: خودت را به من نشان بده تا بتوانم با همین چشمانم تو را ببینم! در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۵۵ آمد: **وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ**. و همین‌طور در سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۵۳: **يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا**. بنی‌اسرائیل از موسی خواستند خدایی را که او معرفی می‌کند آشکارا ببینند! و با بی‌ادبی به او گفتند تا خدا را نبینیم ایمان نخواهیم آورد! نتیجه این شد که گرفتار عذاب و صاعقه شدند. با توجه به عرائض فوق چگونه موسی می‌تواند درخواست دیدن خدا را با چشم ظاهر داشته باشد؟!

عده‌ای دیگر از مفسّرین که کم هم نیستند، گفته‌اند بیان موسی در این آیه در واقع درخواست قومش مبنی بر دیدن خدا بود؛ موسی نیز این درخواست را به اطلاع خداوند رساند، و پاسخ منفی شنید! این قول هم در سخیف بودن کم از قول اول نیست. موسی ادب بندگیش را کنار می‌گذارد و خواست بی‌ادبانه‌ی قومش را در خلوت با خداوند بیان می‌کند؟! بر فرض که چنین باشد، و خداوند قابل رؤیت با چشم ظاهری هم باشد، اگر موسی خدا را می‌دید، و برای قومش تعریف می‌کرد، آن‌ها می‌پذیرفتند؟ مگر به صراحت نگفتند: **لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً**.

بنابراین روشن است که درخواست موسی که از انبیاء اولوالعزم، و کلیم الله است، رؤیت ظاهری نیست. برای تأیید آنچه عرض شد از کریمه‌ی دیگری که ملاک و معیار است مدد می‌گیریم:

سوره‌ی انعام، آیات ۱۰۲ و ۱۰۳: ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

دیدگان ظاهری نمی‌توانند او را درک کنند، در حالی که او است که دیدگان را درمی‌یابد. او لطیف و بسیار آگاه است. خداوند محیط بر هستی من جمله انسان است. مراد از احاطه، احاطه‌ی وجودی است. برای دیدن با چشم، احاطه‌ای نسبی به آنچه می‌خواهد دیده شود لازم است. در نتیجه روشن است که خداوند قابل دیدن نیست: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ.

مرحوم علامه ذیل این کریمه بیان عالمانه‌ای دارند که نقل می‌کنیم:

قوله: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» فهو لدفع الدخل الذي يوهمه قوله: «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» بحسب ما تتلقاه أفهام المشركين الساذجة والخطاب معهم، و هو أنه إذا صار وكيلا عليهم كان أمرا جسمانيا كسائر الجسمانيات التي تتصدى الأعمال الجسمانية فدفعه بأنه تعالى لا تدركه الأبصار لتعالیه عن الجسمية و لوازمها، و قوله: «وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» دفع لما يسبق إلى أذهان هؤلاء المشركين الذين اعتادوا بالتفكر المادي، و أدخلوا إلى الحس و المحسوس و هو أنه تعالى إذا ارتفع عن تعلق الأبصار به خرج عن حیطة الحس و المحسوس و بطل نوع الاتصال الوجودي الذي هو مناط الشعور و العلم، و انقطع عن مخلوقاته فلا يعلم بشيء كما لا يعلم به شيء، و لا يبصر شيئا كما لا يبصره شيء فأجاب تعالى عنه بقوله: «وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» ثم علل هذه الدعوى بقوله: «وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» و اللطيف هو الرقيق النافذ في الشيء، و الخبير من له الخبرة، فإذا كان تعالى محيطا بكل شيء بحقيقة معنى الإحاطة كان شاهدا على كل شيء لا يفقده ظاهر شيء من الأشياء و لا باطنه، و هو مع ذلك ذو علم و خبرة كان عالما بظواهر الأشياء و بواطنها من غير أن يشغله شيء عن شيء أو يحتجب عنه شيء بشيء فهو تعالى يدرك البصر و المبصر معا، و البصر لا يدرك إلا المبصر.

توجه کنیم همان‌طور که عقل و نقل رؤیت ظاهری را رد می‌کند، رؤیت باطنی و قلب را تأیید می‌کند، برای مثال دو آیه نقل می‌شود:

سوره‌ی فصلت، آیات ۵۳ و ۵۴: سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِئَةٍ مِّنْ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ.

سوره‌ی قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳: وَجُوهٌ يُّومِنُذِ نَاضِرَةٌ، إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ.

در مناجات شعبانیه این معنا به ادق و اکمل وجوه بیان شده است: إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَ أَنْرِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّىٰ تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَىٰ مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ، وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلِّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ.

در کریمه نکته‌ی دقیق و لطیفی وجود دارد: قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ. بین نظر و رؤیت در زبان عربی فرق است. عرب هنگام استهلال می‌گوید: نظرت إلى القمر فلم أره. نگاه کردم که ماه را در آسمان ببینم، اما ندیدم! موسی در کمال ادب تقاضایی را مطرح می‌کند. به خداوند عرض می‌کند خود را به من نشان بده؛ اما فقط می‌خواهم نظری بیفکنم، می‌خواهم قلبم به آستانه‌ی دیدارت نائل شود.

پاسخ می‌آید: لَنْ تَرَانِي! عرض کردیم که تا موسی هست نمی‌تواند خداوند را مشاهده کند. همه‌ی حجاب‌ها که از میان بروند، حجابی نورانی باقی خواهد ماند، و آن ((خود)) است. حضرت سجّاد علیه‌السلام در دعای شریف ابوحمره می‌فرماید: أَنْ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ، وَأَنْكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ، إِلَّا أَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ (الْأَمَالُ) دُونَكَ. او ظهورش همیشگی و کامل است، و در حجاب نیست. این انسان است که سراسر وجودش حجاب و محدودیت است. حافظ چه شیوا گفته است:

میانِ عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجابِ خودی حافظ از میان برخیز

در ادامه خداوند متعال بر کوه تجلی می‌نماید: وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا. روشن است و بیان شد که تجلی خداوند دائمی و کامل است. در این بزم خداوند حجاب را از کوه برمی‌دارد. یعنی ورای ظرفیت درک آن بر او جلوه می‌کند. کوه از هم می‌پاشد و مندک می‌شود. این اتفاق رقم می‌خورد تا موسی ببیند که اگر او هم بدون حجاب با خدا مواجه شود از میان خواهد رفت. موسی با دیدن این حادثه از هوش می‌رود.

فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ؛ وقتی به هوش می‌آید، معرفتی فزون یافته است. به همین جهت می‌گوید: تو منزهی از این که در من محدود تجلی کامل کنی، در عین حال که تجلیت کامل است؛ پس دوباره به سویت باز می‌گردم، و ایمانی از نو می‌سازم. حال من اولین ایمان‌آوردگان به تو هستم.

چهار بیت ذیل تمنای موسی بیان شده است، که هر کدام در رتبه از قبلی فزون است. در انتساب این اشعار دقت کافی صورت نگرفته است. به همین جهت بدون ذکر نام شاعر اشعار را نقل می‌کنیم. انتساب این اشعار نیازمند تحقیقی مجزاً است.

چو رسی به کوه سینا ارنی مگو و بگذر

که نیرزد این تمنا به جواب لن ترانی

چو رسی به طور سینا ارنی بگو و بگذر

تو صدای دوست بشنو، نه جواب لن ترانی

آرنی کسی بگوید که تو را ندیده باشد

تو که با منی همیشه، چه تری چه لن ترانی

سحر آمدم به کویت که بینمت نهانی

ارنی نگفته گفתי دو هزار لن ترانی

قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ؛

فرمود: ای موسی من تو را از میان مردم انتخاب کردم تا پیام و سخنانم را برسانی، پس آنچه را به تو دادم بگیر و از

شاکران باش. ۱۴۴

نتیجه‌ی رشد و تعالی حضرت موسی (قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ) او را به جایی رساند که خداوند

درباره‌اش فرمود: إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي. او را از میان مردم انتخاب کرد، او را هم‌کلام خود قرار

داد. به همین جهت به موسی کلیم‌الله گفته شد. چه منزلتی پیدا کرد. او عزیز خدا بود.

اصطفاء با اختیار تفاوت دارد. اصطفاء اختیاری است که همراه با خالص کردن باشد. خلوص و صفاء از هر نوع کدورت

و ناپاکی. بنابراین او را پاک کرد، و به واسطه‌ی این پاکی انتخابش کرد. لقب پیامبر اکرم که مصطفی است نیز به همین

معنا می‌باشد. پیامبر اکرم خالص شده‌ی تامّ و کامل خداوند است که از میان همه‌ی ماسوی از ازل تا ابد برگزیده شده

است. بنابراین تفاوت این وصف درباره‌ی موسی و نبی اکرم دو چیز است. اولاً موسی از میان مردم عصرش برگزیده

شد، در حالی که پیامبر برگزیده‌ی همه‌ی ماسوی است؛ ثانیاً موسی متّصف به این وصف اختصاصاً نگردید.

پس از این بود که خداوند متعال الواح تورات را به او عطا کرد تا حامل کتاب الهی گردد. و به او فرمود که به واسطه‌ی

نعمات بی‌پایان الهی از شاکرین باشد.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى (عليه السلام) أَنْ تَدْرِي لِمَا اصْطَفَيْتُكَ بِكَلَامِي دُونَ خَلْقِي فَقَالَ مُوسَى (عليه السلام) لَا يَا رَبُّ فَقَالَ يَا مُوسَى (عليه السلام) إِنِّي قَلْبْتُ عِبَادِي ظَهْرًا لِبَطْنٍ فَلَمْ أَجِدْ فِيهِمْ أَحَدًا أَذَلَّ لِي مِنْكَ نَفْسًا يَا مُوسَى (عليه السلام) إِنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ وَضَعْتَ حَدَّيْكَ عَلَى التُّرَابِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۳۰۲ / بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۸

علی بن یقطین از مردی و ایشان از امام باقر (ع) نقل کرده که فرموده است: خدای عزوجل به موسی وحی نمود: «ای موسی! آیا می دانی چرا از میان همه ی مخلوقم تو را برای سخن گفتن با خود برگزیده ام؟» موسی گفت: «پروردگارا برای چه بود؟» خدای تبارک و تعالی به او وحی کرد: «ای موسی من بندگانم را زیر و رو کردم (بررسی کامل نمودم) در میان آن ها کسی را از تو متواضع تر (أذَلَّ) در برابر خود ندیدم. ای موسی! هنگامی که تو نماز می گزاری چهره ی خود را روی خاک می نهی».

وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَأَمَرَ قَوْمَكِ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأَرِبُكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ؛
برای او در الواح در هر زمینه پندی و برای هر چیز شرحی دادیم، پس آن را با توانمندی بستان و قومت را مطلع کن تا
به نیکوترین وجه به آن عمل کنند، به زودی جایگاه فاسقان را نشانتان خواهیم داد. ۱۴۵

این کریمه شرح الواحی است که خداوند به موسی عطا کرد. در تورات از هر آنچه برای قومش لازم بود چیزی گرد آمده بود. مِنْ كُلِّ شَيْءٍ نِشَان می دهد که جامع همه ی علوم نبود؛ بلکه از میان معارف، حکمت ها و موعظه هایی که قومش به آن احتیاج داشتند بیان گردید.

تَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ یعنی آنچه در تورات بیان شد را شرح و بسط دادیم تا قابل فهم باشد. حال این مطالب را با جدیت اخذ کن، و آن را برای قومت بخوان، و دعوتشان کن تا مطابق آن عمل کنند.

يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا یعنی از قومت بخواه تا به نیکوترین حال به آن عمل کنند. یعنی در عمل به تورات در پی رسیدن به خیر و نیکی باشند، و از بدی‌ها دست بشویند. اگر این گونه رفتار نکنند و به تورات عمل نکنند، حتماً از فاسقین خواهند بود، و به زودی جایگاه آن‌ها معلوم خواهد شد.

روایاتی در ذیل این کریمه نقل شده است که همه در فحوی یکسانند، برای نمونه چند روایت نقل می‌گردد:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَيُّ شَيْءٍ تَقُولُ الشَّيْعَةُ فِي عِيسَى (عليه السلام) وَ مُوسَى (عليه السلام) وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّ عِيسَى (عليه السلام) وَ مُوسَى (عليه السلام) أَفْضَلُ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَالَ فَقَالَ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَدْ عَلِمَ مَا عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قُلْتُ نَعَمْ وَ لَكِنْ لَا يُقَدِّمُونَ عَلَى أُولَى الْعِزِّ مِنَ الرُّسُلِ أَحَدًا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَخَاصِمُهُمْ بَكِتَابِ اللَّهِ قَالَ قُلْتُ وَ فِي أَيِّ مَوْضِعٍ أَخَاصِمُهُمْ قَالَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مُوسَى (عليه السلام) وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ عَلِمْنَا أَنَّهُ لَمْ يَكْتُبْ مُوسَى (عليه السلام) كُلِّ شَيْءٍ وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِعِيسَى (عليه السلام) وَ لَا يَبَيِّنُ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَ جُنَّا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا. وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۳۰۴ بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۴۳۲

عبدالله بن ولید گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: «شیعه در مورد عیسی و موسی و امیرالمؤمنین (ع) چه میگویند؟» عرض کردم: «عیسی و موسی افضل از امیرالمؤمنین هستند». فرمود: «آیا گمان دارید آنچه از علم به رسول خدا (ص) آموخته شد به امیرالمؤمنین نیز آموخته شد؟» عرض کردم: «بلی! اما آنها کسی را بر پیامبران اولوالعزم مقدم نمیکنند». امام صادق فرمود: «با کلام خدا با او جدل کن!» عرض کردم: «با کدام آیه از قرآن؟» فرمود: «خداوند تبارک و تعالی به موسی فرمود: وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَ أَمَرَ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأَرِيكُمْ دَارَ

الْفَاسِقِينَ؛ بنابراین دانستیم که همه چیز را برای موسی نوشته است. به عیسی نیز فرمود: و هنگامی که عیسی دلایل روشن [برای آنها] آورد گفت: «من برای شما حکمت آورده‌ام، و آمده‌ام تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید روشن کنم پس تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمایید!». (زخرف/۶۳) اما به محمد (ص) فرمود: حال آنها چگونه است آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی [بر اعمالشان] می‌آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟. (نساء/۴۱).

الصَّادِق (علیه السلام): إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ لِمُوسَى (عليه السلام) وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَلَمْ يَقُلْ كُلُّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَقَالَ لِعِيسَى (عليه السلام) وَلَا بُيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلَمْ يَقُلْ كُلُّ شَيْءٍ وَقَالَ لِصَاحِبِكُمْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ وَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وَعِلْمُ هَذَا الْكِتَابِ عِنْدَهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۴۰ بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۴۲۹

امام صادق (ع): خداوند تبارک و تعالی درباره‌ی موسی فرموده است: وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَنَفَرْنَا: «هر موعظه‌ای را». و از قول عیسی فرمود: تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید روشن کنم. (زخرف/۶۳) و درباره‌ی امامتان امیرالمؤمنین فرمود: کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشند. (رعد/۴۳) و خداوند [درباره‌ی آن کتاب] فرمود: نه هیچ‌تر و خشکی وجود دارد، جز اینکه در کتابی آشکار [در کتاب علم خدا] ثبت است. (انعام/۵۹). و علم و دانش آن کتاب نزد او است.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِيدِ السَّمَّانِ قَالَ: قَالَ الْبَاقِرُ (عليه السلام): يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي عَلِيٍّ (عليه السلام) وَ مُوسَى (عليه السلام) وَ عِيسَى (عليه السلام) قُلْتُ مَا عَسَى أَنْ أَقُولَ قَالَ هُوَ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ مِنْهُمَا ثُمَّ قَالَ أَلَسْتُمْ تَقُولُونَ إِنَّ لِعَلِيٍّ مَا لِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) مِنَ الْعِلْمِ قُلْنَا نَعَمْ وَ النَّاسُ يُنْكِرُونَ قَالَ فَخَاصِمُهُمْ فِيهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى لِمُوسَى (عليه السلام) وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَعَلِمْنَا أَنَّهُ لَمْ يَكْتُبْ لَهُ الشَّيْءَ كُلَّهُ وَ قَالَ لِعِيسَى (عليه السلام) وَ لَا يُبَيِّنُ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَعَلِمْنَا أَنَّهُ لَمْ يُبَيِّنْ لَهُ الْأَمْرَ كُلَّهُ وَ قَالَ لِمُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله) وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ سُبُلَ عَنْ قَوْلِهِ قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ قَالَ وَ اللَّهُ إِيَّانَا عَنَى وَ عَلَيَّ أَوْلَنَا وَ أَفْضَلْنَا وَ خَيْرْنَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) وَ قَالَ إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ (عليه السلام) عَلَى حَالِهِ وَ لَيْسَ يَمْضِي مِنَّا عَالِمٌ إِلَّا خَلَفَ مَنْ يَعْلَمُ عِلْمَهُ وَ الْعِلْمُ يُتَوَارَثُ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۵، ص ۴۰ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۹۸

عبدالله بن ولید سمان گوید: امام باقر (ع) فرمود: «ای عبدالله! درباره‌ی علی و موسی و عیسی چه می‌گویی؟» گفتم: «درباره‌ی آنان چه می‌توانم بگویم؟» فرمود: «او به خدا سوگند! از آن دو اعلم بود». سپس فرمود: «مگر شما نمی‌گویید آنچه را که پیامبر اسلام (ص) دارد علی (ع) هم دارد؟» گفتم: «آری، ولی مردم انکار می‌کنند». فرمود: «با این فرمایش خداوند به موسی با آنان جدل کن که می‌فرماید: وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ در این آیه خداوند به ما فهمانده است که همه چیز را برای او ننوشته است. و به عیسی فرموده است: تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید روشن کنم. (زخرف/۶۳) و اینجا هم به ما فهمانده که تمام چیزها را برای عیسی بیان نکرده است. و به محمد (ص) فرموده است: تو را گواه بر آنان قرار می‌دهیم! و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است. (نحل/۸۹) و فرمود: درباره‌ی آیه: تو پیامبر نیستی! بگو: «کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشند! (رعد/۴۳) پرسیده شد، فرمود: «به خدا سوگند! ما را قصد کرده است و علی (ع) نخستین ما و افضل ما و بهترین ما بعد از پیامبر (ص) می‌باشد، باز فرمود: «آن علمی که خداوند برای آدم فرستاده است به همان حال نزد ماست و از میان ما عالمی از دنیا نمی‌رود مگر اینکه کسی را که علم او را بداند، جانشین خویش بگذارد و علم همین‌طور به ارث می‌رسد».

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ؛

به زودی کسانی را که روی زمین به ناحق تکبر می‌ورزند از آیاتم روی گردان می‌کنم، آن‌چنان که هر آیه‌ای را ببینند ایمان نمی‌آورند، اگر راه تعالی جلوی پایشان باشد در آن وارد نشوند، و اگر راه گمراهی را ببینند آن را راه خود می‌دانند، این‌ها به خاطر این است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند. ۱۴۶

این کریمه شرح عاقبت مکذبین است. خداوند متعال می‌فرماید آنان که تکبر دارند را از آیاتم روی گردان می‌کنم. قیدی برای تکبر در آیه بیان شده است: بِغَيْرِ الْحَقِّ این‌گونه قیود، قیده‌ای توضیحی هستند نه تقسیمی. مراد این نیست که تکبر به حق و به ناحق داریم. بلکه توضیح این است که تکبر مطلقاً ناحق است. خصوصیت متکبر این است: **إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا**. با هر نشانه و برهانی که مواجه می‌شود ایمان نمی‌آورد. خودپرستی مانعی شده است تا حقیقت را باور نکند. **إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا**؛ اگر راه رشد در مسیرش باشد که هست، به هیچ وجه آن را اختیار نمی‌کند! و اگر راه گمراهی پیش رویش قرار گیرد، خود را در آن راه می‌اندازد! دلیل اصلی این حال تکذیب و غفلت است: **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ**. به خدا پناه ببریم.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛

و کسانی که آیات ما و دیدار آخرت را تکذیب کنند اعمالشان حبط خواهد شد، آیا جز آن‌چه می‌کردند جزا می‌بینند؟! ۱۴۷

این آیه تکلمه‌ای بر حال مکذبین است. اهل تکذیب هم آیات ما را باور ندارند، هم آخرت را انکار می‌کنند؛ اعمال اینان حبط است. یعنی گویا اصلاً عملی ندارند. حتی اگر به باور مردم اعمالی نیک داشته باشند، آن اعمال نابود می‌شود. همان

طور که بارها عرض شد عمل ذیل باور است. باورِ مشرکانه عمل نیک را نتیجه نمی‌دهد. بنابراین مراد این نیست که اعمال صالحی دارند و خداوند آن اعمال را از آن‌ها می‌گیرد. بلکه چون مکذّبنند و به حقیقت باور ندارند، هیچ عمل صالحی از آن‌ها سر نخواهد زد. اعمالی که ظاهرش هم نیکو است، برای تکبر، یا اثبات خود است. دقت بفرمایید تا از باورهای عامیانه فاصله بگیریم. در انتهای کریمه خداوند متعال می‌فرماید: هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ! آیا غیر از آنچه کرده‌اند جزا خواهند یافت! قطعاً خیر. عملی ندارند تا جزای خیری داشته باشند.

وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجَلاً جَسَداً لَهُ خُوارُ الْمِ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً اتَّخَذُوهُ وَ كَانُوا ظَالِمِينَ؛
 قوم موسی پس از رفتنش با زیورهایشان گوساله‌ای ساختند، پیکری که بانگی داشت! آیا ندیدند که ساخته‌شان با آن‌ها سخن نمی‌گوید و راهنمایان نیست؟! گوساله را انتخاب کردند! در حالی که ستمکار بودند. ۱۴۸

این آیات بیان گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل است. در این سوره به جزئیات آن پرداخته نمی‌شود؛ اما در سوره‌ی طه به طور کامل بیان شده است. وقتی آمدن موسی از طور طول کشید، بنی‌اسرائیل خسته شدند! سامری هم از این ناامیدی بنی‌اسرائیل بهره جست و با زیورهای آن‌ها گوساله‌ای ساخت. از این گوساله صدایی خارج می‌شد مانند آواز. احتمال دارد که او ساحر بوده باشد. عرض شد که سحر در زمان موسی رواج بسیار داشت. بعید به نظر می‌رسد که صدای گوساله از وزش باد بوده باشد. چرا که اولاً وقتی باد نیاید صدایی هم از گوساله شنیده نخواهد شد، و ثانیاً صدایی که از باد شنیده شود روشن و آشکار است. این صدا نمی‌تواند قوم بنی‌اسرائیل را به پرستش گوساله ترغیب کند. سامری به بنی‌اسرائیل گفت این همان اله موسی و شما است: فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجَلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُم وَإِلَهُ مُوسَى فَاسْئَلْهُ (طه، ۸۸). آن‌ها هم که از دیرباز در پی پرستش محسوسات بودند، آن را خدا پنداشتند و به عبادتش مشغول شدند.

برهانی که در ادامه‌ی آیه می‌آید بسیار ساده و قابل فهم برای بنی‌اسرائیل بوده است: أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً؛ اگر این مجسمه خدا است، چرا سخن نمی‌گوید؟ چرا راه درست را نشان نمی‌دهد؟! آن‌قدر کار بنی‌اسرائیل دور

از عقل بود، که نیازی به جوابی بیش از این نداشتند. در ادامه بیان می‌شود که آن‌ها در حالِ ظلم به خود این موجود را به عنوان اله گرفتند.

وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛

هنگامی که به حقیقت پی بردند، و دیدند که گمراه شده‌اند، گفتند: اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد حقاً که از زیان‌دیدگان خواهیم بود. ۱۴۹

آن‌قدر کارشان بی‌بنیان بود که به محض بیان موسی فهمیدند چه اشتباهی کرده‌اند، دیدند که چه بر سر خود آورده‌اند! برای همین طلب رحمت و مغفرت کردند. این آیه در میانه‌ی داستان آمده است. شاید به این دلیل باشد که پس از بیان موسی بلافاصله پشیمان شدند. صرفاً چون رشد عقلی نداشتند، علاقه‌مند به پرستش محسوسات بودند؛ و از هر فرصتی برای این هدف استفاده می‌کردند.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنُ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛

هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قومش بازگشت، گفت: چه بد جانشینانی برایم بودید، آیا در امر پروردگارتان شتاب کردید؟ الواح را افکند و سرِ برادرش را گرفت و به سمت خود کشید، (هارون) گفت: پسر مادرم این قوم مرا ناتوان شمردند، و نزدیک بود مرا به قتل برسانند، پس مرا دشمن شاد مکن و مرا در کنار ستمکاران قرار مده.

موسی گفت: پروردگارا من و برادرم را بیمارز و شامل رحمت کن، که تو ارحم الراحمین. ۱۵۱

موسی وقتی به سوی قومش می‌آمد باید از کار آنها مطلع شده باشد. چنان‌که در آیه ۸۵ سوره طه آمد: قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ به همین جهت در حال غضب و ناراحتی به سویشان آمد. به آنها گفت: جانشینان خوبی برای من نبودید، شما به آنچه خدا امر کرده بود اکتفا نکردید، و از جانب خود بر او پیشی گرفتید. گفتیم که موسی حامل الواح تورات بود، از فرط عصبانیت الواح را افکند و به سراغ برادرش هارون رفت. روشن است که موسی برادرش را در این گوساله‌پرستی مقصر می‌دید. هارون در برابر موسی گفت: این‌ها مرا ضعیف دیدند و نزدیک بود مرا بکشند! تو دیگر مرا دشمن شاد مکن، و مرا در کنار این‌ها که ظالمند قرار مده. بیان زیبای هارون گویا موسی را آرام کرد؛ برای همین موسی به دعا پرداخت و گفت: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. معنا روشن است.

عرض کردیم موسی قدری زود عصبانی می‌شد و این صفتی بود که از جوانی همراهش بود. هر شخصی من جمله انبیاء ممکن است اوصافی داشته باشند که از دید مردم خوشایند نباشد. اما آنچه مهم است مشرکانه نبودن فعل یا صفت است؛ مردم خوششان بیاید یا نیاید. اگر این موضوع پذیرفته شود دیگر نیازی به توجیهات مفسرین نیست.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ. وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

آنان که گوساله‌پرست شدند به زودی دچار غضب خداوند می‌شوند، و در زندگی دنیویشان نیز خوار خواهند شد؛

این چنین افترازنندگان را جزا می‌دهیم. ۱۵۲

اما آنان که بد کردند، سپس توبه کردند و ایمان آوردند، بی‌گمان پروردگارت پس از آن آمرزنده‌ای بسیار مهربان است.

گوساله پرستان پس از موعظه‌ی موسی دو دسته شدند: یا توبه کردند و ایمان آوردند، که شامل آمرزش و رحمت خدا خواهند شد؛ و یا توبه نکردند، که دچار غضب خداوند و خواری و ذلت در زندگی خواهند شد. این جزایی است که خداوند به دروغ‌گویان خواهد داد. این سنت الهی است و اختصاصی به بنی اسرائیل ندارد.

وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ؛

هنگامی که خشم موسی فرونشست الواح را برگرفت، در مکتوبات آن هدایت و رحمت برای کسانی بود که از خداوند پروا دارند. ۱۵۴

باری موسی که آرام شد، دوباره به الواح پرداخت؛ الواحی که حامل هدایت و رحمت برای کسانی بود که از خداوند متعال پروا و خشیت داشتند.

برادر گرامی آقای نیک‌اقبالی در تفسیرش جملات مهمی درباره‌ی سامری دارد، به جهت وفاداری به نقل، تصویر این بخش از تفسیرشان در پایان آیات آورده می‌شود.

سامری نمادِ سحر و "فریبِ طریقتی" است و نشان میدهد که عارف‌نماها میتوانند کراماتی از عجائب هستی بدزدند و بنام خویش به مردم نشان دهند و با آن معرکه بگیرند و مردم را دور خود جمع کنند. سامری، استادنمای کرامت‌دزدی است که مؤمنان خداجو را می‌فریبید و مال و دین ایشان را میدزدید تا خدایی ملموس و نزدیک نشان‌شان دهد.

حقیر، ده‌ها سامری بچشم خویش دیده‌ام و طرفه آنکه حواسشان نبود که با دین و دنیای مریدان چه کرده‌اند و ناخواسته رخت سامری پوشیده‌اند و کراماتشان دزدی است و از ریاضتِ نفسانی نشأت گرفته یا جای پای صاحبِ نَفَسی است که رندانه دزدیده و در توبره کرده‌اند.

هرکس دنیای شما را طلب کرد، و وعدهٔ سلوک داد، سامری است. هرکس شمه‌ای از کرامات علمی و قدرتی رو کرد و آنرا دلیل حَقانیت خویش گرفت، سامری است. هرکس از غیبت حجت خدا استفاده کرد و برای خود دگّان ارشاد براه انداخت و برای خَلق نسخه پیچید، سامری است. هرکس هارون موسی، یعنی فقیه بی‌هوی و مطیع امر مولا را که حجت او در غیبت است و مردم باید به او رجوع کنند، خانه‌نشین کرد و خودش به اسم طریقت و بی‌اطلاع از شریعت، مسندنشین هدایت گشت، سامری است.

وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا مِمِّيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ١٥٥ وَ اكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدُّنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَن أَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ١٥٦ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ١٥٧ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٥٨ وَ مِّن قَوْمٍ مُّوسَى أُمَّهُ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعدُّونَ ١٥٩ وَ قَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَ أُنْزِلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَى كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ١٦٠

وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا مِمِّيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِنِّي أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِن هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ؛

و موسی هفتاد نفر را از میان قومش برای میقات ما برگزید، همین که زمین لرزه آنها را فراگرفت، موسی گفت: پروردگارا اگر اراده می‌کردی می‌توانستی پیش از این آنها و مرا هلاک کنی، آیا ما را به خاطر بی‌خردانمان هلاک می‌کنی؟! این جز آزمایش تو نیست که هر که را اراده کنی گمراه می‌کنی و هر که را اراده کنی هدایت می‌کنی، تو ولی ما هستی، ما را بیمارز و به ما رحم کن که تو بهترین آمرزنده‌ای. ۱۵۵

احتمالاً این کریمه نقل اتفاقی است که در پی درخواست‌های مکرر بنی‌اسرائیل مبنی بر رؤیت خداوند بیان شده است. موسی هفتاد نفر از میان بنی‌اسرائیل را انتخاب کرد، تا آنها را با خود به وعده‌گاه الهی ببرد. این‌ها دچار رجفة شدند. رجفة در لغت این چنین آمده است:

مقایس: يدلّ علی اضطراب.

صاح: الزلّة.

رجفة اضطراب و لرزش شدید است. وقتی درباره‌ی زمین گفته می‌شود مراد زلزله است. در آیه‌ی مورد بحث اکثر مفسّرین تطبیق به زلزله کرده‌اند. برخی نیز تعبیر به صاعقه کرده‌اند؛ و برخی لرزش و اضطراب درونی. آری این‌ها به جهت درخواست‌های مکرر و بدون پشتوانه‌ی عقلی دچار عذاب الهی شدند. موسی ماند و جنازه‌ی ۷۰ نفر از بزرگان بنی‌اسرائیل!!

موسی تحت تربیت الهی است. این حادثه در او اثر کرد و جمله‌ای گفت: قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِنِّي أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا. گفت خدایا اگر می‌خواستی پیش از آمدنشان به میقات آنها را هلاک می‌کردی؛ حتی مرا هم در میان آنها هلاک می‌کردی! موسی دلیل این‌که این ۷۰ نفر به هلاکت رسیدند را سفیهان در میان قوم می‌دانست، به همین جهت گفت: أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا! گمانش این بود که این افراد که کشته شدند پاگیر سفیهان شدند. روشن است که موسی عجله کرد، و بیان احساسی را به جای تعقل در حکمت الهی قرار داد. پس از این بلافاصله پشیمان شد و

گفت: إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلَيْنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ. این آزمایش تو بود، تویی که هر که را اراده کنی گمراه می کنی، و هر که را اراده کنی هدایت می کنی. موسی اظهار ندامت کرد، فهمید که اشتباه کرده است. برای همین تجدید ایمان کرد و خدا را به عنوان سرپرست مطلق ستود، و طلب غفران و رحمت الهی کرد.

این کریمه مطلب بسیار مهمی را به همه‌ی خوانندگان منتقل می کند. موسی هم که باشی در بعضی از امتحانات الهی احساس را غالب می کنی، و از سرسپردگی تام به خداوند متعال فاصله می گیری. تفاوت موسی و اولیاء الهی این است که بلافاصله به مسیر هدایت بازمی گردند و در آن اشتباه باقی نمی مانند. نمی توان از اولیاء الهی پیش افتاد؛ نمی توان توهم ورود به عالم توحید داشت و طی مراتب نکرد. ایمان پله پله است، باید در مسیر ربوبیت پیش رفت. دقت کنیم که گزیده‌ای از این آیه‌ی عمیق بیان کردیم، و جای تأمل بسیار باقی است.

وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدُّنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ؛

در این دنیا و در آخرت برای ما نیکی مقدر فرما، چرا که به سویت راه یافته‌ایم، فرمود: عذابم را به هر کس که اراده کنم می‌رسانم، در حالی که رحمتم همه‌ی هستی را فراگرفته است؛ آن را برای تقوایندگان و زکات‌دهندگان و آنان که به آیاتم ایمان دارند مقدر خواهم کرد. ۱۵۶

در ادامه‌ی مناجات با خداوند متعال موسی می‌گوید: در این دنیا و در آخرت برای ما خیر و حسنه‌ای قرار بده. چرا که ما به سوی تو بازگشتیم. بنابراین إِنَّا هُدُّنَا إِلَيْكَ در واقع تعلیلی است بر درخواست موسی از خداوند.

آنچه موسی از خداوند درخواست کرد دعایی است که همه‌ی ما ابتدا در قنوت نمازهایمان یاد گرفتیم و خواندیم. این دعا در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۱ آمده است: وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.

از آن جا که آنچه انسان در کودکی می آموزد برایش عادی جلوه می کند، این دعا نیز عمقش را برای ما از دست داده است. سوره های کوچک که مهم ترین آیات معرفتی در میان این سوره ها هستند نیز همین طور است. تربیت نادرست دینی رایج در جامعه باعث شده است تا مهم ترین گزاره های معرفتی کم عمق و بی اثر جلوه کنند. کاش اندکی اندیشه می کردیم، و از این جریان جامعه خود را بیرون می کشیدیم. باری حسنه در دنیا و آخرت طلب شد، نه حسنات. وقتی یک نیکی را طلب می کنیم، فقط می تواند توحید باشد. بنابراین مراد این است که در دنیا توحید را به من بچشان، و در قیامت نیز تنها چیزی که از تو می خواهم توحید است.

ادامه ی آیه پاسخ خداوند متعال به موسی است. فرمود: عذابم را به هر کس که اراده کنم می رسانم، البته که رحمت همه ی عالم را گرفته است. این دو جمله فوق العاده مهم است. می توان ابتدا جمله ی دوم را خواند: رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، و سپس جمله ی دوم را: عَذَابِي أَصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ. آن گاه معنا چنین می شود که مواجهه ی همه ی هستی با رحمت من است. پس عذاب من هم رحمت است. در واقع ظاهرش عذاب و باطنش رحمت است.

خداوند با این جمله هم پاسخ کلام اول موسی را داد که گفته بود: قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنِّي أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا؛ و هم پاسخ درخواست ها و مناجات موسی را داد.

در ادامه درک این رحمت واسع را برای کسانی مقدر فرمود که اهل تقوا هستند، زکات می دهند، و به آیات الهی ایمان دارند. آنان که این خصوصیات را ندارند، رحمت را عذاب می انگارند. دَقَّتْ بفرمایید.

مراد از زکات، زکات مصطلح در اذهان ما نیست. بلکه پاک کردن مال است. مراد از پاک کردن مال، انفاق است.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ ۙ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؛

کسانی که از پیامبر خدا، پیامبری امی، او که نامش نزدشان در تورات و انجیل آمده پیروی می کنند، او آنها را به خوبی ها فرمان می دهد و از بدی ها بازمی دارد، و پاکیزه ها را حلال و ناپاک را حرام می کند، و بار گران و بندهایی را که بر آنها بود برمی دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش دانند و یاریش کنند و از نوری که با او فرستاده شده تبعیت کنند، ایشان حقا رستگارند. ۱۵۷

بگو ای مردم: من فرستاده ای خداوند به سوی همه ی شما هستم، همو که مالکیت آسمان ها و زمین از آن او است، هیچ الهی غیر از او نیست، زنده می کند و می میراند، پس به خداوند و رسولش که پیامبری امی است ایمان آورید، پیامبری که به خداوند و کلماتش ایمان دارد، او را پیروی کنید تا هدایت شوید. ۱۵۸

أَصْر:

مفردات: عقد الشيء و حبسه بقره.

التحقيق: هو الحبس الاكيد والتقيد الموجب للتثقل من امور معنوية.

این دو آیه گریز و معترضه ای میان داستان موسی و قومش است. در آیه ی قبل شمول رحمت الهی بر اهل تقوا و مؤمنین بیان شد. در این کریمه تابعین پیامبر اکرم را نیز شامل این رحمت مطلقه ی الهی می داند. سه وصف برای پیامبر برشمرده می شود: رسول، نبی، و امی. احتمالاً آمدن این اوصاف با توجه به فقره ی بعدی نشان می دهد که نام پیامبر با این اوصاف در تورات و انجیل وجود داشته است. البته که در تورات و انجیل فعلی نام پیامبر وجود ندارد. درباره وصف امی در

سوره‌ی علق به طور مبسوط بحث شد. برای جلوگیری از تطویل کلام در صورت علاقه به سوره‌ی علق مراجعه بفرمایید.

در این کریمه اوصافی برای پیامبر شمرده می‌شود:

۱. يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ: دعوت کننده‌ی به خوبی‌ها و بازدارنده‌ی از بدی‌ها است.
۲. يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ: او نبی فطری است. فقه‌اش مبتنی بر پاکی و ناپاکی است. طیب و خبیثی که انسان فطرتاً بدان آگاه است؛ و ممکن است به جهت تعلقات دنیوی در آن‌ها دچار اشتباه شده باشد. کار پیامبر شناساندن همین پاکی و آلودگی‌ها است.

۳. يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ: اصر چنان که در معنای لغوی گذشت به معنای ضیق و کلفة است. پیامبر اکرم تنگناها و موانع رشد را از انسان‌های طالب حقیقت برمی‌دارند. بندها و تقیداتی که آن‌ها را گرفتار کرده بود نیز گسستند. این وصف بشارتی بزرگ برای طالبین معنویت است. بر انسان فهیم پوشیده نیست که بر اثر زندگی نادرست و ناباورانه، خود را به یوق و تنگنا کشانده است. می‌فهمد که رهایی از این بندها بسیار دشوار و گاه ناممکن است. خداوند متعال بشارت می‌دهد که پیامبر رحمت همه‌ی این بندها را برمی‌دارد. بنابراین راه معنویت برای انسان حق‌جو بسیار هموار می‌شود.

با این اوصافی که برای نبی اسلام بیان شد، اگر انسانی به او ایمان آورد، و او را عزیز بداند، و همراه و یارش باشد قطعاً رستگار خواهد شد. در انتهای این سه وصف برای مؤمن وصف دیگری می‌آید که ممتاز است: اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ: از نوری که با پیامبر نازل شده است تبعیت کند. پیامبر حامل نور رحمت و هدایت الهی است. وجودش مبارک و هادی است. به همین جهت فرمود او را عزیز شمارد. او عزیز خدا است. اگر کسی او را عزیز دانست بالتبع عزیز خدا خواهد بود؛ و این رستگاری عظیم است.

در آیه ۱۵۸ پیامبر اکرم خود را فرستاده‌ای برای همه‌ی انسان‌ها در همه‌ی ازمان فرستاده شدند. مبعوث نشده‌اند، بلکه براهی همه‌ی انسان‌ها در همه‌ی ازمان فرستاده شدند.

ایشان از سوی خدایی مبعوث شدند که اوصافش در ادامه‌ی آیه بیان می‌گردد:

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ: مالکیت آسمان‌ها و زمین از آن او است. بالتبع فرمانروایی آن‌ها نیز با او است. او مالک حقیقی و مطلق همه‌ی هستی است. در گذشته بارها درباره‌ی مالکیت حقیقی خداوند و تفاوت آن با مالکیت اعتباری و قراردادی سخن گفته‌ایم.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: این گزاره مهم‌ترین گزاره‌ی معرفتی در اسلام است؛ و بارها در قرآن و روایات تکرار شده است. شرحش سوره‌ی توحید و آیات توحیدی قرآن کریم است.

يُحْيِي وَيُمِيتُ: آمدن احیاء و اماته بر سیاق مضارع دلالت بر استمرار دارد. خداوند متعال فیاض دائم است. آن به آن افاضه‌ی هستی به موجودات می‌کند. هر لحظه می‌میراند و زنده می‌کند.

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ: در پایان آیه می‌فرماید به این پیامبر که به خداوند و همه‌ی کلمات او ایمان دارد ایمان بیاورید. باز هم در این آیه پیامبر با اوصاف سه‌گانه‌ای که در آیه‌ی قبل توصیف شد وصف می‌شود: رسول، نبی، و امی. مراد از ایمان به کلمات هر آن‌چیزی است که از ساحت خداوند متعال نازل شده است. از کتب آسمانی و وحی آغاز و تا همه‌ی موجودات ادامه پیدا می‌کند. چرا که همه‌ی مخلوقات کلمات الهی هستند. در این آیه ایمان قرین با تبعیت آمده است. ایمان شروع و تبعیت ادامه‌ی راه است. تبعیت ایمان را افزایش می‌دهد و ایمان به تبعیت کمک می‌کند. بنابراین دو بال برای حرکت الهی هستند. امید این است که اگر ایمان داشتید و تابع بودید هدایت شوید.

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ؛

از قوم موسی عده‌ای هستند که به حق راهنمایی می‌کنند و به عدالت حکم می‌کنند. ۱۵۹

در میان ناسپاسان قوم بنی‌اسرائیل عده‌ای نیز مؤمن و هدایت‌شده بودند. پس از آیاتی که همه در وصف نافرمانی قوم بنی‌اسرائیل بود، این کریمه روی دیگری از این داستان را بیان می‌کند. تعبیر جالبی در این آیه آمده است: يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ. نسبت دادن هدایت به قوم موسی از تعبیر قابل تأمل است.

وَقَطَعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمًّا وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛

ایشان را به دوازده طایفه تقسیم کردیم، و به موسی هنگامی که قومش از او طلب آب کردند وحی کردیم که با عصایت بر آن سنگ بزن، پس ۱۲ چشمه از آن جاری شد، هر طایفه‌ای به سوی آبشخور خود رفت، و ابر را سایه‌بان آن‌ها کردیم، و برایشان ترانگبین و بلدرچین فرستادیم، از پاکیزه‌هایی که روزیتان کردیم استفاده کنید، آن‌ها بر ما ستم نکردند بلکه بر خود ستم روا داشتند. ۱۶۰

معنای کریمه روشن است. ادامه‌ی بیان نعماتی است که خداوند متعال به بنی‌اسرائیل عطا کرد. در معنای من و سلوی گمانه‌های مختلفی بیان شده است؛ مانند شیرهی انگور و نوعی پرنده مانند بلدرچین. تحقیق در این تطبیق‌ها بیهوده است؛ چرا که فایده‌ای برای مخاطب ندارد. مهم این است که خداوند متعال دو مائده از آسمان برای آن‌ها فرستاد. ممکن است این مائده‌ها الان اصلاً موجود نباشد تا بخواهیم تطبیقی برای آن پیدا کنیم.

در پایان کریمه خداوند متعال می‌فرماید آنان که با این همه نعمت باز هم ایمان نیاوردند و در جهل خود پافشاری کردند به خود ظلم کرده‌اند، و ظلمشان به ما نخواهد رسید.

آیات ۱۶۱ تا ۱۷۱:

وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ
۱۶۱

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ۱۶۲

و هنگامی که به آن‌ها گفته شد در این شهر ساکن شوید و از هرچه در هر جای آن خواستید بخورید، و بگویید خطاهایمان را بریز، و با فروتنی از دروازه‌ی شهر وارد شوید، تا خطاهایتان را بپوشانیم، که به زودی نیکوکاران را می‌افزاییم. ۱۶۱

اما ستمکارانشان سخنی که بهشان گفته شده بود را به سخن دیگری تغییر دادند، پس به سزای ظلمشان عذابی از آسمان بر آن‌ها فروفرستادیم. ۱۶۲

حِطَّةٌ در مفردات چنین معنا شده است:

الْحِطُّ: إِنْزَالُ الشَّيْءِ مِنْ عَلَوٍ، وَ قَدْ حَطَّطْتُ الرَّحْلَ. وَ جَارِيَةٌ مَحْطُوطَةٌ الْمُتَنِينَ، أَيْ مِلْسَاءٌ غَيْرُ مُخْتَلِفَةٍ وَ لَا دَاخِلَةٍ، أَيْ مُسْتَوِيَةٌ الظَّهْرِ. وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَقُولُوا حِطَّةٌ «البقرة: ۵۸» كَلِمَةٌ أَمَرَ بِهَا بَنُو إِسْرَائِيلَ، وَ مَعْنَاهُ: حُطُّ عَنَّا ذُنُوبَنَا.

به احتمال فراوان مراد از قریه همان ارض مقدسی است که در سوره‌ی مائده به آن اشاره شده است: يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ لَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ، قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَ إِنَّا لَنُذْخِلُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (آیات ۲۱ و ۲۲ سوره‌ی مائده). بنی اسرائیل به این دلیل که تصرف شهر نیاز به نبرد داشت از آن سرباز زدند. این شهر ظاهراً اورشلیم باشد که بعدها توسط داوود فتح شد. اورشلیم یا همان بیت‌المقدس مهم‌ترین و مقدس‌ترین شهر در ادیان یهود و مسیح بوده و هست. در اسلام نیز شهری مقدس است، به این جهت که قبله‌ی اول مسلمانان بوده است. اورشلیم همواره محلّ نزاع اقوام گوناگونی بوده است. هیچ شهری به اندازه‌ی آن مورد تهاجم و تخریب قرار نگرفته است. نقل می‌کنند که اورشلیم حداقل ۲ بار تخریب، ۲۳ بار محاصره، و ۵۲ بار مورد هجوم قرار گرفته است.

آری همان‌طور که در سوره‌ی مائده هم بیان شد به بنی‌اسرائیل گفته شد تا وارد شهر شوند، و از نعمات فراوانی که در آن است استفاده کنند؛ اما آن‌ها کاهلی کردند.

در پایان می‌فرماید: سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ. عبارت شیرینی است. ما اهل احسان را زیاده می‌کنیم! انتظار این است که گفته شود عملشان را می‌افزاییم، اما گفته شد خودشان را می‌فزاییم.

در آیه‌ی بعدی خداوند می‌فرماید اهل ظلم یکی از کارهایشان این است که حقیقت را تغییر می‌دهند، و آن را آن‌گونه که برایشان نفع داشته باشد تأویل و توجیه می‌کنند: فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ. خب روشن است که در برابر این خدعه‌ی همیشگی در تاریخ تنها عقل قوی است که می‌تواند مرز بین حق و باطل را تشخیص دهد. آری نهایت ظلم اینان با عذاب الهی تمام شد.

وَ اسْأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ
كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۱۶۳

از آن‌ها درباره‌ی شهری که در کرانه‌ی دریا بود بپرس، آن‌گاه که در روز شنبه تجاوز می‌کردند، هنگامی که در روزهای شنبه ماهیان روی آب می‌آمدند و در غیر شنبه‌ها مانند روزهای شنبه نمی‌آمدند! این چنین آن‌ها را به سزای فسقشان امتحان کردیم. ۱۶۳

داستان مشهوری درباره‌ی این آیه بیان شده است. خداوند برای قوم یهود روزهای شنبه را روز عبادت و کناره‌گیری از دنیا قرار داده بود. این سنت از زمان تشریع تا کنون نیز باقی است. یکی از محرّمات شنبه‌ها شکار و ماهی‌گیری بود. خداوند آن‌ها را امتحانی کرد. روزهای شنبه ماهیان بسیاری به کنار ساحل می‌آمدند، و روزهای دیگر از ساحل فاصله می‌گرفتند. حضور ماهی‌ها در کنار ساحل برای یهود بسیار وسوسه‌انگیز بود. رعایت فرمان الهی برایشان سخت آمد. برای همین به این فرمان توجّه نکردند. یا مستقیم در روز شنبه ماهی‌گیری می‌کردند، و یا تورهایشان را شنبه‌ها به آب

می‌انداختند و یک‌شنبه ماهیان را صید می‌کردند. به خیال خود با این ترفند هم به ماهی‌ها می‌رسیدند و هم فرمان الهی را رعایت می‌کردند. خداوند متعال فعل آن‌ها را فسق می‌شمارد.

وَ إِذْ قَالَتْ أُمُّهُ مِنْهُمْ لِمَ تَعْطُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَيْنَا وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۱۶۴

و آن‌گاه که گروهی از آن‌ها گفتند: چرا قومی را که خداوند هلاکشان یا به عذابی شدید دچارشان می‌کند موعظه می‌کنید؟! گفتند: برای این‌که عذری نزد پروردگارتان داشته باشیم، چه بسا تقوا پیشه کنند. ۱۶۴

در قبال نافرمانی آن‌ها، عده‌ای به نهی از این فعل پرداختند. و عده‌ای دیگر ناهیان را برحذر داشتند. چرا که قائل بودند نهی فاسقان بی‌فایده است، و در نهایت دست نمی‌کشند و عذاب خواهند شد. ناهیان پاسخ آن‌ها را این‌گونه دادند: مَعذِرَةٌ إِلَيْنَا رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ؛ با این موعظه‌ها هم عذری نزد خداوند متعال خواهیم داشت؛ و هم امید داریم که آن‌ها دست از نافرمانی بردارند و اهل تقوا شوند.

بنابراین یهود در این امتحان سه دسته شدند: نافرمانان، ساکتان، و ناهیان.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعِقَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۱۶۵

چون اندرزی را که به ایشان داده شده بود فراموش کردند، گروهی را که از بدی نهی می‌کردند نجات دادیم، و آن‌ها را که ظلم کرده بودند به خاطر فسقشان با عذابی سخت به کیفر رساندیم. ۱۶۵

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ۱۶۶

پس چون از آن‌چه نهی شده بودند سرپیچی کردند گفتیم بوزینگانی رانده‌شده باشید! ۱۶۶

سرانجام نافرمانان در این آیات بیان می‌شود. آنان که نهی از بدی می‌کردند را نجات دادیم. آنان که با وجود فرمان خداوند و پندهای بسیار ناهیان دست از نافرمانی نکشیدند، به عذابی سخت گرفتار کردیم. آنها را به بوزینگان مسخ کردیم. این عذاب به جهت فسق آنها بود.

این آیات درباره‌ی ساکتان قوم یهود ساکت است. اکثر مفسرین قائلند که آنها نیز ملحق به فاسقان شدند و عذاب گردیدند. دلیل آنها این است که آیه صراحت دارد فقط کسانی که نهی از بدی می‌کردند را نجات دادیم: **أُنَجِّيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ** اما از آیه این مطلب بر نمی‌آید. چرا که از آن سو می‌گوید فقط آنان که ظلم کردند را عذاب کردیم: **أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ**.

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبَعِّثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۶۷
و هنگامی که پروردگارت اعلام کرد کسی را بر آنها تا روز قیامت خواهد گمارد که به عذابی سخت دچارشان می‌کند؛ آری پروردگارت زود کیفر می‌کند، در عین حال که آمرزنده و بسیار مهربان است. ۱۶۷

معنای کریمه روشن است. پس از نافرمانی‌های مکرر یهود خداوند آنها را به عذاب‌هایی گرفتار کرد. البته که ممکن است این عذاب‌ها در طول دوران‌های مختلفی باشد. یکی از این عذاب‌ها گماردن ظالمی بر آنها بود که آنها را اذیت و آزار می‌کرد.

جمله‌ی پایانی آیه نوید بخش است: **إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ**. خداوند متعال در عین حال که به سرعت کیفر می‌کند، رحیم است و آمرزنده. عقاب او نیز رحمانی و برای تربیت است.

وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ١٦٨

و آنها را در زمین به گروه‌هایی تقسیم کردیم، برخی صالحان و برخی غیر آن، و آنها را با خوشی و ناخوشی امتحان کردیم، چه بسا بازگردند. ١٦٨

سیر تاریخی قوم یهود در این کریمه بیان می‌گردد. آنها در جای جای زمین سکنی گزیدند، و همواره مورد امتحان الهی بودند.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالِدَارُ الْأُخْرَىٰ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ١٦٩

پس از آنان نسلی جانشینشان شد که تورات را به ارث بردند، متاع این دنیای پست را گرفتند و گفتند: به زودی بخشیده می‌شویم. اگر مانند همین دنیا بر آنان عرضه شود باز هم آن را می‌گیرند. آیا از آنها در تورات پیمان گرفته نشد که درباره‌ی خدا جز حق نگویند؟! در حالی که آنچه در تورات است را می‌دانند! آری سرای آخرت برای اهل تقوا بهتر است، آیا اندیشه نمی‌کنید؟! ١٦٩

در ادامه نسلی از یهود آمدند که وارث تورات بودند. اینان به جای توجه به عالم غیب خود را در دنیا غرق کردند. برای توجیه خودشان می‌گفتند: سَيُغْفَرُ لَنَا. در نهایت که بخشیده خواهیم شد؛ پس مهم نیست که چگونه زندگی کنیم. اگر دنیا بیشتر به آنها روی می‌آورد، آنها هم بیشتر به آن متمایل می‌شدند. آری اینان دست از دنیاپرستی و تعلقات بر نمی‌دارند. همه‌ی این‌ها در حالی است که از آنها در تورات عهد و میثاق گرفته شد که جز حق درباره‌ی خداوند نگویند! اما آنها متوجه دیار آخرت نبودند؛ آخرت حتماً برای اهل تقوا بهتر است. کاش اندکی اندیشه می‌کردند.

وَالَّذِينَ يُسْكُنُونَ بِالْكِتَابِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ۱۷۰

و کسانی که به کتاب تمسک می‌جویند و نماز را به پامی دارند، البته که جزای مصلحان را تباه نمی‌کنیم. ۱۷۰

البته همواره هستند کسانی که به کتاب تمسک می‌کنند. مراد از کتاب تورات است. در نتیجه همه‌ی یهود نافرمان نبودند. بلکه از این میان کسانی بودند که تابع فرامین خداوند در تورات بودند، و نماز را به پامی داشتند. اجر آنها از میان نخواهد رفت. چرا که خود صالح بودند، و می‌خواستند در جامعه نیز خیر و صلاح حاکم شود.

وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۱۷۱

و آن‌گاه که کوه را بر فرازشان برافراشتیم چونان سایه‌بانی! پنداشتند که الان بر سرشان فرود می‌آید! آن‌چه به شما عطا کردیم را با جدیت بگیرید، و محتوایش را آویزه‌ی گوش کنید، شاید که اهل تقوا گردید. ۱۷۱

این آیه، آخرین آیه درباره‌ی بنی‌اسرائیل در این سوره است. اشاره به معجزه‌ای دارد، کوه طور را بر سر آنها برافراشتیم، آنها ترسیدند که ممکن است هر لحظه بر سرشان بیفتد. این معجزه از عجائبی است که در قرآن کریم نقل شده است، و ما بیش از این کریمه دانشی درباره‌ی آن نداریم. به آنها گفته شد که فرامین خداوند را جدی بگیرید، به این فرامین گوش سپارید، چه بسا که به واسطه‌ی آن اهل تقوا گردید.

آیات ۱۷۲ تا ۱۷۴:

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ۱۷۲

آن‌گاه که پروردگارت زاده‌های آن‌ها را از پشت بنی‌آدم برگرفت، و آن‌ها را بر خودشان گواه گرفت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ همه گفتند: آری شهادت می‌دهیم؛ تا مبادا روز قیامت بگویند ما از آن بی‌خبر بودیم. ۱۷۲

أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ۱۷۳

یا بگویند پدرانمان پیش از این مشرک بودند، و ما پس از آنان بودیم، آیا ما را به کردار اهل باطل هلاک می‌کنی؟! ۱۷۳

وَ كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۱۷۴

این چنین آیاتمان را روشن بیان می‌کنیم، شاید آنان برگردند. ۱۷۴

این آیات مشهور به الست و عالم ذر است. بحث و نزاع‌های بسیاری درباره‌ی وجود عالم ذر، نحوه‌ی آن و ... مطرح شده است. در صورت علاقه می‌توانید به تفسیر شریف المیزان مراجعه بفرمایید. مرحوم علامه با وجود این‌که معمولاً مباحث را به طور مبسوط شرح نمی‌دهند، در این آیه به طور مفصل به تبیین ابعاد و نظرات مختلف مسأله پرداخته‌اند؛ و در نهایت نظر خودشان را بیان کرده‌اند. ما بنا نداریم وارد نزاع‌های موجود در کریمه گردیم؛ چرا که روش این نوشتار چنین نیست. این نوشته کتابی تحقیقی پیرامون آراء گوناگون و قضاوت درباره‌ی آن‌ها نیست. بلکه برداشت حقیر از آیات قرآن است. نظری در کنار نظرات دیگران برای تأمل خود و شاید عده‌ی اندکی، همین. اگر گاهی به نقل آراء می‌پردازم، صرفاً جهت تبیین بهتر آیات است، نه نقل و قضاوت آرای مطروحه. البته کلام مرحوم علامه رحمه‌الله‌علیه گاه آن‌چنان نورانی و بلند است، که نمی‌توان آن را نقل نکرد. بنابراین در این کریمه نیز، طبق روال شرح آیات گذشته، به

فهم خود از کریمه می‌پردازم. در نهایت علم نزد خداوند متعال و خلفای او است، این‌ها همه تلاشی برای اندیشیدن است و بس.

موضوع محوری در آیه شهادتی است که خداوند متعال از انسان‌ها گرفته است. متن این شهادت اقرار بر ربوبیت خداوند متعال است: **أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ**. در پاسخ همه‌ی انسان‌ها آری گفته‌اند و بر آن شهادت داده‌اند. آنچه مورد بحث واقع شده این است که شهادت بر ربوبیت در کجا اولاً، چه زمانی ثانیاً، و به چه صورتی اخذ شده است؟ بیایید آیه را بدون پیش‌فرض‌های ذهنی بخوانیم. خداوند انسان‌ها را بر ربوبیت خود گواه می‌گیرد. همه اعتراف می‌کنند که خداوند ربّشان است. چرا می‌خواهیم این شهادت را به گذشته، و در مکانی خاصّ اختصاص دهیم؟! خداوند مفیض دائمی وجود به همه‌ی موجودات است اولاً، در مسیر رشد و کمالشان آن‌ها را هر لحظه راهبری می‌کند ثانیاً، نتیجه این‌که همه‌ی موجودات هر آن در اتصال دائمی با خداوند متعال هستند. از میان همه‌ی موجودات خداوند انسان را به درک، شرافت داده است. روشن است که انسان به درک خود جاهل است. در واقع مدرک به درک خود نیست. حال خداوند می‌فرماید ما او را بر خود گواه گرفتیم، و همه به ربوبیت ما اعتراف کردند. پس این اعتراف در جان انسان است. جانی که به جهت غفلت در پرده رفته است. اگر خود را از غفلت رها سازد هر آن **قَالُوا بَلَى** را می‌شنود. این اقرار فراموش نشده است! بلکه در پرده‌ی غفلت قرار گرفته است. اگر فراموش کند معنای بقیّه‌ی آیه چه می‌شود؟ فرمود: **أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ**. مبدا که در روز قیامت بگویند از آن غافل بودیم. اعترافی که فراموش شود، چه فایده‌ای دارد؟! این‌طور نیست؛ انسانی که جهالت و غفلت را کنار بزند، این شهادت و پاسخش را هر لحظه در جانش می‌شنود. هم‌چنان که فرمود: **فَالْهَمُّهَا فَجُورُهَا وَتَقْوَاهَا**. این شنوایی و درک است که برای انسان فائده دارد. این چنین است که آیات کامل و روشن بیان خواهد شد: **وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**. و این چنین است که ادعای مطروحه در آیه‌ی ۱۷۳ بی‌معنا است: **أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ**. با توضیحی که عرض شد محلّ نزاع از میان می‌رود و دیگر دلیلی برای طرح آن وجود نخواهد داشت.

حال به بعضی از روایات منقوله بپردازیم:

عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ نَعَمْ وَ قَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ مَتَى قَالَ حِينَ قَالَ لَهُمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَسْتُ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا قَالَ أَبُو بصيرٍ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَحَدَّثْتُ بِهِذَا عَنْكَ فَقَالَ لَا فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْكَرَهُ مُنْكَرٌ جَاهِلٌ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ أَنَّ ذَلِكَ تَشْبِيهٌ وَ كُفْرٌ وَ لَيْسَتْ الرُّؤْيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُصِفُهُ الْمُشَبِّهُونَ وَ الْمُلْحَدُونَ.

بحار الأنوار، ج ۴، ص ۴۴ / التوحيد، ص ۱۱۷

ابوبصیر گوید: به امام صادق (ع) گفتم: «مرا از خدای عزوجل خبر بده که آیا مؤمنان در روز قیامت او را می بینند؟» فرمود: «آری و پیش از روز قیامت او را دیده اند». عرض کردم: «چه زمانی؟» فرمود: «هنگامی که به ایشان فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى، پس حضرت ساعتی ساکت شد، بعد از آن فرمود: «و مؤمنان در دنیا پیش از روز قیامت او را می بینند آیا تو چنان نیستی که در همین وقت او را ببینی؟» عرض کردم: «فدای تو گردم پس من به این مطلب از شما حدیث کنم». فرمود: «نه زیرا که تو هرگاه این سخن را حدیث کنی، منکری که به معنی آنچه ما می گوئیم جاهل است آن را انکار کند، و بعد از آن حکم کند که این تشبیه و کفر است. دیدن به وسیله دل چون دیدن به چشم نیست؛ خدا برتر است از آنچه مشبّه و ملحدان او را وصف می کنند».

این روایت نفیس را پیش از این نیز نقل کرده بودیم. حضرت می فرماید: قَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ مَتَى قَالَ حِينَ قَالَ لَهُمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى؛ پیش از قیامت او را می بینند. به روشنی می فرماید: قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. و باز خطاب به ابی بصیر می فرماید: إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَسْتُ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ. از این روشن تر چگونه می توان بیان کرد! حضرت می گوید: لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا. و از ابی بصیر پرسش می کنند: هم اکنون او را نمی بینی؟!

عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ قَالُوكَانَ ذَلِكَ مُعَايِنَةً اللَّهُ فَأَنْتَسَاهُمْ الْمُعَايِنَةَ وَأُثْبِتَ الْإِقْرَارَ فِي صُدُورِهِمْ وَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا عَرَفَ أَحَدٌ خَالِقَهُ وَلَا رَازِقَهُ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۳۹۶ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۲۳ / بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۵۸ / المحاسن، ج ۱، ص ۲۸۱

زراره از امام صادق (ع) نقل می کند که در مورد سخن خداوند: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ فرمود: «این مواجهه و رودررویی خداوند با آنها بود، پس این مواجهه را در آنان فراموش گردانید، و اقرار را در سینه هایشان ثابت نمود. اگر اینگونه نبود هیچ کس نه خالق و نه روزی دهنده اش را نمی شناخت. این همان سخن خداوند است که فرمود: و اگر از آنها بپرسی چه کسی آنان را آفریده، قطعاً می گویند: خدا.

در این روایت نیز حضرت به روشنی بیان می کند فَأَنْتَسَاهُمْ الْمُعَايِنَةَ وَأُثْبِتَ الْإِقْرَارَ فِي صُدُورِهِمْ، معاینه را پوشانید و اقرار را در سینه هایشان (بخوانید جان هایشان) مستقر کرد. در ادامه حضرت با زیباترین و در عین حال دقیق ترین عبارات می فرماید: لَوْ لَا ذَلِكَ مَا عَرَفَ أَحَدٌ خَالِقَهُ وَلَا رَازِقَهُ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ. اگر این اقرار نبود هیچ کس خدا و رازقش را نمی شناخت! و در انتها به کریمه ی ۶۱ سوره ی عنکبوت اشاره دارند که اگر از آنها بپرسی چه کسی خلقشان کرده، می گویند: خداوند. آیه به طور کامل چنین است: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ.

روایات دیگری از اهل بیت سلام الله علیهم نقل شده است که اشاره به ذرّ دارد، برای نمونه یک مورد را نقل می کنیم:

عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) كَيْفَ أَجَابُوا وَهُمْ ذُرٌّ؟ قَالَ جَعَلَ فِيهِمْ مَا إِذَا سَأَلْتَهُمْ أَجَابُوهُ يَعْنِي فِي الْمِيثَاقِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۳۹۸ کافی، ج ۲، ص ۱۲

ابو بصیر گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: «چگونه جواب دادند در حالی که ذره بودند؟» فرمود: «در آنان چیزی را نهاده است که اگر از آنان سؤال کنند، می توانند جواب دهند؛ یعنی در روز میثاق».

از این روایات استفاده کرده اند که عالمی به نام ذرّ بوده، و در آن عالم این اقرار گرفته شده است. سائل با حیرت پرسش می کند که چگونه وقتی ذره بوده اند پاسخ داده اند؟! حضرت عملاً پاسخی نمی دهند: جَعَلَ فِيهِمْ مَا إِذَا سَأَلْتَهُمْ أَجَابُوهُ يَعْنِي فِي الْمِيثَاقِ. دقت کنید که این روایات مخالف عرض ما نیست. می تواند مراد همان روح یا جان انسان باشد. روح از بدو خلقت دارای ارتباط دائمی با خداوند است. و آن به آن مدرک این ارتباط است. باز هم دقت بفرمایید که روایات اشاره ندارند در عالمی دیگر این اتفاق رخ داده است. دلیل این که حضرت پاسخ روشنی نمی دهند این است که نحوه ی درک این اقرار در باطن، به سادگی قابل بیان و درک نیست.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِطَرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا مَا تِلْكَ الْفِطْرَةُ قَالَ هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ قَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَفِيهِ الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۴۰۲ کافی، ج ۲، ص ۱۲ / التوحید، ص ۳۲۹

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق (ع) درباره‌ی این سخن خدای تبارک و تعالی: فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا سؤال کردم: «آن فطرت چیست؟» فرمود: «آن، اسلام است. خداوند آنان را هنگامی که از آن‌ها عهد و پیمان گرفت و براساس توحید آفرید، فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ». و در میان آنان هم مؤمن و هم کافر بود.

امثال این روایات به وضوح مراد از کریمه را همان فطرت الهی می‌داند: فِطَرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا. وقتی مراد فطرت باشد کلام حقیر بی‌جا نبوده است.

در پایان صرفاً دعوتی به تأمل عمیق در این کریمه کنیم و بحث این آیات را پایان دهیم. می‌فرماید: أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؛ شهادت خود انسان بر نفس خود محلّ تأمل و تدقیق بسیار است. راهی در این کریمه بیان می‌شود که نتیجه‌اش قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا است. دَقَّتْ بفرمایید که فتح باب عمیقی در این فراز نهفته است.

آیات ۱۷۵ تا ۱۷۹:

وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَا الَّذِي اٰتَيْنَاهُ اٰيَاتِنَا فَاَنْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ۱۷۵

و داستان شخصی را برای آنان بگو که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم، اما او از آن آیات دست کشید، و شیطان در پی او افتاد، تا از گمراهان گشت. ۱۷۵

گفته‌اند این آیات درباره‌ی بلعم باعورا است. داستان‌های مفصل و گاه عجیبی از زندگی او نقل شده‌است. بعضی از این داستان‌ها با عقل سازگار نیست. قرآن کریم داستان‌های بسیاری را با جزئیات تعریف می‌کند. وقتی در موردی فقط به کلیات بسنده کرده است، مقصود از همان اندک حاصل می‌شده است. ما دوست داریم آنچه بیان نشده است را بشنویم، و در جزئیات غرق شویم! به همین جهت فقط قدر متیقن از این داستان را که در آیات بیان شده است عرض می‌کنم. در صورت علاقه به بیشتر دانستن به تفاسیر مراجعه بفرمایید.

خداوند متعال می‌فرماید برایشان داستان کسی را بگو که از آیات خود به او عطا کرده بودیم. مخاطب کریمه پیامبر اکرم است. نام این شخص در آیه برده نشده است. همان‌طور که عرض شد مشهور است که نام او بلعم باعورا است؛ و در زمان حضرت موسی زندگی می‌کرده است. او بر اثر ریاضت‌های فراوان صاحب کراماتی شده بود. در کریمه کرامات او را آیاتی از جانب خداوند متعال می‌داند. اما او از این آیات دست کشید. اولاً قرآن کریم ویژگی‌های خاص او را تأیید می‌کند، ثانیاً آن‌ها را از جانب خدا می‌داند، ثالثاً خود او را مقصّر در از دست دادن این آیات الهی می‌داند. او کاری کرده تا شیطان به او طمع کند، او را فریفته و تا مرز گمراهی ببرد. این‌که چه کرد در آیه‌ی بعدی بیان شده است.

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ١٧٦

و اگر اراده می کردیم مرتبه‌ی او را با آن آیات بالا می بردیم، اما او به زمین چسبید و از خواهش های نفسش پیروی کرد، مثل او چونان سگی است که اگر به او حمله کنی لهله می زند، و اگر رهایش هم کنی لهله می زند! مثل کسانی که آیات ما را تکذیب کردند نیز چنین است، این چنین داستان هایی را برای آنان بازگو شاید اندیشه کنند. ١٧٦

ما آیاتمان را به او عطا کرده بودیم، پس اگر اراده می کردیم او را با این آیات رفعت می دادیم و جایگاهی والا عطایش می کردیم. اما او نخواست؛ او خود را به دنیا چسباند! به جای تبعیت از حق، از امیال نفسش پیروی کرد. پس او با این که آیاتی از خداوند داشت، نتوانسته بود بر تعلّق و محبّت به دنیا فائق آید. در بزنگاهی که در کریمه بیان نمی شود، محبّت به دنیا در قلبش شعله ور شد، و حاضر شد همه‌ی حالات معنویش را از دست بدهد. به خدا پناه می برم، انسان کششی عجیب به دنیا و خواهش های نفس دارد. تا قطع تعلّق کامل از دنیا حاصل نشود، خیال نکند که از دنیا رها شده است. این قطع تعلّق باید بارها و بارها محک بخورد؛ تا ذره‌ای در قلب انسان باقی نمانده باشد.

در ادامه تمثیلی برای درک بهتر حال او بیان می شود. لهث در مقایسه چنین آمده است: هی أن يدلّع الكلب لسانه من العطش. سگ خصوصی دارد که انحصار به او دارد. حالات درونیش را با لهله زدن نشان می دهد. چه هیجان داشته باشد، چه گرسنه و تشنه باشد، و چه خشم داشته باشد. در آیه بیان می گردد که حال او مانند سگی است که میل به دنیا در قلبش شعله می کشد، هر چه با او بکنی، او اشتیاق به دنیا دارد. دنیا را از او بگیری لهله می زند، به او عطا کنی باز هم برای بیشترش لهله می زند! این مثال نشان می دهد که تبعیت از امیال ناشی از حال درونی است. ظهورش لهله زدن است، اما باطنش میل فزاینده به دنیا است.

در بیان کریمه می فرماید این فقط داستان او نیست، بلکه داستان تمامی کسانی است که آیات ما را تکذیب کردند. این داستان ها را تعریف می کنیم، تا شاید کسانی پیدا شوند و اندکی اندیشه کنند، و دست از دنیاپرستی بکشند. داستان بلعم داستان همه‌ی ما انسان ها است. و مثال دقیقی که در کریمه زده شده است درباره‌ی همه‌ی ما صادق است.

مرحوم مصطفوی ذیل مثال مذکور در آیه توضیح خوبی دارند، تصویر مطلب را در این جا اضافه می کنم:

واتلّ عليهم نبأ الذي آتيناه آياتنا فانسلخ منها ... فثقله كمثل الكلب إن تحمل عليه يلهث أو تتركه يلهث - ٧ / ١٧٦.

فإنّ الكلب إذا حملت عليه يتلهّب قلبه ويتحصّل في باطنه هيجان واضطراب شديد، ويظهر أثر ذلك في لسانه وفه بالصوت والنباح أو بالدلع وإخراج اللسان، وإذا تركته يبقى في باطنه ولسانه وظاهره أيضاً هذا الهيجان والنباح، فيلهث في الحالتين.

وهذا مثل من استغرق في الهوى والأنانيّة وتعلّق بعلم أو عنوان ظاهريّ: فهو يدّعي لنفسه وفي نفسه مقاماً وعنواناً، ويظهر الكبر والتشخّص والتفاخر لنفسه، والإهانة والتحقير للغير، فهو على كلّ حال، سواء واجهته أو أدبرت عنه: كالكلب يضطرب وينبح.

وقد سبق في الكلب: أنّ من صفاته الشاخصة: التنازع والغرور والحرص والتمايل إلى الجيفة.

ومن كان متّصفاً بهذه الصفات: فهو في الحقيقة وبلحاظ الباطن كلب، وإن كان بصورة إنسان، فإنّ شبيّه الشيء وحقيقته بباطنه لا بظاهره ولباسه. وبهذا يظهر لطف التعبير والتمثيل بالكلب في الآية الكريمة.

* * *

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ أَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ ۱۷۷

مثل کسانی که آیات ما را تکذیب کردند داستان ناگواری است، آری آن‌ها به خود ظلم می‌کردند. ۱۷۷

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۱۷۸

هر که را خداوند هدایت کند هدایت یافته‌ی حقیقی است، و آن کسان را که گمراه کند بی‌شک زیان‌کارانند. ۱۷۸

آنان که آیات ما را تکذیب می‌کنند، به خودشان ظلم می‌کنند. از تکذیب آن‌ها ضرری به ما نمی‌رسد. زندگی آن‌ها حیاتی ناگوار است. یکی از آنان بلعم باعورا بود. همان‌طور که عرض شد داستان او داستان زندگی همه‌ی ما انسان‌ها است. انسان موجودی است مجرّد، و حتی فوق تجرّد؛ بنابراین حالت سکون ندارد. یا در حال رشد است یا سقوط. آنان که آیات خدا را دیدند، بر اقرار ربوبیتی که در جانشان است توجه کردند، در حال رشدند. و آنان که آیات خدا را تکذیب کردند، و به جای توجّه به خود حقیقی، غرق در اوهامشان شدند، در حال سقوطند. کان وقتی بر فعل مضارع می‌آید مضارع استمراری می‌شود. در ظلم مستمرّ بر خود لطیفه‌ای نهفته است. انسان هر آن می‌تواند متوجّه خدا، یا اوهامش باشد. آن بعدی عمری دیگر است. حیات انسان تشکیل شده از این آنات است. نمی‌توان لحظاتی را در طول روز مشغول عبادت، ذکر و مانند آن بود؛ و مابقی را رها کرد. آن لحظات رها شده مصداق کَانُوا يَظْلِمُونَ است. چرا که عرض شد انسان مجرّد است. مفهوم حقیقی مراقبه همین است. مراقبت کردن بر درک حال حضور در تمامی آنات زندگی. دَقَّتْ بفرماید.

آن‌که هدایت‌یافته و در مسیر الهی گام می‌زند کسی است که خداوند او را هدایت کرده است. و زیان حقیقی از آن کسی است که خداوند او را گمراه کرده باشد. چندین بار عرض شد تصوّرمان را از هدایت و اضلال خداوند باید تغییر دهیم. چنین نیست که خداوند عده‌ای را هدایت کرده باشد، و عده‌ای دیگر را گمراه. بلکه انسان یا خدا را انتخاب می‌کند، یا موهومات و تعلّقات غیر حقیقی را، اگر خدا را انتخاب کرد در مسیر هدایت است، و اگر نه در مسیر ضلالت است. هدایت و ضلالت خداوند همین است. دقیق‌تر از آنچه عرض شد نیز می‌توان مطلبی را بیان کرد؛ به دلایلی از بیان آن

معذورم. اگر اهل دقت باشید با توجه به آیهی میثاق و داستان بلعم باعورا می‌توان عمق بیشتری در معنای هدایت و ضلالت پیدا کرد. در نهایت علم نزد خداوند و اولیاء طاهرینش است.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَاغِلُونَ ۱۷۹

بی‌گمان بسیاری از جنیان و انسان‌ها را برای جهنم آفریده‌ایم؛ آن‌ها قلبی دارند که حقیقت را درک نمی‌کند، و دیدگانی دارند که با آن نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند؛ آن‌ها چنان چارپایانند، بلکه گمراه‌ترند، اینانند که غافلانند. ۱۷۹

خداوند متعال خالق همه‌ی موجودات من جمله انسان است. به اقتضای مباحث گذشته او انجام همه‌ی انسان‌ها را می‌داند. می‌داند که برخی بهشتینند و برخی جهنمی. بنابراین مراد از آیه این نیست که عده‌ای برای جهنم خلق شده‌اند! بلکه معنا این است که عده‌ای ناگزیر جهنمی خواهند شد. به عبارت دیگر غایت خلقت در این آیه مورد اشاره نیست. غایتی که خداوند برای خلق بیان کرده است در آیات بسیاری بالصرّاحه بیان شده است. مانند سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. یا سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱۹: إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ. خداوند خلق کرده است تا بر بندگان رحمت آورد. و خلق کرد تا انس و جن بندگی یا همان معرفت او را کسب کنند.

اینان نمی‌خواهند که حقایق را باور کنند. قلب دارند اما درک نمی‌کنند. چشم دارند اما نمی‌بینند. گوش دارند اما نمی‌شنوند. روشن است که می‌بینند و می‌شنوند؛ اما قلب، چشم، و گوش جانیشان درک نمی‌کند. پس اینان به‌سان چارپایانند. حیوانات حواسشان کار می‌کند، اتفاقاً از انسان خیلی هم بهتر کار می‌کند؛ اما حقایق هستی را درک نمی‌کنند. بنابراین وجه شباهت این انسان‌ها با حیوانات روشن می‌شود. اما این انسان‌ها از حیوانات نیز پست‌ترند. چرا که حیوانات

توان و قوه‌ی درک حقیقت را ندارند، ولی انسان این قوه را دارد، و برای همین خلق شده است. در نتیجه این‌ها بسیار غافلند. حقیقت را رها کرد و به حواس و زندگی مادی اکتفا کرده‌اند.

عبارت پایانی کریمه دلیل عدم درک را به وضوح بیان می‌کند: **أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**. ریشه‌ی گمراهی و عدم درک، غفلت است. غافل شدن از حضور خداوند انسان را در مسیر ضلالت قرار می‌دهد؛ و مراقبت بر درک حضور که همان تقوا است انسان را در مسیر هدایت قرار می‌دهد.

مرحوم علامه در فقره‌ی ابتدایی کریمه بیانی دارند که قابل تأمل است، برای مطالعه‌ی بیشتر عبارات از تفسیر شریف المیزان نقل می‌گردد:

قوله تعالى: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ» إلى آخر الآية. الذرء هو الخلق، و قد عرف الله سبحانه جهنم غاية لخلق كثير من الجن والإنس، و لا ينافي ذلك ما عرف في موضع آخر أن الغاية لخلق الخلق هي الرحمة و هي الجنة في الآخرة كقوله تعالى: «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ»: هود: ١١٩ فإن الغرض يختلف معناه بحسب كمال الفعل و نهاية الفعل التي ينتهي إليها.

بیان ذلك أن النجار إذا أراد أن يصنع بابا عمد إلى أخشاب يهيئها له ثم هندسه فيها ثم شرع في النشر و النحت و الخرط حتى أتم الباب فكمال غرضه من إيقاع الفعل على تلك الخشبات هو حصول الباب لا غير، هذا من جهة و من جهة أخرى هو يعلم من أول الأمر أن جميع أجزاء تلك الخشبات ليست تصلح لأن تكون أجزاء للباب فإن للباب هيئة خاصة لا تجامع هيئة الخشبات، و لا بد في تغيير هيئتها من ضيعة بعض الأجزاء لخروجها عن هندسة العمل فضرورة هذه الأبعاد فضلة يرمى بها داخله في قصد الصانع مرادة له بإرادة تسمى قصدا ضروريا فللنجار في صنع الباب بالنسبة إلى الأخشاب التي بين يديه نوعان من الغاية: أحدهما الغاية الكمالية و هي أن يصنع منها بابا، و الثاني الغاية التابعة و هي أن يصنع بعضها بابا و يجعل بعضها فضلة لا ينتفع بها و ضيعة يرمى بها، و ذلك لعدم استعدادها لتلبس صورة الباب.

و كذا الزارع يزرع أرضا ليحصد قمحا فلا يخلص لذلك إلى يوم الحصاد إلا بعض ما صرفه من البذر، و يذهب غيره سدى يضيع في الأرض أو تفسده الهوام أو يخصفه المواشي و الجميع مقصودة للزراع من وجه، و المحصول من القمح مقصود من وجه آخر.

و قد تعلقت المشية الإلهية أن يخلق من الأرض إنسانا سوبا يعبد و يدخل بذلك في رحمته، و اختلاف الاستعدادات المكتسبة من الحياة الدنيوية على ما لها من مختلف التأثيرات لا يدع كل فرد من أفراد هذا النوع أن يجري في مجراه الحقيقي و يسلك سبيل النجاة إلا من وفق له، و عند ذلك تختلف الغايات و صح أن لله سبحانه غاية في خلقه الإنسان مثلاً و هو أن يشملهم برحمته و يدخلهم جنته، و صح أن لله غاية في أهل الخسران و الشقاوة من هذا النوع و هو أن يدخلهم النار و قد كان خلقهم للجنة غير أن الغاية الأولى غاية أصلية كمالية، و الغاية الثانية غاية تبعية ضرورية، و القضاء الإلهي المتعلق بسعادة من سعد و شقاوة من شقي ناظر إلى هذا النوع الثاني من الغاية فإنه تعالى يعلم ما يتول إليه حال الخلق من سعادة أو شقاء فهو مريد لذلك بإرادة تبعية لا أصلية.

و على هذا النوع من الغاية ينزل قوله تعالى: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ» و ما في هذا المساق من الآيات الكريمة و هي كثيرة.

آیات ۱۸۰ تا ۱۸۶:

وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۸۰

اسماء حسنی تنها از آن خداوند است، پس با این نام‌ها او را بخوانید، و آنان که در نام‌های او کژاندیشند را رها کنید، به زودی به آنچه می‌کردند سزا داده می‌شوند. ۱۸۰

إِسْم:

مقایس: سمو: أصل يدلّ على العلوّ

التحقيق: هو ما كان مرتفعاً فوق شيء آخر محيطاً به، وهذه اللغة كما ترى مأخوذة من الآرامية و السريانية و العبرية، و تعربت بهيئة السماء و الإسم، فالهمزة في الإسم للوصل زبدت على المادة، المأخوذ منها بعد حذف الياء منها، ((شما))، فأصل كلمة الإسم هو شما، لا الإسم و لا السمو.

دو ریشه برای اسم گفته شده است؛ سمة به معنای علامت و نشانه؛ و سمو به معنای رفعت و علو. مرحوم مصطفوی ریشه‌ی دیگری برای اسم قائل است: شما که از آرامی، سریانی و عبری گرفته شده، و معرب شده است. به معنای علو همراه با احاطه.

استعمال عرفی که لغت هم آن را تأیید می‌کند نشانه و علامت است، یعنی نشانه‌ی مسمی است، و غیر آن، ولی مندرک در آن.

لحد:

مقایس: يدلّ على ميل عن استقامة.

التحقيق: هو اثر او عمل خارجا عن متن البرنامج المنظور.

(در آیه) التصرف في حقائقها و تفسيرها على وفق ما يشاؤون و ارجاعها الى افكارهم الباطلة، بالانحراف عما هي عليها.

اختصاص اسماء حسنی به خداوند متعال از کلیدی ترین و عمیق ترین مفاهیم قرآنی است. در آیات بسیاری به این مفهوم اشاره شده است، چند نمونه نقل می گردد:

سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰: قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا.

سوره ی طه، آیه ی ۸: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى.

سوره ی حشر، آیات ۲۲ تا ۲۴: هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ، هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

برای راه یافتن به معنای این آیات باید در معنای اسم دقت کنیم. اسم چنان که در لغت آمد به معنای نشانه و علامتی است که معنایی را نشان می دهد. اما نشان دادن از باب همراهی نیست، بلکه مندک در معنا است. یعنی به محض شنیدن نام، معنا به ذهن می آید. خب ما می دانیم که برای خداوند متعال اسامی در تمامی ادیان الهی شمرده شده است. مانند اسامی که در پایان سوره ی حشر آمده است. این اسامی همگی نیکو و حسن هستند اولاً، و مختص به خداوند متعال هستند ثانیاً. وقتی گفته می شود خداوند متعال رحیم است، رحیم برای او اختصاص پیدا می کند. این معنایی روشن و ابتدایی است. البته که صحیح هم هست.

پیش از دقت بیشتر توضیحاتی را از باب مقدمه عرض کنیم:

اسم و صفت هر دو درباره ی خداوند متعال یکی است. در استعمال روزمره ی ما این دو متفاوت است. ما اسم را روی ذوات اشیاء می گذاریم، مانند میز، زید، آسمان و ... و صفت را خصوصیات آن ذوات می دانیم، مانند شجاع، وسیع و درباره ی خداوند متعال مثلاً گفته می شود رحمن؛ در دیدگاه عرفی صفت است، اما اسم خداوند متعال است. چرا که اوصاف کاربرده شده درباره ی خداوند، مختص او است، و حکم اسم را در خداوند پیدا می کند. در کریمه ی ۱۱۰

سوره‌ی اسراء که دَقْتُ کنیم، همین مطلب را می‌بینیم: می‌فرماید الله را بخوانید یا رحمان را، هر کدام را که بخوانید، همه‌ی اسماء حسنی از آن او است.

مطلب مقدّمی دیگر این‌که اسماء یا صفات خداوند متعال درک او در قبال ماسوی است. وقتی خداوند به خلق روزی می‌دهد گفته می‌شود رزاق است؛ وقتی مهر می‌ورزد گفته می‌شود رحمن و رحیم است؛ و قس علی هذا. بنابراین مواجهه‌ی مخلوق با خالق در گام اول با صفات الهی است. اما او فارغ از ماسوی قابل اتصاف به این اسماء نیست. این مطلبی دقیق است، بهتر است از خطبه‌ی اول نهج البلاغه مدد بگیریم:

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِّيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِّيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ. لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ. فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّاهُ وَ مَنْ حَدَّاهُ فَقَدْ عَدَّاهُ.

حضرت در بیانی محکم، براهین متعددی را سلسله‌وار بیان می‌کنند. می‌فرمایند: كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ. لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ. نهایت اخلاص این است که صفات را از او نفی کنی، دلیلش چیست؟ این‌که هر صفتی غیر از موصوف است، و هر موصوفی غیر از صفت. روشن است که وقتی می‌گوییم فلانی مهربان است، مهربانی غیر از ذات او است؛ اگر روزی مهربان نباشد باز هم هست. بنابراین اگر بخواهی او را با صفاتش بشناسی برای او قرین قرار داده‌ای، قرین قرار دادن همان و دو تا کردن او همان: فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ. پس راه شناخت او از طریق شناخت صفات نیست. به همین جهت عرض شد که صفات الهی مواجهه‌ی مخلوق با خالق در ابتدا است.

در پی مقدّماتی که عرض شد باید معنایی دقیق‌تر برای اسماء حسنی الهی وجود داشته باشد. عرض کردیم معنای اول غلط نیست، و در مواجهه‌ی انسان و کل هستی با او صادق است؛ اما نهایت اخلاص و معرفت نیست. حضرت فرمود: كَمَالُ التَّصَدِّيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ. باید اسماء الهی را طوری درک کرد که به توحید منجر شود.

هر خلقی از مخلوقات الهی اسمی از اسماء او است. عرض شد که اسم نشانه‌ای است که معنا را نشان می‌دهد، و مندرک در معنا است. هر موجودی را او خلق کرده است؛ بنابراین به قدر وسعش او را نشان می‌دهد. به تعبیری تمثیلی آینه‌ای است که او را در خود نشان می‌دهد. بنابراین از این حیث اسم او است. حال آیا با خلق الهی می‌توان به او معرفت حقیقی پیدا کرد؟ باز سخن امیرمؤمنان مصداق پیدا می‌کند. این جا برهان صدیقین و امثالهم موجه می‌شود. با توضیحاتی که بیان گردید معلوم می‌شود که همه‌ی ماسوی اسماء حسنی هستند. چرا که فقط او را نشان می‌دهند، البته به قدر سعه و ظرفیتشان. اسماء غیر حسنی دیگر معنا ندارد. همه‌ی ماسوی وجه اشتراکی دارند؛ این که دائماً محتاج او هستند. فقرشان فقط در خلق نیست، در تمامی آنات وجودیشان است. هر اسمی نمودی دارد، که آن را در افواه نامیده‌اند؛ و بودی دارد که همان فقر دائمی، یا وجودش است. وجودی که پرتو وجود حقیقی است. این حقیقت اسم حسنی است. دقت بفرمایید.

به آیه بازگردیم، خداوند متعال فرمود: **وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا**. ترجمه کرده‌اند: او را با اسماء حسنی بخوانید. اما معنای دقیق این نیست. مراد این است که با توجه به حقیقت این اسماء به او متوجه شوید. بنابراین این آیه معادل کریمه‌ی ۵۳ سوره‌ی فصلت است: **سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ**. وقتی انسان در آفاق و جان خود تأمل کرد، هر موجودی من جمله خود را آیه‌ای از آیات او می‌بیند. می‌فهمد که حقیقتش او است. حق بر او جلوه می‌کند. نتیجه این می‌شود که او در هر چیزی دیده می‌شود. پیش از آن که خلق دیده شود او دیده می‌شود. او بر هر شیء مشهود است نه شاهد. تأمل بفرمایید.

در ادامه می‌فرماید: **وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**. وقتی امر چنین است کسانی که به ظاهر اکتفا کرده‌اند، و نمی‌خواهند راه به حقیقت پیدا کنند را باید یک‌سره رها کرد. اینان کسانی‌اند که درباره‌ی اسماء حسنی الهی دچار کژفهمی هستند.

در انتها خوب است روایتی از مولایمان حضرت صادق علیه السلام که بسیار دقیق و ژرف است را نقل کنیم:

[تحف العقول] : دَخَلَ عَلَى الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ مِمَّنِ الرَّجُلُ فَقَالَ مِنْ مُحِبِّكُمْ وَمَوَالِكُمْ فَقَالَ لَهُ جَعْفَرُ لَا يُحِبُّ اللَّهُ عَبْدًا حَتَّى يَتَوَلَّاهُ وَلَا يَتَوَلَّاهُ حَتَّى يُوجِبَ لَهُ الْجَنَّةَ ثُمَّ قَالَ لَهُ مِنْ أَيِّ مُحِبِّينَا أَنْتَ فَسَكَتَ الرَّجُلُ فَقَالَ لَهُ سَدِيرٌ وَكَمْ مُحِبُّوكُمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ طَبَقَةُ أَحِبُّونَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَلَمْ يُحِبُّونَا فِي السِّرِّ وَطَبَقَةُ يُحِبُّونَنَا فِي السِّرِّ وَلَمْ يُحِبُّونَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَطَبَقَةُ يُحِبُّونَنَا فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ هُمْ النَّمَطُ الْأَعْلَى شَرِبُوا مِنَ الْعَذْبِ الْفُرَاتِ وَعَلِمُوا تَأْوِيلَ الْكِتَابِ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ وَ سَبَبَ الْأَسْبَابِ فَهُمْ النَّمَطُ الْأَعْلَى الْفَقْرُ وَالْفَقَاةُ وَأَنْوَاعُ الْبَلَاءِ أَسْرَعَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَكْضِ الْخَيْلِ مَسْتَهْمِ الْبَاسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَ زَلْزَلُوا وَ فُتِنُوا فَمِنْ بَيْنِ مَجْرُوحٍ وَمَذْبُوحٍ مُتَفَرِّقَيْنِ فِي كُلِّ بِلَادٍ قَاصِيَةِ بِهِمْ يَشْفِي اللَّهُ السَّقِيمَ وَيُعْثِي الْعَدِيمَ وَ بِهِمْ تُنْصَرُونَ وَ بِهِمْ تُطْرُونَ وَ بِهِمْ تُرْزَقُونَ وَ هُمْ الْأَقْلُونَ عَدَدًا الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا وَ خَطَرًا وَ الطَّبَقَةُ الثَّانِيَةُ النَّمَطُ الْأَسْفَلُ أَحِبُّونَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَ سَارُوا بِسِيرَةِ الْمُلُوكِ فَالَسْتِنْتَهُمْ مَعَنَا وَ سَيُوفُهُمْ عَلَيْنَا وَ الطَّبَقَةُ الثَّلَاثَةُ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ أَحِبُّونَا فِي السِّرِّ وَلَمْ يُحِبُّونَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَ لَعَمْرِي لَنْ كَانُوا أَحِبُّونَا فِي السِّرِّ دُونَ الْعَلَانِيَةِ فَهُمْ الصَّوَامُونَ بِالنَّهَارِ الْقَوَامُونَ بِاللَّيْلِ تَرَى أَثَرَ الرَّهْبَانِيَّةِ فِي وَجُوهِهِمْ أَهْلُ سَلَمٍ وَ انْقِيَادٍ قَالَ الرَّجُلُ فَأَنَا مِنْ مُحِبِّكُمْ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ قَالَ جَعْفَرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ مُحِبِّينَا فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ عَلَامَاتٍ يُعْرِفُونَ بِهَا قَالَ الرَّجُلُ وَ مَا تِلْكَ الْعَلَامَاتُ قَالَ تِلْكَ خِلَالُ أَوَّلِهَا أَنْهُمْ عَرَفُوا التَّوْحِيدَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَ أَحْكَمُوا عِلْمَ تَوْحِيدِهِ وَ الْإِيمَانَ بَعْدَ ذَلِكَ بِمَا هُوَ وَ مَا صِفَتُهُ ثُمَّ عَلِمُوا حُدُودَ الْإِيمَانِ وَ حَقَائِقَهُ وَ شُرُوطَهُ وَ تَأْوِيلَهُ قَالَ سَدِيرٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا سَمِعْتُكَ تَصِفُ الْإِيمَانَ بِهَذِهِ الصِّفَةِ قَالَ نَعَمْ يَا سَدِيرُ لَيْسَ لِلْسَّائِلِ أَنْ يَسْأَلَ عَنِ الْإِيمَانِ مَا هُوَ حَتَّى يَعْلَمَ الْإِيمَانَ مِنْ قَالَ سَدِيرٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُفَسِّرَ مَا قُلْتَ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِتَوَهُمِ الْقُلُوبِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِالِاسْمِ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَقْرَّ بِالطَّغْنِ لِأَنَّ الْإِسْمَ مُحَدَّثٌ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الْإِسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ جَعَلَ مَعَ اللَّهِ شَرِيكًا وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الْمَعْنَى بِالصِّفَةِ لَا بِالِادْرَاكِ فَقَدْ أَحَالَ عَلَى غَائِبٍ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الصِّفَةَ وَ الْمَوْصُوفَ فَقَدْ أَبْطَلَ التَّوْحِيدَ لِأَنَّ الصِّفَةَ غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُضَيِّفُ الْمَوْصُوفَ إِلَى الصِّفَةِ فَقَدْ صَغَرَ الْكَبِيرَ وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ.

قِيلَ لَهُ فَكَيْفَ سَبِيلُ التَّوْحِيدِ قَالَ بَابُ الْبَحْثِ مُمَكِّنٌ وَ طَلَبُ الْمَخْرَجِ مَوْجُودٌ إِنَّ مَعْرِفَةَ عَيْنِ الشَّاهِدِ قَبْلَ صِفَتِهِ وَ مَعْرِفَةَ صِفَةِ الْغَائِبِ قَبْلَ عَيْنِهِ قِيلَ وَ كَيْفَ تُعْرِفُ عَيْنُ الشَّاهِدِ قَبْلَ صِفَتِهِ قَالَ تَعْرِفُهُ وَ تَعْلَمُ عِلْمَهُ وَ تَعْرِفُ نَفْسَكَ بِهِ وَ لَا تَعْرِفُ نَفْسَكَ بِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِكَ وَ تَعْلَمُ أَنَّ مَا فِيهِ لَهُ وَ بِهِ كَمَا قَالُوا لِيُوسُفُ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي فَعَرَفُوهُ بِهِ وَ لَمْ يَعْرِفُوهُ بِغَيْرِهِ وَ لَا

أَثْبَتُوهُ مِنْ أَنْفُسِهِمْ بِتَوَهُُّمِ الْقُلُوبِ أَمْ تَرَى اللَّهَ يَقُولُ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا يَقُولُ لَيْسَ لَكُمْ أَنْ تَنْصِبُوا إِمَاماً مِنْ قَبْلِ أَنْفُسِكُمْ تَسْمُونَهُ مُحِقّاً يَهْوَى أَنْفُسَكُمْ وَإِرَادَتَكُمْ.

ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مَنْ أَنْبَتَ شَجَرَةً لَمْ يُنْبِتْهُ اللَّهُ يَعْنِي مَنْ نَصَبَ إِمَاماً لَمْ يَنْصِبْهُ اللَّهُ أَوْ جَحَدَ مَنْ نَصَبَهُ اللَّهُ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُدَيْنِ سَهْمًا فِي الْإِسْلَامِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ.

(بحار الأنوار، جلد ۶۵، صفحه ۲۷۵)

در این روایت شریف حضرت با شرحی دقیق، راه معرفت توحید حقیقی را بیان کرده، و راه شناخت او از طریق شناخت اسماء و صفات را نفی می‌فرمایند. این روایت در اوج فهم است، و برای عقول دقیق و پاک قابل درک است. امید که از آن بهره‌مند شویم.

الصَّادِق (عليه السلام): نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۴۲۴ / الکافی، ج ۱، ص ۱۴۳ / تأویل الآيات الظاهرة، ص ۱۹۴

روایات بسیاری با این مضمون نقل شده است. این روایات مؤید مهمی بر مطالبی که عرض شد می‌باشد. از این جهت که اسماء والای الهی این ذوات پاک هستند، پس دیگر مخلوقات نیز بالتبع آن‌ها اسماء الله هستند.

وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ۱۸۱

از آفریدگان ما گروهی هستند که با حق هدایت شدند، به واسطه‌ی حق عادلانه رفتار می‌کنند. ۱۸۱

آیه‌ی ۱۵۹ این سوره با همین مضمون است: وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ. آن‌جا معنا کردیم عده‌ای از قوم موسی بودند که به حق راهنمایی می‌کردند، و به عدالت حکم می‌کردند. به نظر چنین می‌رسد که دو معنا می‌توان برای آیه بیان کرد: می‌توان گفت از انسان‌ها کسانی هستند که با حق هدایت شدند. یعنی این‌طور نیست که همه‌ی انسان‌ها کافر و مکذّب باشند؛ بلکه عده‌ای هستند که هدایت شده‌اند. بارها عرض کردیم که خداوند همواره حالِ دو گروه از انسان‌ها را بیان می‌کند. اگر معنا کردیم هدایت شدند بهتر است بِهِ يَعْدِلُونَ را نیز متناسب با آن معنا کنیم: با حق در باور و اعمال عادلند. یعنی به واسطه‌ی حق در زندگی خود و دیگران عادلانه رفتار می‌کنند. و اگر يَهْدُونَ بِالْحَقِّ را معنا کردیم راهنمایی کردن به حق، بهتر است بِهِ يَعْدِلُونَ را نیز اجرا و توصیه‌ی به عدالت در جامعه معنا کنیم.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ۱۸۲

و آنان که آیات ما را تکذیب کردند آرام آرام از جایی که نمی‌دانند فروخواهیم گرفت. ۱۸۲

وَأَمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ۱۸۳

حال به آن‌ها مهلت می‌دهم، که تدبیر من استوار است. ۱۸۳

در سوره‌ی قلم نیز آیاتی درباره‌ی استدراج آمد، که در حدّ توانمان شرح کردیم. آیات ۴۴ و ۴۵ سوره‌ی قلم این بود: فَدَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ، وَأَمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ. بحثی که در سوره‌ی قلم عرض شد را تکرار می‌کنیم:

این آیات از سنت استدراج سخن می گوید. استدراج از سنت های مهم الهی است که در قرآن بیان شده است.

استدراج از درج است، درج در لغت چنین آمده است:

مقایس: يدلّ علی مضیّ الشّیء.

التحقیق: هو الحركة المخصوصة أی مع دقّة و احتیاط و بالتدریج شیئاً فشیئاً.

استدراج به معنای حرکت تدریجی است، گاهی این حرکت آن قدر آرام است که معلوم نمی شود. استدراج در لسان قرآن کریم، حرکت آرام به سمت تباهی است. وقتی انسانی مکذّب بود، خداوند او را در دنیا مهلت می دهد؛ و به جای ابتلاء، نعمات فراوانی نصیبش می کند؛ چرا که او گمان می کند روش درستی در زندگی دارد؛ در نتیجه با ریزش نعمات در مسیر منحطّ خود بیشتر فرو می رود. به همین جهت گفته شد: مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. این اتفاق آن قدر آرام می افتد که انسان گرفتار در سنت استدراج اصلاً متوجّه نمی شود.

دقت کنیم که استدراج چنان که در هر دو آیه آمده است، اختصاص به مکذّبین دارد، نه عاصی و گنه کار. مختصّ کسی است که هیچ حقیقتی را باور نمی کند، و نمی خواهد هم که باور کند. کسانی که مکذّب نیستند، مهلت داده می شوند تا ایمان آورند. اما مکذّب مهلت داده می شود تا دچار استدراج شود. استدراج در کریمه کید متین نامیده شده است. چرا که قابل فهم نیست، و برعکس هم فهمیده می شود. خود شخص و دیگرانی که اهل معرفت نباشند، خیال می کنند او انسان خوبی است که غرق در نعمات است.

اختصاص به مکذّبین مطلب بسیار مهمّی است که متأسّفانه در لسان برخی از اهل منبر طوری دیگر بیان می شود. برخی استدراج را در مؤمن نیز جاری می دانند! در حالی که مکذّب پس از کفر است. کافر باور ندارد، اما مکذّب باور داشتن را دروغ می شمارد. کافر ممکن است مکذّب باشد و ممکن است نباشد. بنابراین مؤمن تخصّصاً از این آیه خارج است. القاء محتمل بودن استدراج در باره مؤمنین جفا به حال مؤمن است. حقّاً که برخی از سخنان فقط مایه ی تأسّف است.

برای تکمیل بحث عبارات مرحوم علامه‌ی طباطبائی در المیزان نقل می‌گردد:

و الاستدراج هو استنزالهم درجة فدرجة حتى يتم لهم الشقاء فيقعوا في ورطة الهلاك و ذلك بأن يؤتيهم الله نعمة بعد نعمة و كلما أوتوا نعمة اشتغلوا بها و فرطوا في شكرها و زادوا نسياناً له و ابتعدوا عن ذكره. فالاستدراج إيتاؤهم النعمة بعد النعمة الموجب لنزولهم درجة بعد درجة و اقترابهم من ورطة الهلاك، و كونه من حيث لا يعلمون إنما هو لكونه من طريق النعمة التي يحسبونها خيراً و سعادة لا شر فيها و لا شقاء.

به دو روایت ذیل این آیات توجه کنیم:

عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَرْزُقَنِي مَالاً فَرَزَقَنِي وَ إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي وَلَدًا فَرَزَقَنِي وَلَدًا وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَرْزُقَنِي دَارًا فَرَزَقَنِي وَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجًا فَقَالَ أَمَّا وَاللَّهِ مَعَ الْحَمْدِ فَلَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۵۰۲. الکافی، ج ۲، ص ۹۷

عمر بن یزید گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: از خداوند خواستم مالی به من بدهد او هم عطاء فرمود، و از او فرزندی خواستم آن را هم داد، از وی خانه‌ای خواستم آن را هم بخشید، فکر می‌کنم خداوند مرا آزمایش می‌کند و می‌خواهد کم‌کم مرا مؤاخذه کند، فرمود: «سوگند به خدا اگر حمد کنی باکی نیست».

الصَّادِق (عليه السلام): إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى بَعْدَ خَيْرٍ فَأَذْنَبَ ذَنْبًا تَبِعَهُ بِنِقْمَةٍ وَ يُذَكِّرُهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى بَعْدَ شَرٍّ فَأَذْنَبَ ذَنْبًا تَبِعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَ يَتِمَادَى بِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ بِالنَّعَمِ عِنْدَ الْمُعَاصِي.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۵۰۲. علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۶۱

امام صادق (علیه السلام): هرگاه خداوند بخواهد به بنده‌ای خیری برساند؛ اگر او مرتکب گناهی شد خداوند او را در مشکلی گرفتار می‌کند و استغفار را به یادش می‌آورد. اما هرگاه بخواهد او را گرفتار سازد؛ اگر از وی گناهی سر زد، به او نعمت می‌دهد، و استغفار را از یادش می‌برد و به او مهلت عطا می‌کند، و این است معنی آیه که فرمود: **سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ** یعنی در هنگام گناه به آن‌ها مهلت می‌دهد.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّهُ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ۝ ۱۸۴

آیا نیندیشیدند که نشانه‌ای از جنون در همنشین آن‌ها نیست؟ او جز هشداردهنده‌ای آشکار نیست. ۱۸۴

در قرآن بارها اشاره شد که ناباوران به پیامبر، پس از این‌که دیدند نمی‌توانند جلوی شیوع سریع اسلام را بگیرند به تهمت روی آوردند. پیامبر را ساحر، کذاب، و دیوانه وصف کردند. مراد از **مِنْ جَنَّةٍ** بهره‌ای از جنون است. یعنی نمی‌توانستند او را دیوانه خطاب کنند، اما می‌توانستند بگویند او حرف‌هایی می‌زند که شبیه دیوانگان است. در عین حال که می‌توان **مِنْ جَنَّةٍ** را جن‌زده هم معنا کرد. قرآن کریم روش جالبی را در پاسخ آنان ارائه می‌دهد. می‌فرماید مگر این پیامبر همواره با شما و در میان شما نبوده است؟ تا به حال نشانه‌ای از دیوانگی یا جن‌زدگی در او مشاهده کرده‌اید؟ اگر کمی فکر کنید می‌بینید که این‌ها همه تهمت است. او فقط آمده است تا به شما هشدار دهد.

چند روایت در باب تفکر:

۱

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): نَبَّهَ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ وَ جَافَ عَنِ اللَّيْلِ جَنْبَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۴۳۴ البرهان

امام علی (ع): با اندیشه دلتان را بیدار کنید، و شب‌ها از خواب بیدار شوید، و تقوای خداوند که ربّتان است را پیش گیرید .

۲

عَنِ الْحُسَيْنِ الصِّقْلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مِنْ تَفَكُّرٍ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامٍ لَيْلَةٍ قَالَ نَعَمْ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامٍ لَيْلَةٍ قُلْتُ كَيْفَ يَتَفَكَّرُ قَالَ يَمُرُّ بِالْخَرِيبَةِ وَ بِالْدَّارِ فَيَتَفَكَّرُ فَيَقُولُ أَيْنَ سَاكِنُوكَ وَ أَيْنَ بَانُوكَ مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۴۳۴ الزهد/ ۱۵ البرهان

صیقل نقل می‌کند که: از امام صادق (ع) سؤال کردم: «اینکه مردم روایت می‌کنند که یک لحظه فکر از یک شب عبادت تا صبح بهتر است، یعنی چطور فکر می‌کند؟» فرمود: «مثلاً از ویرانه‌ای یا خانه‌ای که عبور می‌کند، توجهی بکند و بگوید: ای ویرانه! ساکنان تو و بانیان تو کجا هستند؟ چرا پاسخ نمی‌گویی».

الصَّادِق (عليه السلام): أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۴۳۴ کافی، ج ۲، ص ۵۵ / البرهان

امام صادق (ع): بهترین عبادت آن است که آدمی همواره در تفکر باشد، و در مخلوقات خدا بیندیشد و قدرت او را دریابد.

الرِّضَا (عليه السلام): لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۴۳۴ کافی، ج ۲، ص ۵۵ / البرهان

امام رضا (ع): عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، بلکه عبادت تفکر در اوامر خداوند و آثار قدرت او می باشد.

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ۱۸۵

آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین و مخلوقات خداوند نمی‌نگرند؟! و در این‌که چه بسا مرگشان نزدیک شده باشد، پس به کدام سخن بعد از آن ایمان می‌آوردند؟ ۱۸۵

هر آن‌چه در عالم است دو وجهه دارد: ملک و ملکوت. به زبان ساده ملک جنبه‌ی قابل رؤیت و ظاهری است؛ و ملکوت جنبه‌ی باطنی و غیر قابل رؤیت. هر موجودی وجهه‌ای الهی دارد که دائماً متوجّه خداوند است، اگرچه خودش از این وجهه ناآگاه باشد. در آیه ۷۵ سوره‌ی انعام آمد: وَكَذَلِكَ نُرِيْ اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُوْنَ مِنَ الْمُوقِنِيْنَ و در سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۳ گفته شد: فَسُبْحٰنَ الَّذِيْ بِيْدهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ. بنابراین هر چیز من جمله آسمان‌ها و زمین ملکوتی دارد. در این آیه خداوند متعال می‌فرماید: می‌خواهید به همین چیزی که با چشمانتان می‌بینید اکتفا کنید؟ نمی‌خواهید اندکی بیشتر بیندیشید؟ احتمال نمی‌دهید که موجودات غیر از آن‌چه می‌بینید باطنی نیز داشته باشند که از آن بی‌خبرید. نظر رؤیت عمیق است. وقتی است که انسان فقط به چشمانش برای دیدن اکتفا نکند؛ مراد دیدن همراه با تعقل عمیق است.

سپس خداوند متعال می‌فرماید شاید زمان زیادی از عمرتان باقی نمانده باشد. اگر بیندیشید که مرگ حتمی است اولاً، و زمانتان تا مرگ اندک است ثانیاً، شاید غیر از امور ظاهری به بطن آن‌ها هم توجّه کنید.

در انتها خداوند عبارتی را بیان می‌کند که بسیار مهم است: فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ. مراد این است که کلامی که بیان کردم، برهانی است و قطعی؛ اگر به آن توجّه نکنید، دیگر به چه کلامی متوجّه خواهید شد، و تکانی خواهید خورد. تحریض آشکاری در این کلام است، که اگر اندکی فکر کنید با این سخن به خود خواهید آمد.

در پایان نکاتی را که همراه با تأمل بیشتری است معروض می‌دارم:

اول: این که خداوند خطاب به همه‌ی انسان‌ها می‌فرماید *أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ*، نشان می‌دهد که انتظارِ نظر کردن عمیق از همه‌ی انسان‌ها می‌رود؛ و مختصّ انبیاء و اولیاء نیست. تحریض آشکاری که در این کریمه آمده است عمومیت آن را می‌رساند.

دوم: در لسان بسیاری ملکوت، عالمی دیگر است. برخی عالم عقل را ملکوت دانسته‌اند. لطیفه‌ای که در کریمه وجود دارد این است که ملکوت را عالمی دیگر معرفی نمی‌کند، بلکه باطن همین عالم است. به همین جهت دعوت به نظر عمیق می‌کند.

سوم: آیات ۷۵ تا ۷۹ سوره‌ی انعام شرح ملکوتی است که به ابراهیم نمایانده شد. دقت در این آیات ما را به فهم معنای ملکوت نزدیک می‌کند. *وَكَذَلِكَ نُرِيْ اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُوْنَ مِنَ الْمُوقِنِيْنَ*، *فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأٰى كَوْكَبًا* *قَالَ هٰذَا رَبِّيْ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْاَفْلٰلِيْنَ*، *فَلَمَّا رَأٰى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هٰذَا رَبِّيْ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَّمْ يَهْدِنِيْ رَبِّيْ لَآكُوْنَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّيْنَ*، *فَلَمَّا رَأٰى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هٰذَا رَبِّيْ هٰذَا اَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ اِنِّيْ بَرِيْءٌ مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ*، *اِنِّيْ وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِيْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ*. سیر فکری ابراهیم در آسمان‌ها و زمین، او را به معنایی عمیق می‌رساند، که نمایاندن ملکوت به او است. او به ستاره، ماه، و خورشید می‌نگرد؛ همه را آفل، محو شدنی، و ناحقی می‌بیند. سپس در آیه‌ی ۷۹ به درک حقیقت می‌رسد. می‌گوید همه‌ی وجودم را متوجّه او ساختم، خدایی که فاطر آسمان‌ها و زمین است. توجّه قلبی‌ام خالص و کامل است، و دیگر از مشرکان نخواهم بود. روشن است که *نُرِيْ اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ*، درک *اِنِّيْ وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِيْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ حَنِيفًا* و *مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ* است. بنابراین ملکوت توجّه کامل باطنی به حقیقت عالم است.

چهارم: مطابق کریمه‌ی ۵۳ سوره‌ی فصلّت که عدل همین آیه در سوره‌ی اعراف است: سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، نظر باید در خود و عالم باشد. عموماً توجه به حقیقت خویش، سهل‌تر از عالم است.

پنجم: باز به قرینه‌ی سوره‌ی فصلّت، آنچه باید یافت شود یَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ است؛ که همان ملکوت است. شرح بیشترش أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ است؛ و راهش وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا. دَقَّتْ بسیار بفرماید.

ششم: بالاجمال آنچه انسان پس از دفع تعلّقات، موهومات، خطورات، و ... می‌یابد، هستی بسیط مطلق است که همه‌ی عالم را دربرگرفته است. هیچ وجهه و قید عدمی در آن راه ندارد.

هفتم: تحریض در این کریمه همین آنی است که در آن زندگی می‌کنیم. هم مقصد است هم راه. نمی‌توان آن را به آینده و خلوتی که پیش خواهد آمد منوط کرد. چرا که: أَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ.

هشتم: شهوداتی که گاه برای سالکین پیش می‌آید ناشی از انس و گاه اقامت در این حال است. توجه به آن، خود توجه به جنبه‌ی ملکی است. نظر عمیق، شهود عقلانی است، نه تصویرسازی‌های نفس. تأمل بفرماید.

نهم: این کلامی است برهانی و قطعی، اگر به آن باور نداشته باشید، بعد آن به چه کلامی باور خواهید داشت؟! این سخن نکته‌ی بسیار مهمی دارد. این که خداوند از سالکین طریقش معرفت و درک حقایق را می‌خواهد. بر خلاف باور عموم که خداوند از انسان‌ها عمل صالح می‌خواهد. ای کاش مبنای فکرمان را قرآن قرار می‌دادیم.

دهم: آیات ۸۲ و ۸۳ سوره یس نیز همان‌طور که عرض شد بر ملکوت نظر دارد؛ از آن‌چه تا کنون گفته شد شرح این آیات نیز روشن خواهد بود. نکات تکمیلی انشاءالله در سوره یس بیان خواهد شد.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

یازدهم: آیات ۸۸ و ۸۹ سوره ی مؤمنون نیز اشاره‌ای به ملکوت دارند: قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ.

مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۝ ۱۸۶

کسی را که خدا گمراه کند هدایت‌کننده‌ای برای او نخواهد بود، آنان را در سرکشی‌شان رها می‌کند تا سرگردان شوند.

۱۸۶

این کریمه جمع‌بندی آیات قبل است. اگر عوض نمی‌شوید بدانید که گمراهید؛ و کسی را که خدا گمراه کند، هیچ چیزی هدایت نخواهد کرد. در گذشته بارها درباره‌ی گمراه کردن خداوند توضیحاتی عرض شد، بنابراین برای جلوگیری از اطاله و ملال مجدداً عرض نمی‌شود.

نهایت کارشان رها شدن است! آن‌ها را در تجاوزشان آزاد می‌گذارد تا هر جا که می‌خواهند بروند؛ معلوم است که نهایتش سرگردانی و حیرانی است. این کریمه بیانی مجدد برای سنت استدراج نیز می‌باشد.

به این جهت که این آیه، پس از آیه‌ای که تحریض بر نظر به ملکوت بود آمده است، نقطه‌ی مقابل آن را نیز بیان می‌کند. گرفتار کردن خویش در دنیا که همان مُلک است، انسان را در سرگردانی عمیقی فرو خواهد برد، که راه برون‌شدی از آن نخواهد بود. مگر این‌که دست از مُلک کشیده و به خدا بازگردد.

آیات ۱۸۷ و ۱۸۸:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا
بَغْتَةً يَسُئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۱۸۷

از تو درباره‌ی قیامت می‌پرسند، که چه زمانی برپا می‌شود؟ بگو: علم آن تنها نزد پروردگارم است. هیچ کس جز او از زمان آن پرده برنمی‌دارد. بر آسمان‌ها و زمین نیز امری سنگین است. جز ناگهانی به سراغتان نمی‌آید. چنان از تو می‌پرسند، که گویا تو بدان آگاهی. بگو: علم آن فقط نزد خداوند است. هرچند که اکثر مردم نمی‌دانند. ۱۸۷

انسان عموماً به اموری که نمی‌داند کنجکاو است؛ و به اموری که می‌داند و برایش فایده دارد بی‌توجه! پیامبر اکرم فرمود:
مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَّثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. دانستن زمان قیامت از همین قبیل است. چه فایده‌ای در دانستن زمان قیامت
برای انسان وجود دارد؟! این کریمه به همین موضوع اشاره دارد. از پیامبر درباره‌ی زمان قیامت سؤال می‌کردند. پیامبر در
پاسخشان می‌فرمود: زمان قیامت را فقط خداوند می‌داند. برای تأکید می‌فرمایند: لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ. فقط خداوند از
زمان آن پرده برمی‌برد.

قیامت کبری برای همه‌ی موجودات امری سنگین است. آسمان‌ها و زمین نیز مثالی از هستی هستند، که قیامت برایشان
ثقیل است. در سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۴۸ آمد: يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

آری قیامت ناگهان رخ می‌دهد؛ یعنی قابل پیش‌بینی نیست. باز هم تأکیدی است بر انحصار علم نزد خداوند متعال.
در پایان کریمه چهارمین تأکید بیان می‌گردد: يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا
يَعْلَمُونَ. می‌فرماید چنان از تو درباره‌ی زمان قیامت پرسش می‌کنند که گویا تو بدان آگاهی! اما علم به آن فقط نزد
خداوند است. ظاهر بیان چنین است که پیامبر هم زمان وقوع قیامت را نمی‌داند. وقتی او نداند هیچ خلقی نخواهد
دانست.

لغتی در کریمه آمده است که جای تأمل دارد: حقیّ. مرحوم مصطفوی دقت شایسته‌ای در معنای واژه دارند؛ ایشان در کتاب شریف التحقيق می‌گوید: أن الأصل الواحد فی هذه المادّة: هو ترك العلائق و طرح الحجب و ظهور الخصوصیّة و الخلوّص و الصفاء.

از ظاهر کلام که بگذریم، کریمه نمی‌گوید پیامبر به زمان قیامت علم ندارد، بلکه می‌گوید طوری از تو سؤال می‌کنند که گویا تو باید بدان آگاه باشی. با گرفتن مفهوم مخالف در این فقره، همان‌طور که عرض شد، گفته‌اند کلام در ظاهر نشان می‌دهد که پیامبر نیز علم به زمان قیامت ندارد. در حالی که آیه فقط ذمّ پرسش اولاً، و انحصار علم به خداوند درباره‌ی قیامت را می‌رساند ثانیاً. آیه درباره‌ی این که پیامبر مدرک به علم الهی هست یا نه، ساکت است. در آیه‌ی بعدی توضیح بیشتری عرض خواهد شد.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۱۸۸

بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آن که خداوند بخواهد. اگر به غیب علم داشتم، برای خود خیر بسیاری جمع می‌کردم، و هیچ بدی به من نمی‌رسید. من جز بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده برای مؤمنین نیستم. ۱۸۸

این کریمه حالی را در پیامبر شرح می‌دهد که بسیار اعجاب‌آور است. وقتی خداوند به پیامبر می‌فرماید بگو من این چنینم، یعنی حالِ پیامبر در ادامه بیان خواهد شد. پیامبر محبوب خدا است، دلیل خلقت ماسوی است؛ اما در پیشگاه او خود را فقیر محض می‌بیند. می‌فرماید مالک هیچ سود و زیانی نیستم؛ یعنی همه چیزم به دست او است. اسباب سود و زیان هم در اختیار من نیست. او هر آنچه بخواهد برایم رقم می‌زند. پیامبر اکرم علم را هم از خود نفی می‌کند. می‌فرماید اگر من به غیب آگاه بودم، اسباب خیر را می‌شناختم، پس خیرات بسیاری را برای خود فراهم می‌کردم. و اسباب شرّ را نیز می‌شناختم، پس مانع رسیدن بدی‌ها به خود می‌شدم. یا للعجب از این حال! می‌فرماید من هیچ از غیب

نمی‌دانم! هرچه قرب به خداوند بیشتر، احساس فقر و بیچارگی نیز بیشتر. این سخنان از باب تواضع نیست. تواضع در واقع بازیگری است. چیزی در خود می‌بیند، اما تلاش می‌کند که به آن مباحثات نکند. سخن پیامبر حال حقیقی باطنی او است. حقاً در خود هیچ نمی‌بیند.

حال به سخنی از امیرمؤمنان در خطبه‌ی ۱۸۹ نهج‌البلاغه دقت کنیم:

أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلَا تَأْتِي بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ، قَبْلَ أَنْ تَشْغَرَ بِرِجْلَيْهَا فَتَنْتَهَ تَطَأُ فِي خِطَامِهَا وَ تَذْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا.

ترجمه آقای دشتی: ای مردم پیش از آن که مرا نیابید، آنچه می‌خواهید از من بپرسید، که من راه‌های آسمان را بهتر از راه‌های زمین می‌شناسم، بپرسید قبل از آن که فتنه‌ها چنان شتری بی‌صاحب حرکت کند، و مهار خود را پایمال نماید، و مردم را بکوبد و بیازارد، و عقل‌ها را سرگردان کند.

جمع این دو کلام چنین است که پیامبر خود را فانی مطلق می‌بیند، هر آنچه می‌داند را علم الهی می‌داند نه خود. بنابراین علم را حقاً از خود نفی می‌کند. اگر می‌داند، به دانستن او مدرک است. دقت بفرمایید.

با این شرح، نکته‌ی آیه‌ی قبل نیز روشن خواهد شد. پیامبر خود عالم به زمان قیامت نیست، همان‌طور که خود را عالم به امور ساده‌تر از آن نیز نمی‌داند؛ اما چون خداوند عالم است، او نیز مدرک علم الهی است. پس اساس این پرسش که پیامبر می‌داند یا نه بی‌معنا است. وقتی خدا می‌داند، پیامبر هم می‌داند.

در ادامه پیامبر می‌فرماید: إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ من فقط انذاردهنده و بشارت‌دهنده هستم، همین! پدر و مادرم فدایت یا نبی الله.

عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الْإِمَامِ أَيْ يَعْلَمُ الْغَيْبَ قَالَ لَا وَلَكِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّيْءَ عَلَّمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۴۳۸ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۱۵

عمار ساباطی گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: «آیا امام غیب می‌داند؟» فرمود: «نه، ولی هرگاه بخواهد چیزی را بداند خدا آن را به او می‌آموزد».

دقت کنیم مطلبی که در این روایت و روایات مانند آن بیان شده است، همان توضیحی است که در سطور فوق عرض کردیم.

آیات ۱۸۹ تا ۱۹۸:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۱۸۹

او کسی است که شما را از جانی واحد آفرید، و همسرش را نیز از او قرار داد تا در کنارش آرامش یابد. پس هنگامی که با او درآمیخت باری سبک برگرفت، مدتی با آن گذراند؛ چون گرانبار شد، خدا را که ربّشان بود خواندند: اگر به ما فرزندی صالح ببخشایی، بی‌گمان از شکرگزاران خواهیم بود. ۱۸۹

خلقت همه‌ی انسان‌ها از آدم و حوا است. همه از یکی خلق شدند. حوا را نیز از آدم قرار دادیم. مراد از جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا این است که حوا از جنس آدم است. نه چنان‌که برخی قائل شده‌اند که حوا از آدم خلق شده است! بودن آدم و حوا در کنار هم برای این بود که آرامش یابند. مهم‌ترین دلیل ازدواج و کنار هم قرار گرفتن زن و مرد نیز همین است. ((سکن)) به معنای جایی است که انسان در آن آرامش و آسایش دارد. مسکن نیز به همین جهت گفته شده است. محلی است که افراد پس از شلوغی روز در آن آرامش پیدا می‌کنند. دَقَّتْ بفرماید این آیات ۱۴۰۰ سال پیش نازل شده است، و خداوند در این آیات هدف از کنار هم قرار گرفتن آدم و حوا را انس و آرامش کنار هم بیان می‌فرماید. هدفی که اکنون با این همه رشد فکری و فرهنگی جوامع نیز هنوز وجدانی نشده است. اگر کنار هم قرارگرفتن زن و مرد با هدف انس و آسایش نباشد، هیچ ثمری ندارد؛ و به مرور موجب جدایی ظاهری و قلبی از هم خواهد شد.

ابتدای کریمه روشن است که عرض شد. سپس خداوند متعال مطلبی را درباره‌ی بچه‌دار شدن بیان می‌کند. با توجه به عمومیتی که در مطلب فوق هست نمی‌تواند اختصاص به آدم و حوا داشته باشد، بلکه داستان همه‌ی ما است. در ابتدای بارداری آن‌قدر بار سبک است که معمولاً فهمیده نمی‌شود. پس از گذشت مدتی بار سنگین‌تر شده و فهمیده می‌شود. در آن حال هر دو مضطرب گشته و خدا را می‌خوانند. از خدا می‌خواهند که فرزندی سالم و صالح روزیشان کند. که اگر چنین شود حتماً شاکر خواهند بود.

فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۱۹۰

ولی هنگامی که به آن دو فرزندی صالح بخشید، در عطای خداوند شریکانی قرار دادند. خداوند از شرک‌ورزی آنان مبرا است. ۱۹۰

خداوند متعال فرزندی صالح و سالم روزیشان می‌کند؛ اما انسان ناسپاس در این عطا شریکانی را قرار می‌دهد. شریکانی مانند دقت‌های پدر و مادر در دوران بارداری، تغذیه‌ی مناسب، آزمایش‌های منظم، پزشک خوب، بیمارستان مجهز و ... این روش زندگی عموم انسان‌ها است؛ وقتی در تنگنا قرار می‌گیرند خدا را می‌خوانند، و وقتی از گرفتاری درآمدند خدا را فراموش کرده، یا شریکانی برای او قرار می‌دهند. البته ممکن است به زبان نیاورند، اما در قلبشان عوامل مؤثر بسیاری را غیر از خداوند می‌بینند.

در سوره‌ی عنکبوت، آیات ۶۴ و ۶۵ این سیر انسان به طور جامع بیان شده است: وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ.

باری خداوند متعال از شرک آنان بری است: فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ۱۹۱

آیا چیزهایی را شریک او می‌دانند که نمی‌توانند هیچ چیز خلق کنند؟ درحالی که خودشان مخلوقند! ۱۹۱

وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ ۱۹۲

نه می‌توانند آن‌ها را یاری کنند، و نه حتی به خودشان کمک کنند. ۱۹۲

این دو آیه گرفتن تقریری است از کسانی که برای خداوند شریک قرار می‌دهند. خداوند می‌فرماید: کسانی را شریک او قرار می‌دهید که خود مخلوق او هستند؟! و هیچ چیز را نمی‌توانند بیافرینند! اینان از یاری به خود نیز ناتوانند، چه برسد به کمک کردن دیگران!

خداوند خود را خالق مطلق عالم می‌داند؛ همان‌طور که در آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی انعام فرمود: ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ. هر آن‌چه در هستی است خَلَقَ او است. پس موجود دیگری نمی‌تواند خالق در هستی باشد. حال انسان جاهل، مخلوق را در کنار خالق قرار می‌دهد! و از او یاری می‌خواهد!

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ ۱۹۳

اگر آن‌ها را دعوت به هدایت کنید، از شما پیروی نخواهند کرد. چه آنان را بخوانید و چه رهایشان کنید، برایشان یکسان است. ۱۹۳

این کریمه متبادر در بت‌هایی است که مورد پرستش بودند. بنابراین معنای ابتدایی آیات گذشته نیز بت‌ها می‌باشند. اما با تعمیم در تطبیق، می‌تواند به همه‌ی آن‌چه انسان شریک خداوند قرار می‌دهد اطلاق شود.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادُ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۱۹۴

آن‌هایی که به جای خدا می‌خوانید بندگان را چون شما نیستند. حال آنان را بخوانید، اگر راست می‌گویید پاسخ شما را خواهند داد. ۱۹۴

تحدی است که خداوند متعال نسبت به شریکان ادعایی مشرکین دارد. همان‌طور که آن‌ها مخلوقند، بندگان خدا نیز هستند. اگر گمان می‌کنید که توان پاسخ‌گویی به شما دارند آن‌ها را بخوانید!

أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنْظَرُونَ ۱۹۵

آیا پاهایی دارند که با آن راه بروند، یا دستانی که با آن چیزی را بگیرند، یا چشمانی که با آن ببینند، یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؛ بگو: شریکانتان را بخوانید، و بر علیه من تدبیر کنید، و مرا مهلت ندهید! ۱۹۵

آری آن‌ها نمی‌توانند پاسخ شما را بدهند! شرحی است بر ناتوانی مطلق شریکان ادعایی! معنای آیه روان و روشن است.

إِنَّ وَلِيََّ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ۱۹۶

آری ولی من خدایی است که قرآن را نازل کرد، هم او است که ولی صالحان است. ۱۹۶

این وضعیت شریکانی است که برای خود قرار داده‌اید! اما من خدایی دارم که ولی من است، همه‌ی شئون وجودی من در اختیار او است. او است که قرآن را نازل کرده‌است. او عهده‌دار تمامی امور صالحان است. آیه‌ای بسیار دلنشین در میانه‌ی آیاتی است که به رد ادعای مشرکین پرداخته است.

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُ عَنْكُمْ فَتَبْخَتُونَ أُنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ۱۹۷

و آن کسانی را که به جای خدا می خوانید نه می توانند شما را یاری رسانند، و نه به خودشان کمک کنند. ۱۹۷

تکرار معنایی آیه ی ۱۹۲ است: وَلَا يَسْتَجِيبُ عَنْهُمْ نَصْرًا وَلَا أُنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ.

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ۱۹۸

اگر آن ها را دعوت به هدایت کنید نمی شنوند؛ آن ها را می بینی که به تو چشم دوخته اند در حالی که گویی نمی بینند.

۱۹۸

این کریمه هم تکرار معنای مذکور در آیه ی ۱۹۳ است: وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ.

تعبیر زیبایی در کریمه آمده است: آن ها به تو نگاه می کنند، اما گویا نمی بینند!

این آیات بیانی روان و دقیق در وصف معبودین دروغین است. آن قدر استوار و قاطع است که نیازمند هیچ شرحی

نمی باشد. عرض شد که متبادر ابتدایی در مصداق آن بت ها هستند، اما قابل تعمیم بر تمامی معبودهایی است که انسان

در طول زندگی اختیار می کند.

آیات ۱۹۹ تا انتهای سوره:

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ۱۹۹

عفو را پیشه کن، و به نیکی فرمان ده، و از جاهلان روی گردان. ۱۹۹

در این آیه خداوند متعال به پیامبر اولاً، و هر آن کس که این آیات را می شنود ثانیاً، سه توصیه می کند:

۱. خُذِ الْعَفْوَ: عرض شد که عفو به معنای پوشاندن است. عفو را اخذ کن، یعنی همواره چنین باش. همواره عیوب مردم را بپوشان. پوشاندن غیر از بخشش است. بخشیدن وقتی است که انسان عیب را می بیند و از آن می گذرد. اما پوشاندن وقتی است که اصلاً عیب را نمی بیند، رویش پرده ای می اندازد. نتیجه ی بخشش این است که همواره در جان انسان اثر آن رنجش و بدی باقی می ماند. اما اثر عفو این است که آن بدی به کلی فراموش شده، و هیچ اثری در جان انسان از آن باقی نمی ماند.

۲. أْمُرْ بِالْعُرْفِ: عرف اموری است که نزد مردم شناخته شده ی به خوبی است. مشهور بودن به خوبی دو منشأ می تواند داشته باشد: اول امور اجتماعی پسندیده، و دوم امور فطری روشن. امور اجتماعی نیاز به امر پیامبر ندارد، چرا که مردم خود آن را رعایت می کنند، و جایگاه پیامبر امور جاری اجتماعی نیست. پس مراد از عرف امور فطری است. مراد از امور فطری، امور روشنی است که همگان بر خوبی آن آگاهند، گرچه ممکن است به آن توجه نداشته باشند، یا مراعات نکنند. بنابراین مراد اموری نیست که امروزه تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر محل نزاع در جامعه است. عصاره ی این دو توصیه مرنج و مرنجان است. مرنج خُذِ الْعَفْوَ است، و مرنجان أْمُرْ بِالْعُرْفِ نقل جالبی از مرحوم نخودکی شده است که بیانش می کنم:

آخوند ملاعلی همدانی که از علمای طراز اول همدان بود، روزی در مشهد خدمت حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی رسید و از ایشان تقاضای موعظه کرد. حاج شیخ حسنعلی در جواب می گوید: «مرنج و مرنجان».

مرحوم آخوند ملاعلی همدانی می گوید: خب «مرنجان» راحت است، ما کاری می کنیم که خودمان را بسازیم و کسی را از خود ناراحت نکنیم، اهانت به کسی نمی کنیم، غیبت کسی را نمی کنیم و این را می شود انجام داد، اما «مرنج» را چه کار کنیم؟ کسی به ما بدی می کند، غیبتمان را می کند، پولمان را می خورد، قهراً انسان رنجش پیدا می کند. می شود چنین چیزی که انسان نرنجد؟

فرمودند: «بله»

گفت: «چطور؟»

فرمود: «خودت را کسی ندان»، عیب کار ما همین جا است. ما خودمان را کسی می دانیم. به ثروتمان، به علممان، به ریاستمان، به هر چیزی می بالیم. لذا هیچ کس جرئت ندارد به ما تو بگوید. بر مال و جمال خویشتن غره مشو. کان را به شبی برند و آن را به تبی

۳. أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ: دوری کردن از اهل غفلت و جهل بارها در قرآن مطرح شده است. یکی از بارزترین آن ها در سوره ی آل عمران، آیه ی ۲۸ آمده است: لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءَ وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ. معاشرت با جاهل و غافل در طولانی مدت انسان را شبیه همنشینانش می کند. یعنی هم جاهل می شود، و هم غافل! در این امر جای کوچک ترین شکی نیست. دلیل آن تجربه ای است که همه ی ما در طول زندگی بارها مشاهده کرده ایم. در این کریمه خداوند نمی فرماید فقط انس نداشته باش، بلکه می فرماید از آن ها اعراض کن؛ دوری کن. یعنی حتی لحظه ای با آن ها منشین. و به عبارت دقیق تر از آن ها فرار کن! انسان در ابتدا متوجه اثر عمیقی که از این مؤانست در جانش حاصل می شود نیست، اما زمانی که بگذرد خواهد دید که کاملاً شبیه همنشینانش شده است. خداوند متعال در سوره ی آل عمران هشدار جدی می دهد: يُحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ. آشکارا معلوم است که تا چه اندازه در جان انسان اثر می گذارد، و او را از مسیر الهی دور می کند.

این آیه در عین اختصار حاوی سه توصیه ی بسیار مهم است. روشن است که مخاطب آیه فقط پیامبر اکرم نیست. پیامبر این خصوصیات را دارد، همان طور که در نقل ها فراوان دیده می شود. مخاطب این آیه همه ی ما هستیم.

الْحَارِثُ بْنُ الدَّلْهَاتِ مَوْلَى الرُّضَا (عليه السلام) قَالَ: سَمِعْتُ الرُّضَا (عليه السلام) يَقُولُ لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ فَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ فَكَتْمَانُ سِرِّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ وَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله) فَمُدَارَاةُ النَّاسِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهِ (صلى الله عليه وآله) بِمُدَارَاةِ النَّاسِ فَقَالَ خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالصَّبْرُ فِي الْبِأَسَاءِ وَ الضَّرَاءِ.

الكافي، ج ۲، ص ۲۴۱ / بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۶۸ / إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۳۵ / الخصال، ج ۱، ص ۸۲

حارث بن دلهاث گوید: از امام رضا (ع) شنیدم که فرمود: «مؤمن به درجه‌ی کمال ایمان نمی‌رسد مگر این‌که در او سه خصلت باشد: یک سنت از پروردگارش، و یکی از پیامبر، و دیگری از امامش. اما سنتی که از خدا باید داشته باشد کتمان سرّ و راز پوشیدن است؛ خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: دانای غیب او است و هیچ‌کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد مگر رسولانی که آنان را برگزیده است. (جن/۲۷) سنت از پیامبر مدارا کردن با مردم است. خداوند فرموده است: خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ؛ اما سنت از امام، شکیبایی در گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها است».

وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۚ ۲۰۰

و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید به خدا پناه ببر، که او شنوایی دانا است. ۲۰۰

نزغ:

مقایس: کلمه تدلّ علی إفساد بین إثنين.

التحقیق: هو إلقاء شرّ و فساد فی القلب، بوسيلة وسوسة أو کلام أو عمل.

وساوس شیطان در طول زندگی دائماً به انسان می‌رسد. راه چاره و رهایی از وساوس شیطان فقط پناه بردن به خداوند است. مکان القاء وساوس قلب است نه گوش. چرا که اگر گوش بود شنیده می‌شد. به همین جهت قابل فهم برای انسان نیست. گاه انسان متوجّه ظهورات آن می‌شود. برای مثال نسبت به کسی بدبین می‌شود، خشمگین می‌شود، میل شدیدی به معصیتی پیدا می‌کند و مانند آن.

پایان‌بندی کریمه باید با توجّه به صدر آیه معنا شود. دو صفت برای خداوند آورده می‌شود. او سمیع است؛ پس وساوس شیطان را که انسان نمی‌شنود، می‌شنود و می‌شناسد. او علیم است؛ پس به حال قلب انسان آگاه است. بنابراین تنها چاره‌ی انسان که درکی از وسوسه‌های شیطان ندارد پناه بردن به خداوند است.

استعاده عامّ و خاصّ است. عامّ فارغ از وساوس شیطان است. حالی است که انسان دائماً باید داشته باشد. خاصّ وقتی است که انسان ظهوراتی را که عرض شد در جان خود مشاهده می‌کند. در آن حال به طور خاصّ باید به خدا پناه ببرد.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ٢٠١

اهل تقوا چون وسوسه‌ای از شیطان به آنان رسد، یاد خدا می‌کنند، آن‌گاه بینا می‌شوند. ۲۰۱

این آیه تعلیل و تکمله‌ی آیه‌ی قبل است. آنان که در مقابل وساوس شیطان به خدا پناه می‌برند اهل تقوا هستند. روش شیاطین در القاء وسوسه نیز در این آیه بیان شده است. شیاطین در حول قبل انسان دائماً مشغول طواف هستند، تا لحظه‌ای را بیابند، و بتوانند وسوسه‌ی خود را به قلب او القاء کنند. نحوه‌ی مقابله با شیطان یاد کردن خدا است. استعاذه اخصّ از یاد است. به محض این‌که ظهورات وساوس را در قلب خود می‌یابند، یاد خدا می‌افتند. خدایی که ربّ و مالک ایشان است. وقتی او را یاد کردند، به او پناهنده می‌شوند. دقّت کنیم که صرف یاد خداوند، پناه بردن به او است. در آن هنگام است که قلبشان بینا می‌گردد و از وسوسه‌ی شیاطین ایمن می‌شوند.

فقط اهل تقوا می‌توانند چنین کنند. چرا که پیش از آن همواره مراعات درک حضور خداوند را تمرین کرده‌اند. پس در ابتلائات نیز یاد خدا را فراموش نمی‌کنند. کسی که یاد را وجدانی نکرده است، در دشواری‌ها هم نخواهد توانست او را یاد کند.

وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ٢٠٢

و برادرانشان آنان را به گمراهی می‌کشاند، و در این کار کوتاهی نمی‌کنند. ۲۰۲

در مقابل اهل تقوا مشرکین هستند، که گرفتار وساوس شیاطین می‌شوند. در کریمه شیاطین را برادران مشرکین نامیده است. همان‌طور که در آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی اسراء آمد: إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا. آری شیاطین دست از آن‌ها برنخواهند داشت؛ و تا گمراهی و ضلالت آن‌ها را می‌کشاند.

وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٢٠٣

و هرگاه برایشان آیه‌ای نیامد، گویند: چرا آیه‌ای نساختی؟! بگو: من تنها آنچه از جانب خدایم وحی شود را پیروی می‌کنم. این بینش‌هایی از پروردگارتان است، و هدایت و رحمت برای مؤمنین است. ۲۰۳

این‌ها که باور حقیقی ندارند، دنبال بهانه‌ای می‌گردند تا بر پیامبر طعنه بزنند. به محض این‌که در انزال وحی تأخیر پیش می‌آید، به پیامبر می‌گویند: مگر آیات را از پیش جمع و آماده نکرده‌ای؟! معلوم است که کلام آن‌ها برای تحقیر و تمسخر است. پیامبر به سخن گزاف آن‌ها پاسخ نمی‌دهد؛ بلکه نقش خود را در وحی تبیین می‌فرماید. می‌فرماید: من تنها از آنچه خداوند وحی کرده است پیروی می‌کنم؛ و هر زمان که آیه‌ای نازل شود آن را برای شما می‌خوانم. مفهوم این جمله این است که قرآن ساخته‌ی من نیست، تا هر زمان که خودم اراده کنم آن را بخوانم.

بدانید که قرآن بصیرتی از جانب خداوند است که برای شما نازل می‌شود. این قرآن خود هادی و رحمت الهی است. البته که این اوصاف را جز مؤمنان حقیقی درک نمی‌کنند.

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۲۰۴

و چون قرآن خوانده شود به آن گوش فرا دهید و خاموش باشید، باشد که شامل رحمت الهی شوید. ۲۰۴

حال که فهمیدید قرآن بصیرت، هدایت، و رحمت است؛ پس وقتی قرآن خوانده می شود سکوت کنید، تا بتوانید به آن گوش دهید.

أَنْصِتُوا ذو مراتب است. از سکوت زبانی آغاز، و تا سکوت قلبی و باطنی پیش می رود. شنیدن قرآن نیز ذو مراتب است. ابتدا شنیدن الفاظ قرآن است که متناسب با سکوت زبانی است. نهایتش اندکاک در کلام خداوند است، که درک وحدت متکلم و کلام می باشد. این شنوایی یا همان درک تام، متناسب با سکوت قلبی است. دقت بفرمایید. اگر قرآن را شنیدید امید بسیار است که شامل رحمت الهی شوید.

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ۲۰۵

و پروردگارت را در جانت با تضرع و خشیت یاد کن، بدون آوای بلند در هر صبح و شام؛ و از غافلان مباش. ۲۰۵

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ ۲۰۶

آنان که نزد پروردگارت هستند از عبادت او تکبر نمی ورزند، او را تسبیح می کنند و برای او به خاک می افتند. ۲۰۶

این دو کریمه که سوره ای اعراف با آن خاتمه پیدا می کند، در بیان اقسام ذکر، و ذکر مورد سفارش خداوند متعال است. خداوند ذکر را به *فِي نَفْسِكَ* و *الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ* تقسیم می کند. و ذکر *فِي نَفْسِكَ* را با دو صفت سفارش می کند: *تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً*.

جَهْرٍ مِنَ الْقَوْلِ یعنی صدایی که شنیده شود. در مقابل آن می تواند ذکر آرام بدون این که شنیده شود باشد. اما در آیه آمده است: *فِي نَفْسِكَ*. بنابراین اولاً بدون آوای بلند باشد، و ثانیاً در *جان* باشد. *فِي نَفْسِكَ* را معنا کردیم در جان، مراد همان

توجه قلبی است. عرفا به آن ذکر قلبی یا خفی می‌گویند. بهتر است که درگیر اسامی نشویم، مراد روشن است، خداوند می‌فرماید جانت را متوجه من کن! ذکر تا لفظی است، اثر چندانی در وجود انسان ندارد. البته نمی‌توان منکر مطلق اثر آن شد. ذکر اگر صرفاً لقلقه‌ی زبان بدون توجه نباشد، برای رسیدن به توجه باطنی قطعاً مؤثر است. در دعای کمیل چنین آمده است: *وَاجْعَلْ لِّسَانِي بِذِكْرِكَ لَهْجًا، وَ قَلْبِي بِحُبِّكَ مُتِّيمًا*. اما ذکر که عموماً برای تعبّد و تشرّع گفته می‌شود، و فقط لقلقه‌ی زبان است، هیچ اثری ندارد. یعنی حداقل اثر برای ذکر هنگامی است که الفاظ گفته شود و توجه به خداوند نیز موجود باشد. دقت کنیم که در *فِي نَفْسِكَ* دریایی عمیق نهفته است، هرچه بیشتر فرو رویم گوهرهای ناب بیشتری عاید خواهد شد.

همان طور که عرض شد دو وصف نیز در آیه برای ذکر بیان شده است: *تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً*. تضرّع حال بیچارگی و فقر است. وقتی است که شدّت احتیاج و وجد درونی به غایت برسد. گاه خود را با اشک‌های طولانی نشان می‌دهد، و گاه نه. در دعای کمیل آمد: *ارْحَمْ مَنْ رَأْسُ مَالِهِ الرَّجَاءُ، وَ سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ*.

خیفه ترس نیست، بهترین معادل برای آن خشیت است. وقتی است که انسان عظمت خداوند را به قدر سعه‌ی وجودش درک می‌کند، و در برابر آن عظمت خود را ذره‌ای بیش نمی‌بیند. حال رقت و کوچکی در وجودش تبدیل به خشیت می‌شود، که گاه نمودش خوف است. باز در دعای کمیل گفته شد: *هَبْ لِي الْجِدَّ فِي خَشْيَتِكَ، وَالدَّوَامَ فِي الْاِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ*.

در ادامه‌ی آیه دو ظرف زمانی برای ذکر بیان می‌گردد: *بِالْغَدُوِّ وَ الْأَصَالِ*. صبح و شام. دقت در آیات و روایات، صبح را به پیش از طلوع، و شام را به پیش از غروب متبادر می‌کند. روشن است که این دو ظرف برای ذکر لفظی است. یعنی انسان مبتدی در سلوک که می‌خواهد راه ذکر را طی کند، از این دو زمان استفاده کند، که فواید بسیاری مطابق روایات در آن نهفته است. به عبارت دیگر اگر در دیگر زمان‌ها دچار غفلت است، در این دو زمان به هیچ وجه غافل نباشد، و یاد خدا کند. به تدریج زمان و عمق ذکر را افزایش دهد تا به فضل خدا به ذکر *فِي نَفْسِكَ* نائل آید. ذکر باطنی زمان‌بردار نیست.

در پایان آیه خداوند متعال می‌فرماید: وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ. جمع‌بندی این مطالب عمیق و فوق‌العاده که در کوتاه‌ترین عبارات بیان گردید، این است که هیچ‌گاه از غافلان مباش.

- آیه‌ی پایانی سوره‌ی اعراف بسیار عمیق و دقیق است. آنان که نزد خداوند هستند (إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ) سه وصف دارند:
۱. لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ: تکبر در ایشان از میان رفته است. اوج بندگی وقتی است که خودیت در میان نباشد.
 ۲. يُسَبِّحُونَهُ: حقیقت تسبیح پاک دانستن مطلق خداوند است. منزّه دانستن او از هرگونه عیب و نقص است. بنابراین تسبیح مقدمه‌ی مقام حمد است. وقتی او منزّه تام است، هر حسن و خوبی از آن او است.
 ۳. لَهُ يَسْجُدُونَ: سجده خشیت حقیقی در برابر عظمت خداوند می‌باشد. وقتی انسان خودیت نداشت اولاً، او را پاک مطلق دانست ثانیاً، در برابر او به سجده می‌افتد. بنابراین سجده همان فنا است.
- با توضیحی که عرض شد می‌توان گفت که این سه وصف مترتب بر یکدیگر است.

مرحوم علامه‌ی طباطبایی در تفسیر شریف المیزان مطالب دقیقی ذیل این آیه دارند که نقل می‌شود:

قوله: « لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ » فيه أمور ثلاثة يتصف بها الذكر النفسي كما يتصف بها الذكر القولي فإن للنفس أن تتصف بحال عدم الاستكبار، وبحال تنزيهه تعالى، وبحال السجدة وكمال الخشوع له كما يتصف بها الذكر القولي ويعنون بها العمل الخارجي، فليس التسبيح والسجود مما يختص بالأعضاء من لسان وغيره كما يدل عليه قوله: « وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ »: إسرء: ٤٤، وقوله: « وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ »: الرحمن: ٦، وقوله: « وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ »: النحل: ٤٩.

و ما في الآية من توصيف القوم بعدم الاستكبار والتسبيح والسجود أخف وأهون مما يشتمل عليه قوله تعالى: « وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ »: الأنبياء: ٢٠ وقوله: « فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ »: حم السجدة: ٣٨ فإن هذه الآيات ظاهراً الاستمرار الذي لا يتخلله عدم، ولا يتوسطه مناف، والآية التي نبحت عنها لم يأمر إلا بما لا تثبت معه الغفلة في النفس كما عرفت.

فهذه الآية تأمر بمرتبة من الذكر هي دون ما تتضمنه آيات سورتي الأنبياء و حم السجدة و الله العالم.

چند ماهی مهمان سورہی اعراف بودم، ہر لحظہ در برابر عظمت کلام خداوند ہیچ تر می شوم. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد، و الحمد لله ربّ العالمین.

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره جن

فضیلت قرائت سوره

الصَّادِق (علیه السلام): مَنْ أَكْثَرَ قِرَاءَةَ قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ لَمْ يُصِبْهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا شَيْءٌ مِنْ أَعْيُنِ الْجِنِّ وَلَا نَفْسِهِمْ وَلَا سِحْرِهِمْ وَلَا مِنْ كَيْدِهِمْ وَكَانَ مَعَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) فَيَقُولُ يَا رَبِّ لَا أُرِيدُ بِهِ بَدَلًا وَلَا أُرِيدُ أَنْ أَبْغِيَ عَنْهُ حَوْلًا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۷۸ ثواب الأعمال، ص ۱۲۰

امام صادق (علیه السلام): هر کس سوره ی قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ را زیاد بخواند، در زندگی از شرّ چشم اجنه و سحر و جادو و مکر و حيله ی آنها در امان خواهد بود، و همراه محمد (صلى الله عليه وآله) خواهد بود و می گوید: «خداوند! جانشینی برای محمد (صلى الله عليه وآله) نمی خواهم و از کنار او هیچ جایی نمی روم».

الصَّادِق (عليه السلام): قِرَاءَتُهَا تُهَرِّبُ الْجَانَّ مِنَ الْمَوْضِعِ وَمَنْ قَرَأَهَا وَهُوَ قَاصِدٌ إِلَى سُلْطَانٍ جَائِرٍ أَمِنَ مِنْهُ وَمَنْ قَرَأَهَا وَهُوَ مُغْلَغْلٌ (مَغْلُولٌ) سَهَّلَ اللَّهُ عَلَيْهِ خُرُوجَهُ وَمَنْ أَدَمَّنَ فِي قِرَاءَتِهَا وَهُوَ فِي ضَيْقٍ فَتَحَ اللَّهُ لَهُ بَابَ الْفَرَجِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۷۸

امام صادق (علیه السلام): خواندن این سوره، اجنه را از آن محل دور می سازد و هرکس قصد رفتن نزد پادشاه ظالمی را داشته باشد و این سوره را بخواند، از شر آن پادشاه ظالم در امان خواهد ماند. هرکس که در بند و اسیر باشد و این سوره را بخواند، خداوند تبارک و تعالی، آزاد شدن وی از بند را آسان می کند. هرکس به خواندن این سوره عادت کند و به خواندن آن مداومت نشان دهد، اگر در تنگنا قرار گیرد، به خواست خداوند متعال، در کار او فرج و گشایش حاصل می شود.

آيات ١ تا ١٧:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ١

بگو به من وحی شده که گروهی از جنیان (قرآن) را شنیدند. سپس گفتند: ما قرآنی بس شگفت شنیدیم. ١

جن:

مقایس: أصل واحد و هو السَّتر و التَّستر، فالجَنَّة ما يصير اليه المسلمون في الآخرة، و هو ثواب مستور عنهم اليوم. و الجنّ

سمّوا بذلك لأنّهم متسترون عن أعين الناس: إنّهم يراكم هو و قبيله من حيث لاترونهم.

التحقيق: هو التغطية و المواراة. در قرآن آمد: فلما جنّ عليه الليل رأى كوكباً.

جن

١٤٦

وَأَمَّا الْجِنِّ: فهو مخلوق في مقابل الإنس، أي من كان غير مأنوس مع أفراد الإنسان، ومتوارياً عن أنظارهم ومُعْطًى عنهم، وهم مكلفون وذوو عقول، موحدون وكافرون، وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، فقالوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرَكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا، وَأَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ، وَأَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ، وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وكذلك جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنَّ - ١١٢ / ٦.

ومبدأ تكوّن الجنّ من النار، كما أنّ مبدأ تكوّن الإنس من التراب، فإنّ التراب يكون طيناً وصلصالاً وحمّاً، كما أنّ النار يتفرّع منها التوقّد والحرارة والنور والإضاءة.

فإنّ التّار هي جهة الحرارة الحاصلة من شدّة التحرك في الأجزاء، والنور هو جهة الاضاءة الحاصلة من الحرارة، ففي النار نور وإضاءة ولطافة وجريان ونفوذ وقوّة، وإذا سكنت تلك الحرارة والقوّة: فهو التراب وما يتفرّع منه. فمادّة النار بلطافتها هي المناسبة والمقتضية لأن تكون مغطّاة ومتوارية، بخلاف مادّة التراب المقتضية للسكون والمحدوديّة والمجويّية والغلظة والكثافة.

وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ - ٢٧ / ١٥

وَخَلَقَ الْجَانَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ - ١٥ / ٥٥

والجانّ فاعل من الجنون، وهو من كان متوارياً ومُعْطًى ويطلق على الواحد النوعي من الجنّ، كالناطق والعاقل، والجنّ يطلق على عموم الجانّ ونوعه، فالجانّ يستعمل في مقابل الإنسان والإنس، والجنّ يستعمل في مقابل الإنس فقط.

۱۷ آیه‌ی ابتدایی سوره، همان‌طور که از نام سوره روشن است، درباره‌ی جنیان می‌باشد. در بین متونی که در خصوص طایفه‌ی جنیان موجود است، کلام مرحوم علامه‌ی طباطبائی در تفسیر شریف المیزان امتیاز دارد. اولاً کلام ایشان بسیار مختصر است؛ ثانیاً مبتنی بر آیات قرآن است؛ و ثالثاً فاقد خیالات و اوهام رایج برخی از متون است. به همین جهت در ابتدای سوره کلام ایشان را نقل می‌کنیم:

کلام فی الجن

الجن نوع من الخلق مستورون من حواسنا يصدق القرآن الكريم بوجودهم (۱). از دیدگان ما مستورند) و يذكر أنهم بنوعهم مخلوقون قبل نوع الإنسان (۲). پیش از انسان خلق شده‌اند)، و أنهم مخلوقون من النار كما أن الإنسان مخلوق من التراب قال تعالى: «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ»: الحجر ۲۷. (۳). از آتش خلق شده‌اند، در حالی که انسان از خاک خلق شده است)

و أنهم يعيشون و يموتون و يبعثون كالإنسان قال تعالى: «أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ»: الأحقاف ۱۸. (۴). مانند انسان، زندگی، مرگ و بعث دارند)

و أن فيهم ذكورا و إناثا يتكاثرون بالتوالد و التناسل قال تعالى: «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنَّ»: الجن ۶. (۵). مانند انسان، جنسیت و ازدواج و توالد دارند)

و أن لهم شعورا و إرادة (۶). دارای شعور و اراده هستند) و أنهم يقدرُونَ على حركات سريعة و أعمال شاقة كما في قصص سليمان (ع) و تسخير الجن له و قصة ملكة سبأ. (۷). کارهایی از عهده‌شان برمی‌آید که از عموم انسان‌ها ساخته نیست)

و أنهم مكلفون كالإنسان، منهم مؤمنون و منهم كفار، و منهم صالحون و آخرون طالحون، قال تعالى: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»: الذاریات ۵۴ و قال تعالى: «إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ»: الجن: ۲ و قال: «وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَمِنَ الْقَاسِطِينَ»: الجن ۱۴ و قال: «وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَ دُونِ ذَلِكَ»: الجن ۱۱ و قال تعالى: «قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ»: الأحقاف

۳۱ إلى غير ذلك من خصوصيات أحوالهم التي تشير إليها الآيات القرآنية. (۸). مانند انسان مکلف هستند)

و يظهر من كلامه تعالى أن إبليس من الجن و أن له ذرية و قبيلة قال تعالى: «كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ»: الكهف ٥٠ و قال تعالى: «أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي»: الكهف: ٥٠ و قال تعالى: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» الأعراف ٢٧.

برای این آیات در روایات شأن نزول‌هایی بیان شده است، که با مراجعه به تفاسیر روایی می‌توانید مطالعه بفرمایید. آنچه از این آیات برمی‌آید این است که جنیان قرآن را از پیامبر شنیدند، و از عظمت آن دچار بهت و تعجب شدند. این که در کجا و چه زمانی با آیات قرآن مواجه شدند اهمیتی ندارد، به همین جهت نیز از نقل اقوال متعدد خودداری می‌کنیم. این حادثه در سوره‌ی احقاف، آیات ۲۹ تا ۳۲ نیز آمده است: وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنَّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ ۚ ۲۹ قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ ۚ ۳۰ يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يَجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ۚ ۳۱ وَ مَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ ۚ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۚ ۳۲

باری گروهی از جنیان آیات قرآن را شنیدند، و از عظمت آیات متعجب شدند. قرآن فقط برای انسان‌ها نیست، بلکه جنیان نیز مخاطب آیات هستند. همان‌طور که انبیاء نیز فقط جهت هدایت انسان‌ها مبعوث نشده‌اند. آن‌ها در اولین مواجهه با قرآن دچار بهت شدند. در روایتی برخورد جنیان با سوره‌ی الرحمن قابل توجه است:

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَمَّا قَرَأَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله) سُورَةَ الرَّحْمَنِ عَلَى النَّاسِ سَكَتُوا فَلَمْ يَقُولُوا شَيْئًا فَقَالَ (عليه السلام) لِلْجِنِّ كَانُوا أَحْسَنَ جَوَابًا مِنْكُمْ لَمَّا قَرَأْتُ عَلَيْهِمْ فَبَأَى آءٍ رَبُّكُمْ تَكْذِبَانِ قَالُوا لَا بَشَىءٍ مِنْ آلَاتِكَ رَبَّنَا نَكْذِبُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۸۰ المناقب، ج ۱، ص ۴۷

جابر بن عبد الله انصاری گوید: وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) سوره‌ی الرحمن را بر مردم خواند، سکوت کردند و چیزی نگفتند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «جنیان بهتر از شما جواب می‌دادند. وقتی [این آیه را] بر آن‌ها خواندم: پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید [شما ای گروه جن و انس]؟! (رحمن/۱۳) گفتند: «پرودگارا! هیچ‌یک از نعمت‌هایت را تکذیب نمی‌کنیم».

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا ۚ

که به رشد هدایت می‌کند؛ پس به آن ایمان آوردیم، و هرگز احدی را شریک پروردگارمان نمی‌کنیم. ۲

جنیان در گفت‌وگوی با هم اشاره کردند که قرآن به رشد هدایت می‌کند. رشد دقیقاً همان استعمالی است که در فارسی می‌شود. مراد رسیدن به کمال و فعلیت تام موجود است. آری قرآن تنها نسخه‌ی قطعی هدایت انس و جن است. جنیان پس از شنیدن قرآن به آن ایمان آوردند؛ و اعلام کردند که ایمانشان حقیقی است، و هرگز شریکی برای خداوند قائل نخواهند شد. نقل خداوند از جنیان نشان می‌دهد که ایمانشان واقعی بوده است.

وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا ۚ

و این که پروردگارمان بس والا است، نه مانندی دارد، نه فرزندی. ۳

در این که آن مفتوح است یا مکسور، بحث نحوی جدی مطرح است. این بحث از حوصله‌ی نوشتار ما خارج است. در صورت علاقه به تفاسیر، من جمله المیزان مراجعه بفرمایید.

جد:

مقایس: أصول ثلاثة: الاول: العظمة، و الثاني: الخط، و الثالث: القطع. فالاول: العظمة: وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا.

التحقيق: أن الاصل الواحد فيها هو المقام المتحصّل من الجلال و العظمة و القدرة.

آیه ادامه‌ی نقل کلام جنیان است. و در واقع شرح لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا می‌باشد. خداوند را به عظمت ستودند. مراد از جَدُّ رَبِّنَا مقام جلالت و عظمت او است. در ادامه ادعایی که از گذشته درباره‌ی خداوند جاری بوده است را نفی کردند.

گذشتگان قائل بودند که خداوند یا خداوندان دارای همسر و فرزند هستند. جنیان این ادعا را ردّ کردند. مراد از صَاحِبَةٌ همراه و مانند است، که با توجّه به ادامه‌ی آیه که نفی فرزند کرده است، می‌تواند همسر است.

وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا ۚ

و این‌که سفیهی از میان ما درباره‌ی خداوند پریشان می‌گفت. ۴

شطّ:

مقایس: أصلان صحیحان، أحدهما البعد و الآخر يدلّ علی الميل.

التحقیق: هو التمايل عن أمر ثابت و تحقّق الانفصال عنه.

در ادامه‌ی سخن جنیان آن‌ها به سفیهانی از میان خود اشاره می‌کنند که سخنانی نادرست می‌گفتند. شطّ به معنای انحراف و دور شدن از مسیر درست است. مراد این است که برخلاف سخنان حقّی که در دو آیه‌ی گذشته بیان شد، می‌گویند و باور دارند. مراد از سفیه همان استعمال رایج در فارسی است. در تطبیق سفیه دو نظر وجود دارد: برخی قائلند که مراد سفیهانی در میان جنیان بودند که خدا را باور نکردند. و برخی آن را بر شیطان تطبیق می‌کنند. نظر اول با سیاق آیات تطابق بیشتری دارد.

وَ أَنَّا ظَنَّنَا أَنَّ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ۝

و ما می‌پنداشتیم که آدمیان و جنیان هیچ‌گاه بر خدا دروغ نمی‌بندند. ۵

مراد این است که عده‌ای که همان سفیهان در میان جنیان بودند، باورهایی را درباره‌ی خداوند مطرح می‌کردند؛ مانند این‌که خداوند همسر و فرزندان دارد؛ شریک و مانند دارد. جنیان که ساده‌اندیش بودند، گمان می‌کردند وقتی کلامی را درباره‌ی خداوند از انسان‌ها و دیگر اجنه بشنوند، حتماً درست است. فکر می‌کردند آن‌ها هرگز دروغ نمی‌گویند. وقتی قرآن را شنیدند و ایمان حقیقی به آن‌ها عرضه شد، فهمیدند که گمانشان اشتباه بوده است.

وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ۖ

و این‌که عده‌ای از انسیان به جنیان پناه می‌برند، بر کوردلیشان می‌افزاید. ۶

رهق:

مقایس: أصلان متقاریان: فأحدهما غشیان الشیء الشیء و الآخر العجلة و التأخیر.

از گذشته میان عده‌ای از انسان‌ها استمداد از اجنه رواج داشته است. از آن حیث که جنیان قابلیت‌هایی دارند که اکثر انسان‌ها از آن بی‌بهره‌اند، برای تفوق بر دیگران از جنیان کمک می‌گرفتند. این استمدادات در آیه با تعبیر *يَعُوذُونَ* آمده است. عوذ همان التجاء و پناه بردن است. نتیجه‌ی کار این انسان‌ها در پایان آیه آمده است: *فَزَادُوهُمْ رَهَقًا*. اینان که به جای پناه بردن به خداوند، دست به دامان جنیان می‌شدند، بصیرتشان را از دست می‌دادند. کور می‌شدند، و به تدریج قلبشان تاریک میشد.

مرحوم مصطفوی در شرح واژه‌ی رهق بیان خوبی دارند، تصویر این مطلب از کتاب شریف التحقیق آورده می‌شود:

وأنه كان رجالاً من الإنس يعوذون برجالٍ من الجن فزادُوهم رهقاً - ٧٢ /

.٦

يراد من العوذ: تحصيل الارتباط بوسيلة أذكار مخصوصة ورياضات معينة، ويعبر عنه في زماننا بالتسخير وأمثاله.

ويدخل في هذا الباب بعض الارتباطات بالأرواح، فإن الجن له معنى عمومي كما سبق، وعلى أي تقدير فنتيجة هذه الارتباطات هي المحجوبة وحصول الغشاء والظلمة في البصيرة، والانصراف عن مراحل كمال الإنسان، والانحراف عن مسير الحق والسلوك في الله. فزادُوهم رهقاً.

والتعبير بالرهق: فإن هذا الرجل يتصور بأنه بهذا الارتباط والعوذ يدرك ما لا يدركه الآخرون ويصل إلى ما لا يصل إليه أحد، ويتوهم بأن مراتب الكمال وحصول المقامات الروحية وتحصيل المعارف والحقائق الربانية إنما يتيسر بهذه الوسيلة، غافلاً عن أنها لا تزيد له إلا بعداً ومحجوبة وظلمة، فهذا الرهق الحاصل خلاف ما يتوقعه، وهو مكروه عنده.

وكم له من نظير في طبقات المرتاضين وأهل الذكر والختم: فإن التوحيد

والإخلاص والانقطاع من الشرائط الأولية في السلوك الروحاني الإلهي.



الرَّسُولَ (صلى الله عليه و آله): إِذَا أَصَابَ أَحَدًا مِنْكُمْ وَحْشَهُ أَوْ نَزَلَ بِأَرْضٍ مَجَنَّةٍ فَلْيَقُلْ أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ الَّتِي لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ مِنْ شَرِّ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَمِنْ فِتَنِ اللَّيْلِ وَمِنْ طَوَارِقِ النَّهَارِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ: وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۹۲ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۱۹

پیامبر (صلى الله عليه و آله): چون هراسی به شما دست داد یا در زمین جنیان وارد شدید، بگوئید: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ الَّتِي لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ مِنْ شَرِّ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَمِنْ فِتَنِ اللَّيْلِ وَمِنْ طَوَارِقِ النَّهَارِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ. و خدا در این باره فرموده است: وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا.

وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا ۖ

و آن‌ها گمان کردند همان‌طور که شما می‌پنداشتید، که خداوند هیچ کس را به پیامبری مبعوث نمی‌کند. ۷

این کریمه ادامه‌ی سخن جنیان با یکدیگر است. بنابراین ضمیر در أَنَّهُمْ ظَنُّوا به انسان‌ها برمی‌گردد. و ضمیر در ظَنَنْتُمْ به جنیان. مراد از أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا مبعوث شدن پیامبر اکرم است. از آن جهت که بسیاری در میان انس و جن گمان می‌کردند که پس از حضرت عیسی پیامبر دیگری مبعوث نخواهد شد.

وَأَنَا لَمُسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا ۸

در حالی که ما به آسمان نزدیکیم، پس آن را پر از نگهبانان قوی و شهاب‌ها یافتیم. ۸

وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا ۹

و این‌که ما در مکان‌هایی از آسمان برای شنیدن می‌نشستیم، اکنون هر که بخواهد گوش دهد شهابی را در کمین خواهد

دید. ۹

وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا ۱۰

و این‌که ما نمی‌دانیم برای اهل زمین شریّ مقدر شده، یا پروردگارشان برایشان رشد رقم زده است. ۱۰

مجموع سه آیه‌ی فوق بر مطلبی دلالت می‌کند که به رجم جنّ مشهور است. بنای آیات بر اجمال است، بنابراین تفصیل و کنکاش در آن بی‌فایده است. به عبارت دیگر آنچه در قرآن مجمل آمده است، مفصلش برای انسان لازم نبوده است. اما از آن‌جا که انسان علاقه‌مند به کنکاش و تفصیل است، در همه‌ی مجملات قرآنی تلاش می‌کند چیز بیشتری بیابد و بفهمد.

داستان از این قرار است که در گذشته جنیان به راحتی به آسمان‌ها می‌رفتند، و در آن‌جا اخبار غیبی را که اهل زمین از آن بی‌خبر بودند می‌شنیدند؛ و به آن واسطه بر اهل زمین تمایز پیدا می‌کردند. ظاهراً پس از بعثت پیامبر این بساط برچیده شد. به نقل آیات جنیان با هم گفت‌وگو می‌کردند که ما به آسمان نزدیک شدیم، و ناگاه آن را پر از نگهبانانی قوی و شهاب‌ها یافتیم؛ پس فهمیدیم دیگر به‌سان گذشته نمی‌توانیم به استراق بپردازیم، چرا که هر جا کمین کنیم، شهابی در کمین ما است، و ما را از بین خواهد برد. روشن است که آسمان و شهاب هر دو تمثیل است. مراد آسمان فوق ما، و شهاب سنگ نیست.

در ادامه اینان با خود سخن می‌گفتند که این تغییرات برای اهل زمین شرّ است یا رشد؟! یعنی آن‌قدر ناآگاه بودند که فکر می‌کردند تغییرات پیش آمده ممکن است برای اهل زمین شرّ باشد.

آنچه از این آیات استفاده می‌شود این است که جنیان دیگر به غیب دسترسی ندارند. نتیجه‌ی مهم آن این است که بساط مرتبطين با جنیان برچیده شده، و دكانشان تعطیل می‌گردد. بنابراین هرکس چنین ادعاهایی داشت گزاف است، و نباید به آن اعتناء نمود.

وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا ۱۱

و این‌که برخی از ما نیک و برخی جز آنند، ما مسلک‌های مختلفی داریم. ۱۱

قد:

مقایس: يدل على قطع الشيء طولاً.

التحقيق در آیه:

وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا - ۷۲ / ۱۱.

هذا من مقولات الجنّ في سورة الجنّ. والطرائق جمع طريقة، والطرق ضرب وتثبيت شيء على حالة مخصوصة كالطبع. فالطريقة ما فيها هذه الحالة والتثبيت، وكونهم طرائق أي على طبائع مخصوصة وخصوصيات ذاتية وحالات معينة. والقَدَد جمع قَدّة على فعلة بمعنى نوع من التقطيع طولاً، أي قطعات مخصوصة مقطّعة. وهذه الآية تدلّ على وجود تنوّع واختلافات طبيعية فيما بينهم، وقد جبلت عليها، وبهذا يظهر اختلاف الصّلاح فيهم، ويتجلّى تكثّر الطبقات وتنوّعهم فيما بينهم.

همان‌طور که عرض شد جنیان نیز مانند انسان‌ها، صالح و غیر صالح دارند. مراد از دُونَ ذَلِكَ غیر است؛ نه چنان که عده‌ای گفته‌اند مراد رتبه‌ی پایین‌تر از صالحان باشد. دلیل آن فراز پایانی کریمه است: كُنَّا طَرَائِقَ قِدْدَا؛ ما نیز مسلک‌ها و دسته‌های گوناگونی هستیم.

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: كُنَّا طَرَائِقَ قِدْدَا قَالَ أَيْ عَلَى مَذَاهِبَ مُخْتَلِفَةٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۱۰۰ / بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۹۸ / القمی، ج ۲، ص ۳۸۹

زراره گوید: از امام باقر (علیه السلام) درباره‌ی سخن خداوند متعال: كُنَّا طَرَائِقَ قِدْدَا پرسیدم. فرمود: «یعنی این که بر مذهب‌های مختلفی بودیم».

وَ أَنَا ظَنُّنَا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا ۱۲

و این که می‌دانیم در زمین هرگز نمی‌توانیم بر خداوند چیره شویم، و با فرار از او بر اراده‌اش غالب شویم. ۱۲

مراد از ظَنُّنَا علم قطعی است نه گمان. معنا روشن است. جنیان می‌دانستند که مقهور خدایند. با این کریمه وضعیت کسانی که دست به دامان اجنه یا مرتبطین با اجنه می‌شوند روشن است.

وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا ۝ ۱۳

و زمانی که هدایت (قرآن) را شنیدیم به آن ایمان آوردیم، هر کس که به پروردگارش ایمان بیاورد از هیچ کاستی و ناملائمی نمی‌هراسد. ۱۳

بخس:

مفردات: نقص الشيء على سبيل الظلم.

التحقيق: هو نقصان الحق لا مطلق النقص. و اما الظلم و العيب فمن لوازم الأصل و آثاره.

رهق در آیه ۶ گذشت. جنیان گفتند: ما به محض این که قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم. بنابراین مراد از هدی قرآن است. هرکس به خداوند متعال ایمان آورد از دو چیز بیم ندارد: بخس و رهق.

بخس با توجه به لغت یعنی نقصان در خیر. یعنی بیم از این نداریم که خداوند در خیراتی که برای ما قرار داده است، کم و کاستی قرار دهد.

رهق یعنی با مکروهی که برایمان خوشایند نیست مواجه شویم. یعنی دیگر بیم نداریم که ناملائمات ما را در خود غرق کند، چنان که گویی ما را پوشانده است.

این آیه به وضوح نشان می‌دهد که ایمان واقعی به خداوند دو ترس را از دل برون می‌کند: نقص و مکروه. جنیان مؤمن این گونه بودند. ما نیز این گونه‌ایم؟!

وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا ۱۴

و این که برخی از ما مسلمان و برخی ستمکارند؛ پس کسانی که تسلیمند در پی رشد و کمال‌اند. ۱۴

وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ۱۵

و ستمکاران هیزمان جهنمند. ۱۵

در ادامه جَنّیان خود را دو دسته معرفی می‌کنند؛ چنان‌که در آیه ی ۱۱ نیز دو دسته شدند. مسلمین و قاسطین. مسلم کسی است که خود را تسلیم مطلق خداوند می‌داند. در مقابل قاسط کسی است که از تسلیم خداوند سر باز می‌زند. آنان که تسلیم او هستند در پی یافتن راه رشد و کمال خویشند. و آنان که تسلیم او نیستند هیزم جهنمند! هیزمند چرا که خود جهنمند، نه این‌که در جهنمی می‌سوزند! همان‌طور که در سوره ی بقره، آیه ی ۲۴ آمد: فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ. دقت فرمایید.

وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا ۖ ۱۶

و اگر بر طریق پایداری کنند، آنان را از آبی فراوان سیراب می‌کنیم. ۱۶

لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا ۖ ۱۷

تا آن‌ها را امتحان کنیم، پس هر کس از یاد خداوند روی گرداند، او را در عذابی سخت گمارد. ۱۷

غدق:

مقایس: بدل علی غزر و کثرة و نعمة.

التحقيق: هو ما يكون فيه كثرة و فيضان.

تنها و تنها راه طریق الی الله مداومت و استقامت است. انسان در امور روزمره‌ی مادی، برای رسیدن به اهدافش سال‌ها تلاش می‌کند؛ اما در امور معنوی می‌خواهد یک شبه ره صد ساله برود. خداوند متعال می‌فرماید باید در راه خدا استقامت داشت؛ پایداری کرد و خسته نشد، قطعاً در زمانش کار به انجام خواهد رسید. کسی که سالک الی الله بود، و در این مسیر استقامت ورزید، با وعده‌ی خداوند روبرو خواهد شد: لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا. او را از آبی فراوان و گوارا سیراب خواهیم کرد. اکثر مفسرین این فراز را کثرت روزی مادی دانسته‌اند. در حالی که متناسب با طریق الی الله، کثرت روزی معنوی است. البته که گشایش در امور مادی نیز می‌تواند ذیل آن باشد.

این مسیر با ابتلائات فراوانی برای سالک همراه است. این امتحانات در کثرت و گشایش امور نیز رخ می‌دهد. برادر بزرگوار جناب نیک‌اقبالی در ذیل این آیه مطالب خوب و جامعی را بیان کرده‌اند؛ در صورت تمایل به تفسیر ایشان، جزء ۲۹، صفحه‌ی ۱۲۴ مراجعه بفرمایید.

باری این مسیر فراز و فرود بسیاری دارد، اگر سالک در هر جای طریق دل از ادامه بکند و به دنیا بازگردد، دچار گرفتاری‌های بسیاری خواهد شد. مطالب بسیاری در تعمق این دو آیه به دست خواهد آمد. تأمل بفرمایید.

آیات ۱۸ تا ۲۸:

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ۱۸

و مساجد برای خدا است، پس احدی را با خداوند نخوانید. ۱۸

در تطبیق مساجد اقوالی مطرح شده است: مسجدالحرام و مسجدالنبی، مواضع هفت گانه‌ی سجده، و ... به نظر می‌رسد اطلاقی که در کریمه آمده است دلالت بر هر مکانی دارد که در آن عبادت خداوند انجام شود. خواه مسجد اصطلاحی باشد، نمازخانه باشد، حرم اولیاء الهی باشد، و یا حتی خانه‌ای که در آن عبادت می‌شود. بنابراین هر محلی که عبادت خداوند در آن انجام پذیرد از آن خداوند است.

حال باید دقت کرد که ارتباط فراز اول و دوم کریمه چیست؟

مسجد محلّ سجده به طور خاص، و عبادت به طور عامّ است. دلیل این که مسجد نامیده شده است، تبلور عبادت و بندگی در حال سجده است. سجده ظاهر و باطنی دارد. ظاهرش روشن است. اما باطن آن خضوع و فقر وجودی مطلق است. مراد آیه این است که انسان تکویناً در حال سجده برای خداوند است. به همین جهت گفته شد: **أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ**. حال که در تکوین و باطن چنین است، ظاهر خود را نیز مطابق با حقیقتان قرار داده، و به باطن خود آگاه گردید: **فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا**.

وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ۱۹

چون بنده‌ی خدا (محمد) به عبادت برمی‌خواست و او را می‌خواند، گروهی پیرامون او ازدحام می‌کردند. ۱۹

لبد:

مقایس: تکرّس الشیء بعضه فوق بعض.

التحقیق: هو تجمّع مع التصاق. من مصادیقہ: تلبد شعر أو صوف.

این کریمه را به طرق متفاوتی می‌توان معنا کرد. مراد از عَبْدُ اللَّهِ می‌تواند مطلق بنده‌ی خدا باشد، و می‌تواند با توجّه به آیات بعدی پیامبر اکرم باشد. لِبَدٌ لزوماً بار منفی ندارد. معنای آن تجمّع به‌هم‌پیوسته است. اگر عَبْدُ اللَّهِ را بندگان خدا گرفتیم، مراد این است که وقتی بنده‌ی خدا مشغول خدا و عبادت می‌شود، در پیرامونش ازدحام و تجمّعی رخ می‌دهد. این تجمّع می‌تواند جذب ملائک و جنیان مؤمن باشد؛ و می‌تواند ازدحام دنیاپرستان باشد. دنیاپرستان پیرامون او را می‌گیرند تا به مسیر خودشان بازگردانند. اگر عَبْدُ اللَّهِ را به پیامبر اکرم تطبیق کردیم، ازدحام پیرامون او می‌تواند مثبت و منفی باشد. می‌تواند مراد ازدحام اهل ایمان از انس و جنّ پیرامون ایشان باشد؛ و می‌تواند مراد تجمّع کافران برای ایجاد مزاحمت باشد.

با توضیحات فوق معلوم شد که کریمه را به ۴ طریق می‌توان معنا کرد. هیچ‌کدام از این معانی غلط نمی‌باشد. صرفاً با توجّه به آیات بعدی می‌توان معنای آخر را ترجیح داد.

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ۚ ۲۰

بگو من تنها پروردگارم را می‌خوانم، و احدی را شریک او نمی‌دانم. ۲۰

خداوند متعال به پیامبرش در این آیات می‌فرماید حقایقی را که باور داری به مردم اعلام کن. در ابتدا پیامبر اکرم می‌فرماید من فقط خداوند را می‌خوانم، و هیچ کس را شریک او نمی‌دانم.

قُلْ إِنِّي لَا أُمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ۚ ۲۱

بگو: من اختیار کم‌ترین ضرر و رشدی را برای شما ندارم. ۲۱

در ادامه پیامبر می‌فرماید من فقط بنده‌ی خداوند هستم. پس نمی‌توانم به شما ضرری یا خیری برسانم. فقط خدا است که مالک ضرر و خیر است؛ فقط او است که می‌تواند کسی را در مسیر هدایت و رشد قرار دهد، یا از این مسیر بازدارد. این کریمه تکلیف خلق را یک‌سره می‌کند. وقتی پیامبر اختیار ندارد، خلق هیچ کاره است. اگر در این آیه دقت کنیم از وجود چنین پیامبری مبهوت و مست خواهیم شد.

ذیل آیه‌ی ۱۸۸ سوره‌ی اعراف توضیحات مبسوط‌تری بیان گردید، اگر مایل بودید به شرح کریمه مراجعه بفرمایید.

قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ۚ ۲۲

بگو: مرا احدی جز خداوند پناه نمی‌دهد، و جز او پناهی ندارم. ۲۲

جمله‌ی بعدی که پیامبر اکرم آن را اعلام می‌کند فوق‌العاده است. پیامبر می‌فرماید هیچ کس مرا پناه نمی‌دهد جز خداوند متعال. یعنی تنها پناه من او است. پس تنها پناه همه‌ی انسان‌ها خداوند است. و جز او جایی و کسی نیست که بتوان به آن پناه جست. آری این حقیقت عالم است.

إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا ۚ ۲۳

تنها رساندن پیام الهی، و رسالات او برعهده‌ی من است. هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند، آتش جهنم برای او است، در حالی که در آن جاودانه خواهند بود. ۲۳

پس از روشن شدن باورهای پیامبر اکرم، مسئولیتی که بر عهده‌ی ایشان گذاشته شده است بیان می‌شود. می‌فرماید: من فقط پیام‌آوری از جانب خداوند هستم. بنابراین معارف را به شما خواهم رساند اولاً، و وظائفی که او در قبال خلق بر عهده‌ی من گذاشته است را به انجام خواهم رساند ثانیاً. حال که من فقط مأمور رساندن پیام او هستم، و از جانب خود هیچ ندارم؛ انکار من، انکار و نافرمانی خداوند متعال است؛ و نتیجه‌اش جهنم خواهد بود.

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَ أَقْلُّ عَدَدًا ۚ ۲۴

تا آن‌چه وعده داده‌شده‌اند را ببینند، آن‌گاه خواهند دانست چه کسی یاورانش ضعیف‌تر و شمارشان کمتر است. ۲۴

این کریمه در واقع پاسخ ادعایی است که بیان نشده است. ادعا می‌کردند که یاران پیامبر در عِدّه و عُدّه از ما کمترند. هم تعدادشان کمتر از ما است، هم توانشان از ما کمتر است. آیه می‌فرماید به زودی خواهند دید که شما در کمیّت و کیفیت از آنان پیشی خواهید گرفت.

قُلْ إِنِ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوْعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا ۚ ۲۵

بگو: نمی‌دانم وعده‌ی خداوند نزدیک است یا پروردگارم فرصتی برای آن قرار داده است. ۲۵

وعده‌ی خداوند در آیه می‌تواند مرگ، یا وعده‌ی عذاب در قیامت باشد. پیامبر می‌فرماید من نمی‌دانم زمان این وعده کی است؛ علم آن فقط نزد خداوند است. ممکن است خداوند برای شما فرصتی قرار داده باشد، پس از این فرصت بهره ببرید.

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ۚ ۲۶

او عالم به غیب است؛ هیچ کس را بر اسرارِ نهان آگاه نمی‌کند. ۲۶

تنها او عالم به غیب است؛ و غیب عالم در اختیار هیچ کس نیست. این آیه به وضوح اطلاع بر اسرار هستی را از همه‌ی هستی سلب می‌کند.

إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ۚ ۲۷

مگر فرستاده‌ای که او را پسندیده است. او نگهبانانی را پیش‌رو و پشت سرش گمارده است. ۲۷

ظاهر کلام این است که علم غیب نزد خداوند است، و در این میان استثنائاتی وجود دارد، مانند پیامبران. اما بطن کلام این است که علم فقط از آن خداوند است. همان‌طور که در آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی انعام آمد: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. وقتی خداوند چیزی را منحصر در خود می‌داند، دیگر استثناء معنا ندارد. بنابراین این آیه استثناء نیست. بلکه علم انبیاء و همه‌ی موجودات، علم او است. آمدن مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ به این جهت است که موضوع مورد بحث در کریمه علم به غیب است.

در ادامه‌ی کریمه تشریفی بر رسولان الهی است. ایشان همواره نگهبانان و مشایعینی از جنس ملائکه دارند.

عَنْ سَهْلِ بْنِ الْحَارِثِ عَنِ الدَّلْهَاتِ مَوْلَى الرَّضَا (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا (عليه السلام) يَقُولُ لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ فَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ فَكَتْمَانُ سِرِّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ فَمُدَارَاهُ النَّاسِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهِ (صلى الله عليه و آله) بِمُدَارَاهِ النَّاسِ فَقَالَ خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالصَّبْرُ فِي الْبِئْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ.

الكافي، ج ۲، ص ۲۴۱ / بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۲۸۰

غلام امام رضا (عليه السلام) نقل کرد که آن جناب فرمود: مؤمن به درجه‌ی کمال ایمان نمی‌رسد مگر این‌که در او سه خصلت باشد: یک خصلت از پروردگارش و یکی از پیامبر (صلى الله عليه و آله) و دیگری از امامش (عليه السلام). اما سستی که از خداوند باید داشته باشد، کتمان سرّ و راز پوشیدن است. خداوند در این آیه می‌فرماید: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ. سنّت پیامبر (صلى الله عليه و آله) مدارا کردن با مردم است، فرموده است: [به

هر حال] با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و به نیکی‌ها دعوت نما (اعراف/۱۹۹). اما سنت از امام شکیبایی در گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها است.

لَيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ۲۸

تا معلوم دارد که پیام‌های پروردگارشان را رسانده‌اند. و او به آنچه نزدشان است احاطه دارد؛ و شمار همه چیز را دارد.
(بر همه چیز احاطه دارد). ۲۸

یکی از نتایج دو آیه‌ی گذشته در این کریمه بیان می‌گردد. پیامبران در رساندن پیام‌های الهی معصومند. آنها فقط پیام‌آورند و بس. خداوند بر همه‌ی هستی من جمله رسولانش احاطه دارد. بنابراین هیچ‌گونه تخلفی در این میان امکان‌پذیر نیست.

در پایان کریمه جمع‌بندی سه آیه‌ی گذشته بیان می‌گردد: أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا. او شمار همه چیز را دارد. یعنی او بر همه‌ی هستی احاطه دارد. و الحمد لله رب العالمین.

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره يس

فضيلت سوره ی يس

۱

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): قَالَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبًا وَإِنَّ قَلْبَ الْقُرْآنِ يَسُ وَ مَنْ قَرَأَهَا قَبْلَ أَنْ يَنَامَ أَوْ فِي نَهَارِهِ قَبْلَ أَنْ يَمْشِيَ كَانَ فِي نَهَارِهِ مِنَ الْمُحْفُوظِينَ وَ الْمَرْزُوقِينَ حَتَّى يُمْسِيَ وَ مَنْ قَرَأَهَا فِي لَيْلِهِ قَبْلَ أَنْ يَنَامَ وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ أَلْفَ مَلَكٍ يَحْفَظُونَهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ وَ مِنْ كُلِّ آفَةٍ وَ إِنْ مَاتَ فِي يَوْمِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ حَضَرَ غُسْلَهُ ثَلَاثُونَ أَلْفَ مَلَكٍ كُلُّهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَ يُشَيِّعُونَهُ إِلَى قَبْرِهِ بِالِاسْتِغْفَارِ لَهُ فَإِذَا دَخَلَ فِي لَحْدِهِ كَانُوا فِي جَوْفِ قَبْرِهِ يَعْبُدُونَ اللَّهَ وَ ثَوَابُ عِبَادَتِهِمْ لَهُ وَ فَسَحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّةَ بَصَرِهِ وَ أَوْ مِنْ مِنْ ضَعْفَةِ الْقَبْرِ وَ لَمْ يَزَلْ لَهُ فِي قَبْرِهِ نُورٌ سَاطِعٌ إِلَى عَنَانِ السَّمَاءِ إِلَى أَنْ يُخْرِجَهُ اللَّهُ مِنْ قَبْرِهِ فَإِذَا أَخْرَجَهُ لَمْ تَزَلْ مَلَائِكَةُ اللَّهِ يُشَيِّعُونَهُ وَ يُحَدِّثُونَهُ وَ يَضْحَكُونَ فِي وَجْهِهِ وَ يُبَشِّرُونَهُ بِكُلِّ خَيْرٍ حَتَّى يُجَوِّزُونَهُ عَلَى الصِّرَاطِ وَ الْمِيزَانِ وَ يُوقِفُونَهُ مِنَ اللَّهِ مَوْفِقًا لَا يَكُونُ عِنْدَ اللَّهِ خَلْقًا أَقْرَبَ مِنْهُ إِلَّا مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَنْبِيَآؤُهُ الْمُرْسَلُونَ وَ هُوَ مَعَ النَّبِيِّينَ وَ أَقْفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ لَا يَحْزَنُ مَعَ مَنْ يَحْزَنُ وَ لَا يَهْمُ مَعَ مَنْ يَهْمُ وَ لَا يَجْزَعُ مَعَ مَنْ يَجْزَعُ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اشْفَعْ عَبْدِي أَشْفَعَكَ فِي جَمِيعِ مَا تَشْفَعُ وَ سَلْنِي أُعْطِكَ عَبْدِي جَمِيعَ مَا تَسْأَلُ فَيَسْأَلُ فَيُعْطَى وَ يَشْفَعُ وَ لَا يُحَاسَبُ فِيمَنْ يُحَاسَبُ وَ لَا يُوقَفُ مَعَ مَنْ يُوقَفُ وَ لَا يَدُلُّ مَعَ مَنْ يَدُلُّ وَ لَا يُكْتَبُ بِخَطِيئَةٍ وَ لَا بِشَيْءٍ مِنْ سُوءِ عَمَلِهِ وَ يُعْطَى كِتَابًا مَنْشُورًا حَتَّى يَهْبِطَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَيَقُولُ النَّاسُ بِأَجْمَعِهِمْ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا كَانَ لِهَذَا الْعَبْدِ مِنْ خَطِيئَةٍ وَاحِدَةٍ وَ يَكُونُ مِنْ رُفَقَاءِ مُحَمَّدٍ (ص).

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٢، ص ٤٨٠

امام صادق (ع): هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن، یاسین است. هرکس شامگاهان، پیش از خواب یا به هنگام روز، پیش از آنکه وارد شب شود، این سوره را بخواند، در کنف حمایت الهی خواهد بود و رزق و روزی بسیاری به وی خواهد رسید تا آنکه روز را سپری کند و به شب درآید. هرکس به هنگام شب، پیش از آنکه به بستر رود، آن را بخواند، خداوند عزوجل، هزار فرشته بر او می‌گمارد تا او را از شرارت هر شیطان رانده شده و از هرگونه بلا و آفت در امان بدارد و اگر فردای آن روز بمیرد، خداوند او را به بهشت وارد می‌کند و به هنگام غسل وی، سی هزار فرشته حاضر می‌شوند و همگی برای او طلب مغفرت کرده و با درخواست آمرزش برای وی، او را تا قبر مشایعت می‌کنند. چون وارد قبر شود، فرشتگان در درون قبر به عبادت خداوند می‌پردازند و ثواب عبادت ایشان برای او نوشته می‌شود. قبر به اندازه‌ی تیررس چشمانش گشاده می‌شود و از فشار قبر در امان می‌ماند و تا آن هنگام که خداوند، او را از قبر بیرون آورد، نوری تابناک در قبر اوست که تا پهنه‌ی آسمان امتداد دارد. چون خداوند او را از قبر بیرون آورد، فرشتگان او را همراهی کرده و با او سخن می‌گویند، و با چهره‌ای خندان با او روبرو می‌شوند، و او را به هرگونه خیر و خوبی مژده می‌دهند، تا آنکه او را از صراط و میزان می‌گذرانند. فرشتگان او را در برابر خدای عزوجل در چنان جایگاهی قرار می‌دهند که جز فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل، هیچ‌کس در جایگاهی چنین نزدیک به خداوند قرار نمی‌گیرد. او همراه پیامبران در مقابل خداوند می‌ایستد و با آنان که به اندوه نشسته‌اند، اندوهگین نمی‌شود، و با آنان که به وادی غم غلتیده‌اند، غمگین نمی‌گردد و با آنان که در وحشت و هراس فرورفته‌اند، هراسان نمی‌شود. سپس خداوند تبارک و تعالی به او می‌گوید: «شفاعت کن ای بنده‌ی من! تا در تمام آنچه که شفاعت می‌کنی، شفاعت را بپذیرم، و هرآنچه را که می‌خواهی ای بنده‌ی من! از من بخواه تا به تو عطا کنم. پس بنده، طلب می‌کند و به او داده می‌شود و شفاعت می‌کند و مورد شفاعت واقع می‌شود. به حساب دیگران رسیدگی می‌شود، ولی به حساب او رسیدگی نمی‌شود و آن‌گاه که همگان در موقف، ایستاده می‌شوند او را نمی‌ایستانند. با کسانی که به ذلت و خواری کشیده می‌شوند، ذلیل نمی‌گردد. گناهان او و هیچ‌یک از اعمال زشت او نگاشته نمی‌شود. به او نامه‌ای می‌دهند که از سوی خداوند فرود آمده است. مردمان، همگی و یکپارچه می‌گویند: «خداوند بسی منزّه و پاک است، این بنده حتی یک گناه نیز مرتکب نشده است و او از دوستان حضرت محمد (ص) می‌باشد».

الصَّادِق (ع): عَلَّمُوا أَوْلَادَكُمْ يَسَ فَإِنَّهَا رِيحَانَةُ الْقُرْآنِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۴۸۴ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۲۵

امام صادق (ع) به فرزندانان سوره ی یاسین را بیاموزید؛ همانا که این سوره، روح و ریحان قرآن است.

عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) أَنَّهُ قَالَ: وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا (ص) بِالْحَقِّ وَ أَكْرَمَ أَهْلَ بَيْتِهِ مَا مِنْ شَيْءٍ تَطْلُبُونَهُ مِنْ حَرَزٍ مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ أَوْ سَرَقٍ أَوْ إِفْلَاتٍ دَابَّةٍ مِنْ صَاحِبِهَا أَوْ ضَالَّةٍ أَوْ آتِقٍ إِلَّا وَهُوَ فِي الْقُرْآنِ فَمَنْ أَرَادَ ذَلِكَ فَلْيَسْأَلْنِي عَنْهُ قَالَ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنِ الضَّالَّةِ فَقَالَ أَفَرَأَيْتَ يَسَ فِي رَكْعَتَيْنِ وَ قُلْ يَا هَادِيَ الضَّالَّةِ رُدَّ عَلَيَّ ضَالَّتِي، فَقَعَلَ فَرَدَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ ضَالَّتَهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۴۸۴ الکافی، ج ۲، ص ۶۲۴

اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین (ع) نقل می کند که فرمود: «سوگند بدان که محمد (ص) را به راستی فرستاده و خاندانش را گرامی داشته هیچ چیزی نیست که آن را بجوید از قبیل حرز و دعای حفظ از سوختن و غرق شدن و دزد زدگی و گریختن چهار پا از دست صاحبش و برای یافتن گمشده و برگشتن بنده ی گریخته جز این که همه در قرآن است و هر که آن را می خواهد، از من بپرسد». مردی برخاست و گفت: «یا امیرالمؤمنین (ع) به من از آنچه وسیله ی ایمنی از سوختن و غرق شدن است، خبر بده!» فرمود: «سوره ی یس را در دو رکعت نماز بخوان و بگو: ای راهنمای گمشده! گمشده ی مرا به من بازگردان. پس آن را انجام داد و خدای عزوجل حیوان گمشده اش را به او برگردانید».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیات ۱ تا ۱۲:

یس ﴿۱﴾ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿۲﴾

یس؛ سوگند به قرآن حکیم ۲

سوره یس در تجميع معارف قرآنی فوق العاده است. و دربردارنده آیاتی است که از غرر آیات قرآن کریم است. این سوره در لسان اهل بیت بسیار باشکوه وصف شده است. در وصف این سوره آمده است که قلب قرآن است؛ یا این که روح و ریحان قرآن است. درباره ی قلب قرآن بودن سوره یس آقای جوادی از قول مرحوم علامه می فرمود: مرحوم علامه گفتند روزی از آقای قاضی دلیل قلب قرآن بودن سوره یس را پرسیدیم. ایشان گفتند به جهت آیات پایانی سوره یس است: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (آیات ۸۲ و ۸۳). برخی نیز به جهت آیه ی ۱۲ سوره می دانند: إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ.

سوره با حروف مقطعه آغاز می گردد. عرض شد که حروف مقطعه سرّی است میان خداوند و حبیبش محمد. البته که ممکن است خداوند متعال خواصّی از اولیائش را بر سرّ آن آگاه کند. درباره ی آیه ی اول سوره نظر دیگری نیز وجود دارد که مؤید روایی هم دارد. آقای جوادی حفظه الله می فرمود در لغتی از لغات عرب یس به معنای یا أَبُهَا الانسان است؛ که مراد وجود مبارک پیامبر اکرم (ص) است. آیات بعدی که درباره ی پیامبر است نیز این نظر را می تواند تأیید کند.

سپس به قرآن سوگند خورده می‌شود. سوگند به قرآن نشان‌دهنده‌ی این است که سوره‌ی یس حاوی معارفی بلند است. برای قرآن وصف حکیم آورده شده است. حکمت علمی است که ضرورتاً مصاب به واقع است. بنابراین مطالبی که در قرآن آمده است مطابق بر حقیقت، و مصاب به واقع است. لطیفه‌ای دیگری که در آمدن وصف حکیم برای قرآن می‌توان بیان کرد این است که نفرمود قرآن دارای حکمت است، بلکه نفرمود قرآن حکیم است. حکیم درباره‌ی کتاب یا متن به کار نمی‌رود. درباره‌ی کتاب باید گفت حاوی حکمت است. حکیم درباره‌ی کسی که دارای عقل و حیات است معنا دارد. بنابراین قرآن کتاب و متن نیست. زنده است، و برای هر مخاطب تجلی نویی دارد. دقت در این امر بسیار مهم، باب‌های فراوانی را به سوی ما خواهد گشود.

الرَّسُولُ (ص): لَا تَدْعُنِي إِلَّا بِيَا عَبْدَهُ فَإِنَّهُ أَشْرَفُ أَسْمَائِي وَرَوْفًا وَرَحِيمًا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ وَ سَمَاءُ عَبْدَ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ وَ سَمَاءُ طه وَ يس وَ مُنْذِرًا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۴۸۶ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۱۸

پیامبر (ص): مرا فقط با ندای «ای بنده خدا» فرا خوانید که این ارجمندترین نام من است. و حق تعالی ایشان را رئوف و رحیم نامید و فرمود: و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است! (توبه/۱۲۸) و نیز عبدالله؛ و فرمود: هنگامی که بنده‌ی خدا [محمد] به عبادت برمی‌خاست و او را می‌خواند. (جن/۱۹) و طه و یس و منذر و فرمود: تو فقط بیم‌دهنده‌ای! (رعد/۷).

عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ حَضَرَ الرُّضَا عَلَى بْنِ مُوسَى (ع) عِنْدَ الْمَأْمُونِ بِمَرَوْ وَ قَدْ اجْتَمَعَ فِي مَجْلِسِهِ جَمَاعَةٌ مِنْ عُلَمَاءِ الْعِرَاقِ وَ خُرَاسَانَ فَقَالَ الرُّضَا (ع) أَخْبِرُونِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَسْ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ فَمَنْ عَنَى بِقَوْلِهِ يَسْ. قَالَ الْعُلَمَاءُ يَسْ مُحَمَّدٌ (ص) لَمْ يَشْكُ فِيهِ أَحَدٌ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ (ع) فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعْطَى مُحَمَّدًا (ص) وَ آلَ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْ ذَلِكَ فَضْلًا لَا يَبْلُغُ أَحَدٌ كُنْهَ وَصَفِهِ إِلَّا مِنْ عَقْلِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يُسَلِّمُ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا الْأَنْبِيَاءَ فَقَالَ تَعَالَى: سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ وَ قَالَ: سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ قَالَ: سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ وَ لَمْ يَقُلْ سَلَامٌ عَلَى آلِ نُوحٍ وَ لَمْ يَقُلْ سَلَامٌ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ لَمْ يَقُلْ سَلَامٌ عَلَى آلِ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ قَالَ: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسَّ يَعْنِي آلَ مُحَمَّدٍ (ص).

بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۳۸۴، تحف العقول، ص ۴۳۲

ریان بن صلت گوید: امام رضا (ع) در مرو در مجلس مأمون حاضر شد، در مجلس او جمعی از دانشمندان عراق و خراسان جمع بودند؛ مأمون رو به آنها گفت: «مرا از تفسیر این آیه از کلام خدای عزوجل: یَسْ، وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ، إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (یس/۴۱) خبر دهید که مقصود از یَس کیست؟» علماء گفتند: «مقصود از آن محمد (ص) است و کسی در آن شک ندارد». امام رضا (ع) فرمود: «پس خدا به محمد (ص) و آل محمد (ص) فضلی داده که احدی به کنه آن نمی‌رسد مگر با عقلش؛ و این برای آن است که خدا بر کسی سلام نداده جز به پیغمبران و فرموده است: سلام بر نوح در عالمیان. (صافات/۷۹) و فرمود: سلام بر ابراهیم. (صافات/۱۰۹) و سلام بر موسی و هرون. (صافات/۱۲۰) و نفرمود: سلام بر آل نوح و سلام بر آل موسی و بر آل ابراهیم ولی فرمود: سَلَامٌ عَلَى آلِ یَسَّ یعنی آل محمد (ص)».

إِنَّكَ لَنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣﴾ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤﴾

بی شک تو از پیامبرانی ۳ بر راهی مستقیم ۴

جواب قسم وجود مبارک پیامبر اکرم است. می فرماید حقاً تو از پیامبران هستی. طلیعه‌ی سوره‌ی یس بسیار زیبا و باشکوه است. پیامبر و قرآن یکی هستند، عدل یکدیگرند. در این آیات از قرآن به پیامبر، و از پیامبر به قرآن بازمی گردیم. سپس می فرماید تو بر صراط مستقیم قرار داری. راه و روش زندگی تو صراط مستقیم است. به همین جهت در سوره‌ی حمد یک دعا بیشتر نداریم: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ یعنی ما را به راهی که پیامبر در آن است رهنمون باش. نمی فرماید پیامبر در صراط مستقیم است، بلکه می فرماید: عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ یعنی محاط بر راه مستقیم است. به عبارت دیگر پیامبر خود صراط مستقیم است. بنابراین دعای سوره‌ی حمد معنایش همان صلوات است. به عبارت ادق پیامبر هم راه است هم مقصد. جز این نمی توان بر راه محاط بود. تأمل بفرمایید.

الرَّسُولُ (ص): فَلَا أَزَالُ وَقِفًا عَلَى الصِّرَاطِ أَدْعُو وَ أَقُولُ رَبِّ سَلِّمْ شِيعَتِي وَ مُحِبِّي وَ أَنْصَارِي وَ مَنْ تَوَلَّانِي فِي دَارِ الدُّنْيَا إِلَى آخِرِ مَا مَرَّ فِي بَابِ الشَّفَاعَةِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۴۹۲ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۹

از پیامبر (ص) روایت است: من همچنان بر پل صراط ایستاده‌ام و درخواست می کنم و می گویم: پروردگارا شیعه‌ی من و دوست من و یاران من و هر که را که در دار دنیا مرا به ولایت پذیرفته است؛ سالم بدار! تا اینکه به شفاعت کشیده می شود.

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٥﴾ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿٦﴾

نازل شده از عزیزی بسیار مهربان ۵ تا گروهی را اندرز دهی که نیاکانشان بیم داده نشدند، از این رو غافل بودند. ۶

باز سخن به قرآن عزیز باز می‌گردد. می‌فرماید این قرآن از جانب خدایی که عزیز و رحیم است نازل شده است. آمدن این دو صفت لطافتی شیرین دارد. خداوند عزیز است، یعنی قاهر بر همه‌ی ماسوی است، و همه مقهور او هستند؛ اما عزّتش همراه با رحمت است. همراهی این دو وصف کام جان اهل خدا را شیرین می‌کند.

می‌توانیم اندکی در عزّت و رحمت دقیق شویم. عزیز در خلق به کسی گویند که به کسی اظهار نیاز نمی‌کند. البته که نسبی است، و به طور مطلق در انسان‌های عادی ممکن نیست. اندکی دقت بیشتر ما را به این معنا می‌رساند که دلیل عزّت در خلق این است که دارایی و کمالات شخص را از آن او نمی‌داند. بنابراین اگر تنگدست باشد، یا نیاز به توجه و محبّت داشته باشد، از شخص دیگری آن را مطالبه نمی‌کند. حال به خداوند بازگردیم. عزیز بودن او به این معنا است که اولاً افعال انسان را از خود انسان نمی‌بیند، ثانیاً اوصاف و کمالاتش را از انسان نمی‌بیند، و ثالثاً خود انسان را هم غیر از اتصال حقیقی به خود نمی‌بیند؛ بنابراین فوق و محاط بر ماسوی است. اگر کسی در هستی رشحاتی از عزّت دارد، نمودی از عزّت خداوند است. فرمود: الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِتَّغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (سوره نساء، آیه ۱۳۹)

اما رحمت و رحمانیت که هر دو از رحم است را در خلق جست‌وجو کنیم. مهربانی مطلق به شکلی که فقط محبوب در میان باشد را در میان خلق به‌سادگی نمی‌توان یافت. هزاران هزار خدعه و نیرنگ در نفس وجود دارد که انسان را بازیگری قهار در هستی کرده است. چنان‌که حتی خودش هم متوجّه آن نیست. فکر می‌کند در حقّ دیگران محبّت بی‌منت می‌کند، اما در واقع و حقیقت فقط برای خودش می‌کند. جهات مختلفی در میان است، مانند: دلسوزی، عذاب وجدان، حسّ خوشایند خوب بودن، و ... گویند محبّت مادر به فرزند بی‌شائبه و مطلق است. شاید در گذشته چنین بوده است، اما اکنون مادران زیادی نیز نیستند که مطلق و رها محبّت کنند، و خود در میان نباشند. البته انکار نمی‌کنم که گاه و فقط گاهی میان عاشق و معشوقی حقیقی این رابطه شکل می‌گیرد. حال به خداوند مهربان بازگردیم. محبّت او به

هستی مطلق و بدون نیاز است. علّتش را در عزّت بیان کردیم. بزرگترین محبّت او به ماسوی، هستی بخشیدن به آنها است. انسان اگر در طول زندگیش حتی لحظاتی این محبّت را در شخصی نسبت به خود ببیند، ذلیل و بیچاره‌اش می‌شود. حتّی اگر اشتباه کند و آن محبوب این محبّت را در حقّ او نداشته باشد. خاصّیت محبّت حقیقی همین است. اگر انسان در دنیا این تجربه را داشته باشد، و بفهمد که در تطبیق اشتباه کرده است، و مشاهده کند که این محبّت فقط از آن خدا است، و خداوند از نیاز به خلق مطلقاً عاری است، و محبّتش به ماسوی فقط برای خودشان است، بیچاره‌اش می‌شود. بیچارگی که زیباترین حال به زعم حقیر در هستی است.

قرآن نازل شده است تا با آن مردم را اندرز دهی. مردمی که پیش از بعثت تو در غفلت بودند. چرا که مدّت مدیدی پیامبری مبعوث نشده بود. مراد از آباؤُهُمْ همان طور که علامه فرموده است، می‌تواند اشاره به دوره‌ی فترت پس از مسیح باشد، و می‌تواند اشاره به قریش که از لحاظ زمانی نزدیک‌ترند باشد. به نظر حقیر احتمال این که اشاره به اعراب داشته باشد بیشتر است. دوره‌ی فترت اکثر مردم مؤمن بودن و مسیحی. درست است که بسیاری از آنها موحد نبودند، امّا کافر هم نبودند. امّا اعراب در جهل و کفر غوطه‌ور بودند. هنوز بت می‌پرستیدند و گویا هیچ‌گاه از معارف رشحه‌ای به آنها نرسیده بود.

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾

فرمانِ الهی بر بیشترشان حتمی شده است، به همین جهت ایمان نمی‌آورند. ۷

اکثر انسان‌ها به حقیقت ایمان نمی‌آورند. این مطلب در آیات بسیاری از قرآن مورد تأکید قرار گرفته است. قرآن سراسر آیاتی است که با اکثر آغاز، و با عدمِ باور ختم می‌گردد. در این آیه هم خداوند می‌فرماید اکثر آن‌ها ایمان نمی‌آورند. این اکثرها تأملی عمیق می‌طلبد. کنون اکثر انسان‌ها ظاهراً باوری دارند، حال به هر آئین و دینی که باشند. ناباوران در برابر باورمندان اندکند. دعب مسلمانان این است که برای رهایی از تفکّر، اکثر را به غیر مسلمان حمل می‌کند، و خود را اقلّ با ایمان می‌دانند! در حالی که بارها و بارها در قرآن آمده است اکثر انسان‌ها ایمان ندارند! در میان هر آئینی این اکثر و اقلّ هست. باید اندیشه کرد با وجود این که به ظاهر اکثر انسان‌ها باورمندانند، چرا گفته شده است اکثراً ایمان ندارند؟ شاید دلیل این باشد ایمانی که ما داریم با ایمانی که مقبول خداوند متعال است فاصله‌ی بسیار دارد. ایمان آثاری دارد که در قرآن بیان شده است. می‌توان وجود و عدم وجود آثار را در خود بررسی کرد، اگر آثار نبود که عموماً نیست، باید در آنچه ایمان می‌پنداریم شک کنیم. نکته‌ی مهمّ در خطابات قرآنی این است که خود را مخاطب آیات بدانیم، نه دیگران را!!!

باری، ابتدای کریمه مطلبی بیان می‌شود که باید در آن دقّت بیشتری نمود. ظاهر آیه این است که ایمان نیاوردن برای آن‌ها مقدرّ شده است، و دیگر ایمان نخواهند آورد. فرمود: لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ. این بحث قضا و قدر است، و جبر و اختیار؛ مجال این بحث ذیل این کریمه نمی‌باشد. بحث مبسوط عقلی و نقلی می‌طلبد؛ که به تدریج به فضل خدا بیان خواهد شد.

در این آیه مراد این است که مسیر باور و زندگی اکثر انسان‌ها رو به انحطاط است. انسانی که خود را در مسیر سقوط قرار داده است، ناگزیر سقوط خواهد کرد. نمی‌شود انسان خود را غرق امیال مادی نماید و الهی گردد. مسیر خداوند روشن است، و بارها و بارها در آیات بیان شده است.

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿٨﴾

غل‌هایی بر گردن‌ها تا چانه‌هایشان نهاده‌ایم، به همین جهت سرهایشان بالا مانده است. ۸

قمح:

مقایس: يدلّ على صفة تكون عند شرب الماء من الشارب، و هو رفعه رأسه.

این کریمه بیان حال کافران در آیه‌ی پیش است. توجّه نکردن آن‌ها به حقیقت در قالب تمثیل بیان گردیده است. غل و زنجیری بر گردن‌هایشان تا چانه قرار داده‌ایم؛ این زنجیرها باعث می‌شود سرهایشان بالا بماند؛ و نتوانند سرشان را حرکت دهند، و پایین بیاورند. تمثیلی است به این جهت که در ملک و مُلک خود را گرفتار کرده‌اند، چنان که هر گونه رهایی را بر خود ناممکن کرده‌اند.

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾

پیش‌رو و پشت‌سرشان سدّی نهاده‌ایم، و دیدگان آن‌ها را پوشانده‌ایم، چنان که چیزی نبینند. ۹

آیه‌ی ۹ نیز بیان دوم تمثیلی برای حال کوردلان است. حال این‌ها چنان است که گویا پیرامونشان سدّ و حائلی است که در میان آن محصور مانده‌اند، و هیچ راهی به برون ندارند، و کاملاً پوشانیده شده‌اند، بنابراین دیگر هیچ نمی‌بینند! وقتی کسی غیر از محسوسات نخواهد باوری داشته باشد در این حال گرفتار می‌شود.

ذیل لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ عرض شد که خداوند کسی را به ضلالت نمی‌کشد، مسیر زندگی انسان است که او را در وادی گمراهی قرار می‌دهد. آیات ۸ و ۹ نیز دو تمثیل برای انسان کور دل است. خداوند متعال ربّ و هادی است؛ امّا هنگامی که انسانی خود را آلوده‌ی دنیا کند، و قلبش را به حقایق ببندد، راه هدایت را بر خود بسته است.

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

آنان را اندرز دهی یا ندهی فرقی نمی‌کند، ایمان نخواهند آورد. ۱۰

باری این انسان‌ها را بیم دهی یا نه هیچ فرقی نمی‌کند. این‌ها قلب خود را میرانده‌اند. دیگر کوچک‌ترین شنوایی به حقیقت ندارند. آیه‌ی ۱۰ جمع‌بندی آیات گذشته است.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ ۖ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿١١﴾

اندرز تو تنها برای کسی است که تابع قرآن است و از خدای رحمان در نهان خشیت دارد؛ پس ایشان را به مغفرت و پاداشی کریمانه بشارت ده. ۱۱

تنها کسانی اندرز و بیم در وجودشان اثر می‌کند که دو ویژگی داشته باشند:

اول مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ: مراد از ذکر قرآن است. تبعیت از قرآن یعنی قرآن کتاب بالینی او باشد. با قرآن انس داشته باشد، و هر لحظه از زندگیش را با قرآن پُر کند. معارف را از قرآن کسب کند، و اعمالش را مطابق با آن تنظیم نماید. و همان‌طور که عرض شد در آیات ابتدایی قرآن و پیامبرِ عدل یکدیگر بودند، بنابراین اتباع از قرآن و پیامبر یکی است. باید دقت داشت که سرّ اتباع که منتهی به نجات می‌گردد استمرار است. همان‌طور که در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی جنّ فرمود: **وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا.**

دقت مضاعفی که می‌توان داشت این است که ذکر معنایی عام دارد، که در این آیه به قرآن و پیامبر اختصاص پیدا کرده است. بنابراین تبعیت از ذکر می‌تواند به معنای دائم‌الحضور بودن نیز باشد. توجه دائمی شاید مهم‌ترین ابزار برای سالک راه خدا باشد. روشن است که بستر زندگی اگر مناسب نباشد، امکان توجه وجود نخواهد داشت. کسی که دائماً به اموری مشغول است، نخواهد توانست متوجه باشد. این امور شغل، درس، ورزش، و به طور کلی هر چیزی است که

برای زمانی ذهن و جان انسان را به طور کامل به خود مشغول کند. سالک لازم است کارهایش را طوری تنظیم کند که همه‌ی وجودش در آن کار مِمَهَز نشود. شغلی را انتخاب کند که ساعت‌های طولانی ذهنش را به طور کامل مشغول نکند، و قس علی‌هذا.

دوم **خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ**: خشیت رَقَّت قلب است که گاه خود را به شکل خوف نشان می‌دهد. خشیت با دو قید وصف شده است: رحمان و غیب. خشیت از خدای رحمان یعنی رَقَّت قلب در او از انس و رحمت است، نه از خوف و بیم. دَقَّت بفرماید. می‌توان آن را محَبَّت عمیقی دانست که قلب را مشتاق دائمی خداوند می‌کند.

خشیت در غیب یعنی در همین عالم ماده که سرشار از غفلت و امیال سرکش است خشیت دارد. در این عالم اگر خشیت داشت طریق الهی را طی خواهد کرد.

آری چنین انسانی را به مغفرت و پاداشی کریمانه بشارت ده. یعنی پیامبر چنین انسانی را در آغوش رحمت بگیر. مغفرت یک لغت است و دریای معانی. مغفرت یعنی پوشاندن. خداوند در حله‌ی اول معاصی او را می‌پوشاند، در حله‌ی دوم عیوبش را، در رتبه‌ی سوم باورها و خطورات غیر الهی را، در رتبه‌ی چهارم خودش را می‌پوشاند؛ و جز حق باقی نمی‌ماند.

حتماً چنین انسان الهی اجری کریمانه خواهد داشت. اجر او دیگر متناسب با باورها، صفات، و اعمالش نیست؛ بلکه پاداشش با کرم خداوند متعال است، که قابل بیان نیست.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾

این ما هستیم که مردگان را زنده می‌کنیم، و هر آنچه پیش فرستاده‌اند و آنچه از خود به جای گذاشته‌اند را ثبت می‌کنیم؛ و همه چیز را در جانی روشن احصاء می‌کنیم. ۱۲

این کریمه جمع‌بندی آیات قبل، و پایان‌بندی بخش اول سوره یس است. این‌که فرمود ما هستیم که مردگان را زنده می‌کنیم، شامل مرده‌دلان نیز می‌شود. و هر آنچه هستند و می‌کنند را ثبت و ضبط می‌کنیم. هر آنچه می‌کنند، و هر آنچه از خود باقی می‌گذارند، همه ثبت می‌شود. مراد از آثَرَهُمْ می‌تواند همان باقیات‌الصالحات مصطلح باشد. برداشت ابتدایی از کریمه قیامت کبری است.

كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ: همه چیز در هستی در لوحی محفوظ جمع و احصاء می‌شود. به بیان مرحوم علامه چهار اسم لوح محفوظ، ام‌الکتاب، کتاب‌مبین، و امام‌مبین، همگی دالّ بر یک معنا هستند. البته که لطافتی در متفاوت آمدن آن‌ها می‌باشد. معلوم است که لوح محفوظ کتابِ فیزیکی نیست، ظهوری از علم الهی است که برای ما قابل درک نمی‌باشد. احصاء در لوح یا کتاب تأثیری عمیق در باور و اعمال انسان دارد. انسان رها نیست، همواره در پیشگاه خداوند است. همه‌ی باور، صفات و اعمالش در پیشگاه الهی است.

آیه ۲۹ در سوره ی جائیه به فهم احصاء در امام‌مبین کمک می‌کند: هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. دَقَّتْ عَجِيبِي در آمدن نَسْتَنْسِخُ هست، به این روایت دَقَّتْ بسیار کنید:

عن عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ نَ وَالْقَلَمِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْقَلَمَ مِنْ شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ يُقَالُ لَهَا الْخُلْدُ ثُمَّ قَالَ لِنَهَرٍ فِي الْجَنَّةِ كُنْ مِدَاداً فَجَمَدَ النَّهْرُ وَكَانَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ الثَّلْجِ وَأَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ ثُمَّ قَالَ لِلْقَلَمِ اكْتُبْ قَالَ يَا رَبِّ مَا أَكْتُبُ قَالَ اكْتُبْ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَكَتَبَ الْقَلَمُ فِي رَقٍّ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ الْفِضَّةِ وَأَصْفَى مِنَ الْيَاقُوتِ ثُمَّ طَوَاهُ فَجَعَلَهُ فِي رُكْنِ الْعَرْشِ ثُمَّ خَتَمَ عَلَى قَمِ الْقَلَمِ فَلَمْ يَنْطِقْ بَعْدُ وَلَا يَنْطِقُ أَبَداً فَهُوَ الْكِتَابُ الْمَكْنُونُ الَّذِي مِنْهُ النُّسخُ كُلُّهَا أَوْ لَسْتُمْ

عَرَبًا فَكَيْفَ لَا تَعْرِفُونَ مَعْنَى الْكَلَامِ وَ أَحَدُكُمْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ انْسخَ ذَلِكَ الْكِتَابَ أَوْ لَيْسَ إِنَّمَا يُنسخُ مِنْ كِتَابٍ آخَرَ مِنَ الْأَصْلِ وَ هُوَ قَوْلُهُ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۴، ص ۲۳۸ بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۳۶۶

عبد الرحیم قصیر گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی آیه‌ی ن وَالْقَلَمِ (قلم/۱) پرسیدم. فرمود: «به راستی خداوند قلم را از درختی در بهشت به نام خلد آفرید. سپس به نهری از بهشت فرمود: «مداد شو» و آن نهر بسته شد و از برف سفیدتر و از عسل شیرین تر بود. سپس به قلم فرمود: «بنویس»! گفت: «پروردگارا چه بنویسم»؟ فرمود: «بنویس آنچه بوده و آنچه تا روز قیامت خواهد بود و قلم در برگی سفیدتر از نقره و پاک‌تر از یاقوت نوشت، سپس خدا آن را لوله کرد و در رکن عرش نهاد سپس دانه‌های قلم را مهر کرد و پس از آن سخن نگفت و هرگز نخواهد گفت و همان است کتاب مکنونی که همه‌ی نسخه‌ها از آن است. آیا شما عرب نیستید؟ چگونه معنی سخن را نمی‌فهمید، یکی از شما به یارش می‌گوید: از این کتاب نسخه‌ای بردار، آیا این طور نیست که نسخه از کتاب دیگر است و اصل همان است و آن کلام خداوند متعال است که فرمود: إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».

چه عمقی در کلام الهی است که حضرت صادق علیه السلام چنین آن را می‌گشاید. نسخ با نَسْتَنْسخُ تفاوت دارد. نسخه نوشتن با استنساخ متفاوت است. نسخه نویسی نوشتن از ابتدا است. استنساخ نسخه‌برداری از متن اصلی است. مانند این که از روی کتابی نسخه‌ای دوباره نوشته شود. حضرت می‌فرماید مگر شما عرب نیستید! آمده نَسْتَنْسخُ یعنی اصلی موجود است و حال از آن نسخه‌برداری می‌شود! آن اصل همان امام مبین و لوح محفوظ و ... است. (جان ناقابل فداى حضرت)

همان‌طور که بیان شد هر کدام از این ۴ اسم لطافتی دارند. در سوره‌ی یس إِمَامٌ مُّبِينٌ آمد؛ ترجمه کردیم: جانی روشن؛ برداشتی ذوقی است. می‌توان إِمَامٌ مُّبِينٌ را خلیفه‌ی الهی دانست. اگر چنین بود معانی دیگری از آیه قابل برداشت است که این اوراق وسعت پرداختن به آن را ندارد.

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿١٣﴾

برای آن‌ها مردم قریه‌ای را مثال بزن، آن‌گاه که پیامبران به آن‌جا آمدند. ۱۳

إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ ﴿١٤﴾

آن هنگام که دو تن را نزدشان فرستادیم، ایشان را تکذیب کردند، آن دو را با نفر سوم تقویت کردیم، گفتند: ما به سوی

شما فرستاده شده‌ایم. ۱۴

در ادامه‌ی سوره، داستان قومی نقل می‌شود که سه فرستاده‌ی خدا به سویشان رفتند. داستان اینان در فضایی بی‌زمان و مکان تعریف می‌شود. روش قرآن این است، داستان‌ها را برای غایتی نقل می‌کند؛ و به حواشی که عموم ما انسان‌ها به آن علاقه داریم نمی‌پردازد. به همین جهت در زمان این داستان اقوالی نقل شده است؛ حقیر به دلیلی که عرض شد از بیان این اقوال خودداری می‌کنم.

خداوند به پیامبر اکرم می‌فرماید حکایتی را برای مخاطبین قرآن تعریف کن. داستان از این قرار است که دو فرستاده‌ی الهی به سوی آبادی رفتند. مردم آن آبادی این فرستادگان را تکذیب کردند. خداوند فرستاده‌ی سوّمی را به سویشان فرستاد؛ با حضور نفر سوم وجهه و توان فرستادگان فزون گشت. این سه نفر به مردم اعلام کردند که ما فرستاده‌ی خداوند هستیم. پس از جانب خود سخنی به شما نخواهیم گفت.

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْتُمْ إِذَا تَكْذِبُونَ ﴿١٥﴾

گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید، و خدای رحمان چیزی فرو نفرستاده است، شما فقط دروغ می‌گویید. ۱۵

مردم در پیامبر بودن آن‌ها تشکیک کردند. اکثر اقوام در طول تاریخ همین شبهه را داشتند. در این که خدایی وجود دارد معمولاً شک نداشتند. چنان که از آیه نیز برمی‌آید: مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ؛ خداوند را به رحمانیت قبول داشتند. تشکیک مردم عموماً در ادعای انبیاء مبنی بر پیامبر بودن بوده است. این ادعا بر مردم بسیار ثقیل می‌آمده است. به این جهت که نمی‌توانستند بپذیرند شخصی مانند خودشان که معمولاً میان خودشان می‌زیسته است روزی خود را پیامبر معرفی کند. تکبر مانع می‌شد که شخصی مانند خود را در ارتباط مستقیم با خداوند ببیند که بر او وحی می‌شود. با خود می‌اندیشیدند که چرا به ما وحی نشود؟! به علاوه که می‌دانستند اگر بای بسم الله انبیاء را باور کنند، باید تا انتهایش را بپذیرند؛ و این مستلزم دست کشیدن از زندگی و تمایلات مادی‌شان می‌شد. برای همین از ابتدا انبیاء را تکذیب می‌کردند و خود را راحت می‌کردند.

قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ﴿١٦﴾

(پیامبران) گفتند: پروردگارمان می‌داند که ما به سوی شما فرستاده شده‌ایم. ۱۶

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٧﴾

و ما وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار نداریم. ۱۷

سخن پیامبران در پاسخ قوم بسیار جالب است. آن‌ها را متهم به دروغ‌گویی کردند؛ به طور طبیعی باید پاسخی داده شود که رد ادعای آن‌ها باشد؛ مانند این که معجزه‌ای بیاورند، یا استدلالی کنند. اما این پیامبران در واقع پاسخ آن‌ها را ندادند. بلکه سخنی مبتنی بر فطرت سالم بیان کردند: رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ. گفتند خدای ما که رب ما است می‌داند که ما را

فرستاده است! خب تشکیک این‌ها در پیامبر بودن آن‌ها بود؛ امّا پیامبران دوباره مرسل بودن خود را بیان نمودند. این پاسخ نشان می‌دهد که انبیاء سخنشان مطابق پیامبر درونی یا همان فطرت است. سخن انبیاء مؤیدی باطنی دارد؛ و نیازی به تأیید بیرونی ندارد. البته که اگر مخاطب فطرت الهی‌اش را زیر امیال و دنیاپرستی دفن کرده باشد، تأییدی از درون نخواهد یافت.

در ادامه فرستادگان الهی گفتند: وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ؛ ما تنها یک وظیفه و مسئولیت داریم، این‌که آن‌چه خداوند به عهده‌ی ما گذاشته است را به طور کامل انجام دهیم. بعدش دیگر با ما نیست. ما باید پیام خداوند را به وضوح به شما می‌رسانیم که رساندیم.

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجِمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨﴾

گفتند: ما به شما فال بد زده‌ایم، اگر دست نکشید سنگسارتان می‌کنیم، و عذابی سخت از ما به شما خواهد رسید. ۱۸

قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿١٩﴾

(پیامبران) گفتند: فال بد از خودتان است اگر بیندیشید، شما مردمی متجاوزید. ۱۹

طیره فال بد زدن است. در گذشته چنین بوده است که بعضی از پرندگان مانند کلاغ را به فال بد می‌گرفتند. تطیّر در معنا وسعت یافت، و شامل هر آن چیزی شد که به فال بد گرفته شود.

مردم آن آبادی در پاسخ پیامبران گفتند: ما درباره‌ی شما فال بد زده‌ایم، یعنی شما را شوم می‌دانیم، بنابراین سخنانتان برای ما هیچ فایده‌ای ندارد. یا خود از این ابلاغ دست بکشید، یا ما شما را سخت عذاب خواهیم کرد. برای این‌که تأثیر کلامشان بیشتر گردد گفتند شما را سنگسار خواهیم کرد. می‌خواستند با این تهدید روشن پیامبران را منصرف کنند و پی زندگیشان برونند.

پیامبران در پاسخ گفتند: این شما هستید که با نافرمانی از حقّ، دچار فال بد هستید نه ما! اگر اندکی به خود می‌آمدید و فکر می‌کردید می‌فهمیدید که هر چه ما شما را به آن دعوت می‌کنیم برای خودتان است. اما متأسفانه شما در دنیاپرستی راه افراط را در پیش گرفته‌اید؛ شما قومِ مسرفی هستید. در نافرمانی از حدود خارج شده‌اید و متجاوزید.

چند روایت درباره‌ی طیره نقل کنیم، به این جهت که این باور امروزه هم رواج بسیاری دارد، و خرافاتِ بسیاری پیرامون آن جریان دارد.

۱

الصّادق (ع): أَنَّ الطَّيْرَةَ عَلَى مَا تَجْعَلُهَا إِنْ هَوَّنَتْهَا تَهَوَّنَتْ وَإِنْ شَدَّدَتْهَا تَشَدَّدَتْ وَإِنْ لَمْ تَجْعَلْهَا شَيْئاً لَمْ تَكُنْ شَيْئاً.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۵۱۴ بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۱۱۰

امام صادق (ع): فال بد به دل تو مانده است، اگر آن را آسان گیری، آسان است؛ و اگر آن را سخت بگیری سخت است؛ و اگر آن را هیچ‌شماری چیزی نیست.

۲

الرّسول (ص): كَفَّارَةُ الطَّيْرَةِ التَّوَكُّلُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۵۱۴ / الکافی ج ۸، ص ۱۹۸

پیامبری (ص): کفّاره‌ی فال بد زدن، توکل به خداست.

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع): فَإِذَا تَطَيَّرَ أَحَدُكُمْ فَلْيَمْضِ عَلَى طَيْرَتِهِ وَلْيَذْكُرِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۵۱۴ الخصال، ج ۲، ص ۶۲۴

امام علی (ع): پس هرگاه یکی از شما فال بد زد، به آن اعتنا نکرده و کارش را ادامه دهد؛ و خدا را یاد کند.

اثبات عقلی این که فال بد زدن اثری در هستی دارد ممکن نیست؛ در نقل هم مؤیدی بر آن وجود ندارد. بنابراین تنها ریشه‌ی آن را می‌توان در باورهای دانست که نسل به نسل منتقل شده است؛ و چنان در جان مردم جای گرفته است که تبدیل به اصلی قطعی گردیده است. همان‌طور که در روایات آمده است باید از آن عبور کرد، و کوچک‌ترین توجهی به آن ننمود. در روایت اول که از حضرت صادق (ع) نقل شد بیان شده است که اگر فال بد را جدی بگیري سخت خواهد شد و اگر آن را آسان بگیری آسان است و هیچ اتفاقی نخواهد افتاد. بنابراین نگاه و باور شخص است که اثر دارد، و می‌تواند او را در اوهاش غرق سازد. روشن است وقتی شخصی به این امور باور داشته باشد، در طول زندگیش گاه پیش می‌آید که اتفاقاتی مطابق آن فال بد رخ می‌دهد، او آن اتفاقات عادی زندگی را تطبیق بر فال بد می‌کند، و آن را مؤیدی بر صحت باورش می‌شمارد، و در باورش محکم‌تر می‌گردد؛ بنابراین عمری را در این امور همراه با اضطراب و ترس سپری می‌کند. در روایات بعدی حضرات می‌فرمایند هرگاه در معرض چنین باوری قرارگرفتی توکل کن، یا از آن عبور کن و یاد خدا کن. روشن است که انسان بنده‌ی خدا، و تحت ربوبیت اوست؛ بنابراین وقتی خود را به او بسپارد هیچ گزند و متوجهش نخواهد بود. پس باید دست از چنین باورهای کشید، و خود و نزدیکان را به او سپرد.

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٠﴾

مردی شتابان از دورترین جای شهر آمد، گفت: ای مردم، از این فرستادگان تبعیت کنید. ۲۰

اتَّبِعُوا مَنْ لَّا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٢١﴾

از کسانی که هیچ مزدی از شما نمی‌خواهند و خود هدایت شده‌اند پیروی کنید. ۲۱

در این گیر و دار مردی از دورترین نقاط شهر شتابان خود را رساند. این مرد که بود؟ در قرآن اشاره‌ای به نام و حال او نشده است. بنابراین کنکاش در آن بی‌اهمیت است؛ که اگر فایده‌ای داشت بیان می‌شد. بارها عرض شد که خداوند داستان‌هایی را تعریف می‌کند تا مقصودش را روشن نماید. به همین جهت از بیان جزئیات که فایده‌ای در مقصود ندارد خودداری می‌کند. بنابراین ما مخاطبان قرآن نیز لازم نیست در پی جزئیات باشیم. مرحوم علامه نیز در ذیل این آیه مطلبی که عرض کردیم را بیان می‌کنند:

و قد اشتهد الخلاف بينهم في اسم الرجل و اسم أبيه و حرفته و شغله و لا يهمننا الاشتغال بذلك في فهم المراد و لو توقف عليه الفهم بعض التوقف لأشار سبحانه في كلامه إليه و لم يهمله. و إنما المهم هو التدبر في حظه من الإيمان في هذا الموقف الذي انتهض فيه لتأييد الرسل (ع) و نصرتهم فقد كان على ما يعطيه التدبر في المنقول من كلامه رجلا نور الله سبحانه قلبه بنور الإيمان يؤمن بالله إيمان إخلاص يعبد لا طمعا في جنة أو خوفا من نار بل لأنه أهل للعبادة و لذلك كان من المكرمين و لم يصف الله سبحانه في كلامه بهذا الوصف إلا ملائكته المقربين و عباده المخلصين، و قد خاصم القوم فخصمهم و أبطل ما تعلق به القوم من الحجة على عدم جواز عبادة الله سبحانه و وجوب عبادة آلهتهم و أثبت وجوب عبادته وحده و صدق الرسل في دعواهم الرسالة ثم آمن بهم.

باری این مرد خدا در نقطه‌ای دور از شهر زندگی می‌کرد. أَقْصَى الْمَدِينَةِ یا خارج شهر است، یا در حاشیه‌ی شهر. دلیل این‌که او در اطراف شهر زندگی می‌کرده است، می‌تواند کناره‌گیری از مردمان ناباور باشد. می‌تواند به این جهت باشد که برای خودکاوای خلوت گزیده است و از هیاهوی مردمان فاصله گرفته است.

او به محض این که فهمید پیامبرانی به میان مردم آمده‌اند خود را به ایشان رسانید. یک سفارش هم بیشتر نداشت: **يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ**؛ مردم از فرستادگان خداوند تبعیت کنید. او فهمید که مردم در برابر انبیاء الهی ایستاده‌اند و نمی‌خواهند که سخنان آن‌ها را جدی بگیرند. او که قلبش به هدایت روشن بود بر قوم خود ترسید. یگه و تنها به حمایت از رسولان الهی پرداخت. چه قلب باشکوهی! مرد او است که بر خلاف همه‌ی مردم به تنهایی خدا را بزرگ شمرد. او می‌دانست که این حمایت برایش دشواری‌های بسیاری خواهد داشت، اما خدا چنان در قلبش بزرگ بود، که هیچ سختی در این مسیر مانع او نمی‌شد. سپس در وصف انبیاء گفت: **اتَّبِعُوا مَنْ لَّا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ**؛ فرستادگان خداوند که از شما چیزی نمی‌خواهند! طلب مادی از شما ندارند! اینان را خداوند هدایت کرده است؛ چرا از آن‌ها پیروی نمی‌کنید؟ و سخنانشان را گوش نمی‌دهید؟

وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٢﴾

آخر چرا کسی که مرا آفریده و همه به سوی او باز می‌گردید بندگی نکنم؟ ۲۲
أَتَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ ﴿٢٣﴾
 چرا به جای او خدایانی برگزینم؟ اگر خدای رحمان بخواهد ضرری به من رساند شفاعت آن‌ها هیچ سودی برایم نخواهد داشت، و نمی‌توانند مرا نجات دهند. ۲۳

إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾

در آن صورت بی‌شک در گمراهی آشکار خواهم بود. ۲۴

إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ ﴿٢٥﴾

من به پروردگار شما ایمان آورده‌ام، پس (سخنم) را گوش دهید. ۲۵

مردِ خدا سپس به بیان باور خود پرداخت. گفت: من خدایی را بندگی می‌کنم که مرا از کتمِ عدم آفرید، و بازگشتم نیز به سوی او است. حال به جای خدای حقیقی الهه‌هایی را بیپرستم؟ این‌ها که هیچ‌کاره‌اند! اگر خداوند مهربان بخواهد ضرری به من رساند، این‌ها می‌توانند جلوی آن ضرر را بگیرند؟! حقاً که اگر چنین کنم در گمراهی آشکار خواهم بود. آری من به خدایی ایمان آورده‌ام که پروردگار شما نیز هست. خود دانید که به سخنانم گوش دهید یا آن را نادیده انگارید.

بیان ساده و در عین حال برهانی مردِ خدا بسیار شنیدنی است. او خدایی را باور کرده که مبدأ و منتهای او است. او را آفریده در حالی که نبوده است، و به سوی خودش بازش می‌گرداند. او با خود می‌اندیشد که این بت‌ها، یا الهه‌ها هیچ کاری نمی‌توانند بکنند؛ پس چرا باید بندگی آن‌ها را کرد. امروز هم همین است؛ بت دیگر چوب و سنگ نیست، خیالات و اوهام ما درباره‌ی خود و دیگر موجودات است. او خدایش را رحمان می‌یابد؛ خدایی که اگر ضرری هم به او می‌رساند از لطف و مهر است. این قدر باور در او ریشه دارد که اگر خلاف آن را زندگی کند خود را گمراه می‌یابد. در نهایت از همه‌ی آن مردم لجوج می‌خواهد که به حرف‌هایش گوش دهند، شاید بتواند آن‌ها را از این مسیر که به هلاکت می‌رساندشان نجات دهد.

او نسبت به مردمش مهربان و دلسوز است. در گفته‌اش دَقْتُ کَیْمٍ: یَا قَوْمُ؛ مراد قومی است. مردم را مردمِ خودش می‌داند. او تا می‌بیند که راهی برای برگرداندن مردمش پیش آمده است بلافاصله خود را به شهر می‌رساند. هنوز به مردمش امید دارد. می‌داند که آن‌ها لجوج و سرسختند، اما امیدش به هدایت آن‌ها را از دست نمی‌دهد. او در عین حال که مؤمن است و از خلق کناره گرفته است، مسئولیت ایمانی خود را حفظ کرده است.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ^ط قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾

گفته شد: به بهشت داخل شو؛ گفت: کاش قوم من هم می فهمیدند. ۲۶

بِمَا عَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٧﴾

که پروردگارم مرا آمرزید و از اهل کرامت قرار داد. ۲۷

ادامه‌ی داستان بیان نمی‌شود؛ پاسخ و نحوه‌ی عمل قوم بعد از شنیدن کلامِ مردِ خدا دیگر بیان نمی‌شود. چرا که اهمیتی ندارد. آنچه مهم است کلام آن مردِ خدا است که به تفصیل بیان شد. از ظاهر کلام چنین برمی‌آید که او را به شهادت رساندند. چرا که بلافاصله بیان شد: قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ؛ ملکوتیان به او گفتند که وارد بهشت شو. او رحمت الهی را چشید و خود رحمت او شد. پس از قرار گرفتن در جوارِ الهی گفت: يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ؛ ای کاش مردم من هم می‌دانستند که اگر ایمان بیاورند چه در انتظارشان است. ای کاش حرف‌هایم را باور می‌کردند. او را کشتند، اما او آن‌ها را مردمِ خود می‌داند، و آرزو دارد که هدایت می‌شدند. رحمت خدا بر او.

می‌گوید: خدایم مرا پوشانید؛ بدی‌هایم را پوشاند و مرا آمرزید. و مرا از اهل کرامت قرار داد. خدا او را دوست داشت، و او را عزیز قرار داد. داستانش را در قرآن بیان کرد؛ و در عین حال او را گمنام باقی گذاشت. آری او از مکرمین بود.

داستان آن قوم و سه پیامبرش، داستان این مردِ خدا می‌شود. اصلاً خدا این داستان را تعریف کرد تا قصه‌ی او را تعریف کند. برای همین است که داستان انبیاء را رها می‌کند. سرنوشت آن‌ها معلوم نیست. آن‌ها را هم کشتند یا رها کردند؟ اصلاً مهم نیست. این داستان فقط داستانِ مردِ خدا است. مردی که حتی نامش هم برده نمی‌شود. برای همین بهترین توصیف او همین مردِ خدا است. آری خداوند مانند این بنده‌اش بسیار دارد، و ما انسان‌های خفته از حال آن‌ها بی‌خبریم.

وَمَا أُنزِلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ﴿٢٨﴾

پس از او جنودی را از آسمان برای هلاکت قومش نفرستادیم، و هیچ گاه چنین نمی کردیم. ۲۸

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ﴿٢٩﴾

فقط یک صیحه بود، ناگاه همه شان خاموش شدند. ۲۹

سرانجام این قوم به انجامِ مردِ خدا گره خورده بود. با شهادت او هلاکت خود را امضاء کردند. ضمائر قومه و بعده به مردِ خدا برمی گردد. پس از شهادت او، فقط یک صیحه برای هلاکتشان کافی بود. صیحه‌ای آمد و همگی به هلاکت رسیدند. این که بیان گردید جنودی برای نابودی قوم فرستاده نشد، به این معنا است که ما بنا نداریم برای هلاکت اقوام جنود خود را بفرستیم؛ روش ما نیز هیچ گاه چنین نبوده است. اگر هلاکت قومی مقدر گردد، با عذابی مانند یک صیحه کارشان تمام خواهد شد.

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٠﴾

دریغا بر این بندگان، هیچ پیامبری به سویشان نیامد مگر این که او را به استهزاء می گرفتند. ۳۰

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٣١﴾

ندیدند چه بسیار نسل ها را پیش از آن ها هلاک کردیم؟! آنان دیگر نزدشان باز نخواهند گشت. ۳۱

وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٣٢﴾

همه ی آنان نزد ما حاضرند. ۳۲

این آیات جمع بندی داستان است. خداوند می فرماید: حسرت و دریغ بر بندگان! هرگاه پیامبری به سویشان فرستاده شد،

او را استهزاء کردند و بیاناتش را جدی نگرفتند. این ها داستان اقوام پیشین را نشیندند؟! ندیدند که آن ها را به خاطر

نافرمانی به هلاکت رساندیم؟ ندیدند که هیچ کدامشان دیگر به دنیا بازنگشتند؟

باری همه ی اینان نزد ما هستند؛ چرا که بازگشت همه به سوی ما است.

و آيَةُ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾

و زمین مرده برای آن‌ها آیه‌ای است، آن را زنده می‌کنیم و از آن دانه‌ای برآوریم که از آن می‌خورند. ۳۳

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٤﴾

و در آن باغ‌هایی از خرما و انگور پدید آوردیم، و در آن چشمه‌هایی روان کردیم. ۳۴

لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾

تا از میوه‌های آن بخورند، در حالی خودشان نقشی در (ثمر دادن) آن نداشته‌اند، چرا شکر نمی‌کنند؟! ۳۵

از آیه‌ی ۳۳ خداوند متعال به بیان نعماتی می‌پردازد که به انسان‌ها عطا کرده است. الطافی که سراسر زندگی انسان را فراگرفته است، اما عموماً از آن غافل است.

می‌فرماید ما زمین مرده را برای انسان‌ها آیه قرار دادیم. زمینی که به ظاهر حیات ندارد، اما زنده است، ما هستیم که آن را زنده می‌کنیم. از زمین دانه‌ها را خارج می‌کنیم؛ دانه‌هایی که از آن برای خوراک استفاده می‌کنید.

در همین زمین باغ‌هایی برای شما ایجاد کردیم؛ باغ‌های خرما و انگور. و در آن چشمه‌ها را جاری ساختیم. خرما و انگور مثالی از بی‌شمار نعماتی است که انسان‌ها از زمین برمی‌گیرند.

میوه‌هایی که در اختیارتان قرار دادیم نیز برای خوردن شما است. عرض شد که انسان‌ها غرق در این نعمت‌ها هستند اما آن‌ها را مستند به خداوند نمی‌دانند. به همین جهت عبارتی بیان می‌گردد تا کار را یک‌سره کند: وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ؛ در همه‌ی این رویدنی‌ها و مانند آن هیچ نقشی ندارید! عبارت عجیبی است، گمان ما این است که خود این درختان و دانه‌ها را می‌کاریم، رشد می‌دهیم، و برداشت می‌کنیم. اما خداوند متعال می‌فرماید همان‌ها که فکر می‌کنید با دستان خودتان رویانده‌اید، شما در آن نقشی نداشتید. این ما بودیم که آن‌ها را ایجاد کردیم. به وضوح این فقره دلالت بر توحید افعال دارد. برخی ما را در این عبارت موصوله گرفته‌اند، و معنا کرده‌اند: با دستان خودتان آن‌ها را کاشته‌اید و برداشت

کرده‌اید. این تطبیق درست نیست، چرا که در آیات پایانی سوره به روشنی بیان شد: **أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَاماً فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ** (آیه ۷۱). بنابراین اشاره‌ی صریحی به توحید افعال دارد. فهم این معرفت کار آسانی نیست. آنچه انسان خود انجام می‌دهد را به طور تامّ از خدا دیدن بسیار دشوار است. آری می‌توان در زبان، باوری را ابراز کرد، اما بیانِ خداوند، سخن از حقیقت است. بطن جریان عادی است که ما آن را مشاهده می‌کنیم. چنین نیست که با شنیدن و اعتراف ظاهری به این معرفت والا دست یابیم. به باور حقیر این‌گونه آیات صرفاً تلنگر است. توجّه دادن به اموری است که هر روزه با آن روبرویم و هیچ‌گاه در آن فکر نمی‌کنیم. گویا می‌خواهد بفرماید این‌طور که می‌بینید و باور کرده‌اید نیست، طور دیگری است. از این‌جا تا باورِ حقیقی راه بسیار است.

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

منزه است آن‌که همه‌ی گونه‌ها را جفت آفرید، آن‌چه زمین می‌رویانَد و خودِ آنان، و آن‌چه از آن آگاهی ندارند. ۳۶

این کریمه به مفهومی در خلقت اشاره می‌کند که مورد تأکید قرآن است. مانند سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۴۹: **وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ**. خداوند هر چیز را زوج آفرید؛ برای این‌که در کنار یکدیگر کامل شوند و نسل ادامه پیدا کند. هم خود شما انسان‌ها را زوج خلق کرد؛ هم حیوانات و هم برخی از گیاهان را. البته که زوج در انسان و حیوان روشن‌تر از گیاهان است. برخی **خَلَقَ الْأَزْوَاجَ** را گونه‌های مختلف در موجودات دانسته‌اند.

مراد از **مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ** مخلوقات بسیاری هستند که انسان از آن‌ها بی‌خبر است. هرچه دانش بشر افزون می‌شود، با عجائبی در هستی مواجه می‌شود که تا کنون نمی‌دانسته است.

آمدن سبحان در این آیه جای تأمل دارد. واژگان در قرآن کریم بی دلیل به کار نمی رود. این خود یکی از مظاهر حکمت قرآن است. واژه‌ی سبحان نیازمند بحث و تحقیق مفصلی است که ان شاء الله به آن پرداخته خواهد شد. اما بالاجمال سبحان حرکت است. این حرکت می تواند در مسیرهای عادی مانند آب باشد که در آیه‌ی ۴۰ همین سوره به کار رفت؛ و می تواند حرکت از ماده به سوی حق باشد. معادل‌هایی که در فارسی برای سبحان به کار می رود هیچ کدام کامل نیست، مانند منزّه یا پاک. برای سبحان معادلی یک کلمه‌ای در فارسی نداریم. می توان در یک عبارت تا حدی به معنای آن نزدیک شد: حرکت از ماده و اوهام خیالی با عبور از عیوب پنداری در دید انسان به سوی حضرت حق. به عبارت ساده تر که البته کامل نیست سبحان مبراً دانستن خداوند متعال از عیوبی است که انسان در خود و هستی مشاهده می کند. حال به کریمه بازگردیم: انسان در مسیر توالد و تناسل عیوبی را مشاهده می کند، مانند نقص در زاد و ولد و ... ؛ در آیه آمد سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ... به این جهت که بفرماید اولاً این عیوبی که شما در هستی قائل هستید در واقع عیب نیست، و ثانیاً اگر آن‌ها را عیب می شمارید در همان عالم ماده باقی است و خداوند از آن منزّه است.

دقیق تر این که مسیر توالد و تناسل صرفاً علت معده است، و علت تامه خداوند متعال است. بنابراین از رؤیت مسیر عادی جاری در طبیعت به سمت حضرت حق حرکت کنید.

ادق این که همه‌ی کثراتی که در عالم مشاهده می کنید حقیقی نیست، حقیقت احدیّت حضرت حق است، و مابقی جلوه و پندار. دقت بفرمایید.

وَ آيَةُ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾

و شب برای آنان آیه‌ای است، آن‌گاه که روز در آن برون شود، ناگاه همه در تاریکی روند. ۳۷

سلخ:

مقایس: هو اخراج الشيء عن جلده.

دیگر از آیات الهی شب و روز است. رفت و آمد شب و روز برای اهل فکر نشانه‌ای از قدرت الهی است. وقتی روز از

شب برون آید، و هنگامی که شب از روز بیرون می‌آید، و تاریکی فراگیر می‌شود.

در نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ بحث‌های ادبی شده است که از حوصله‌ی خواننده خارج است. معنای کریمه روشن است. در

صورت علاقه به تفاسیر ادبی مراجعه بفرمایید.

وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ۚ ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾

و خورشید به سوی قراری در حرکت است، این تقدیر عزیزی است علیم. ۳۸

از دیگر آیات الهی، حرکت خورشید است. می‌دانیم که امروز اثبات شده است خورشید و بالتبع آن منظومه‌ی شمسی در

حال حرکت هستند. و همین‌طور کهکشان راه شیری نیز در حرکت است. به طور کلی همه‌ی هستی در جریان است و

ثابت نمی‌باشد. در گذشته خورشید را ثابت می‌پنداشتند که منظومه به گرد او در حال حرکت است. بنابراین این چند آیه

از معجزات علمی قرآن کریم به شمار می‌رود. زمانی که این آیات نازل شد احدی به این موضوع پی نبرده بود. سالیان

بسیاری گذشت تا بشر فهمید زمین به گرد خورشید می‌گردد، و سالیان درازی طول کشید تا علم به این رسید که همه‌ی

اجرام آسمانی در حرکت هستند.

مراد از مُسْتَقَرُّ لَهَا جایی است که خورشید در آن آرام گیرد. این آرام گرفتن از جهت علمی هنوز اثبات نشده است. گرچه برخی معتقدند حرکت کهکشان‌ها در زمانی متوقف خواهد شد. ممکن است مراد از آن قیامت کبری نیز باشد. چنان‌که در سوره‌ی قیامه آیات ۸ و ۹ آمد: وَ حَسَفَ الْقَمَرُ، وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ. یا در سوره‌ی تکویر آیه‌ی اول آمد: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ.

باری همه‌ی این حرکت‌ها و استقرار آن‌ها تقدیر خداوندی است که عزیز است و عالم.

و الْقَمَرَ قَدَرْتَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾

و برای ماه منازلی قرار دادیم تا به‌سان شاخه‌ی کهنه‌ی خوشه‌ی خرما گردد. ۳۹

ماه دارای منازل است. ۲۸ منزل دارد که تقریباً ۲۸ شبانه‌روز طول می‌کشد تا آن را طی کند. پس از طی آن دوباره به شکل هلال نازکی دیده می‌شود. در آیه تشبیهی برای هلال ماه آورده شده است. مراد از عرجون ساقه‌ی درخت خرما است. این ساقه چون برگ‌ها و میوه به آن متصل هستند خمیده می‌شود؛ و هرچه کهنه‌تر باشد خمیده‌تر می‌گردد.

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ ۚ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾

نه خورشید را سزا است که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی گیرد، همه در مدار خود شناورند. ۴۰

از آیات الهی این است که خورشید و ماه هیچ‌گاه از مدار حرکتی خود خارج نمی‌شوند. و همین‌طور شب و روز پیایی هم می‌آیند. در این ترتیب نظمی دائمی موجود است. چرا که كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ: همه‌ی ستارگان، سیارات، و منظومه‌ها

در مدارِ خود حرکت می‌کنند. اگر ذره‌ای اختلاف پیش می‌آمد به هم برخورد می‌کردند، یا نظم منظومه‌ها از میان می‌رفت. بیان آیه بسیار لطیف و ادبی است که بر اهلش پوشیده نیست.

وَ آيَةُ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾

نشانه‌ای دیگر برای آن‌ها این بود که ما فرزندانمان را در کشتی‌هایی کامل و بی‌نقص روان کردیم. ۴۱

شحن:

أساس البلاغة: مَلَأَهَا وَ أَتَمَّ جِهَازَهَا كُلَّهَا.

التحقيق: هو التماميّة من جهة الجهاز و الوسائل اللازمة، و هذا المعنى فى كلّ شىء بحسبه.

از دیگر نشانه‌های الهی حرکت کشتی‌ها بر آب است. در واژه‌ی مشحون باید دقتی مضاعف داشت. معنای ابتدایی واژه پُر و مملو است. اما در آیه پُر بودن کشتی معنای صحیح و کاملی ندارد. دقتی که مرحوم مصطفوی در واژه دارند نشان می‌دهد که مراد از مشحون کامل بودن هر چیز به نسبت او است. در کشتی مراد کشتی کامل و بی‌نقص از جهت تجهیزات است. کشتی‌هایی که در ظاهر تمام هستند، و از جهت ایمنی و آسایش به دقت ساخته شده‌اند. بیان آیه چنین است که ما این کشتی‌ها را که شما نزدیکانتان را بر آن سوار می‌کنید در آب روان می‌کنیم. حال چرا این وصف برای کشتی آمده است؟ به این جهت که هرچه قدر هم کشتی و مانند آن کامل و بی‌عیب باشند ما هستیم که آن را روان می‌کنیم، و اگر اراده کنیم بزرگ‌ترین و کامل‌ترین مرکب‌ها نیز غرق خواهند شد.

وَحَلَفْنَا لَهُمْ مِّنْ مِّثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾

و مانند آن را برایشان ساختیم که بر آن سوار شوند. ۴۲

این کریمه عمومیت تمام مرکب‌ها را در این حکم نشان می‌دهد. بنابراین آن‌طور که اکثر مفسرین گفته‌اند مراد فقط چهارپایانی که شما را حمل می‌کنند نمی‌باشد. با تعمیم آن، امروزه شامل همه‌ی وسایل حمل و نقل می‌شود. کشتی از باب مثال بود.

وَإِنْ نَّشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ﴿٤٣﴾

اگر بخواهیم غرقشان می‌کنیم، در حالی که فریادرسی ندارند، و نجات نخواهند یافت. ۴۳

إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾

مگر رحمتی از ما شاملشان شود، و تا مدتی معین فرصت یابند. ۴۴

معنا روشن است و در آیه‌ی ۴۱ بیان گردید. هر مرکبی که بر آن سوار می‌شوید، اگر در بهترین حالت ممکن هم باشد، اراده‌ی به مقصد رسیدن یا از میان رفتنش با ما است. اگر بخواهیم کشتی را غرق می‌کنیم، هواپیما سقوط می‌کند و ...

در آن‌گاه چه کسی می‌تواند به فریادتان برسد؟! چه کسی می‌تواند شما را از آن مهلکه نجات دهد؟

باری حفظ شما رحمتی از جانب ما است. هوشیار باشید که دائمی نیست؛ پس در هر حالی باید خود را به او سپرد، نه به تجهیزات و ایمنی ظاهری. دقت بفرمایید که با وجود سادگی عمقی دارد که قابل تسری به همه‌ی لحظات انسان است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾

چون به آن‌ها گفته می‌شود در مسیر زندگی تقوا داشته باشید و از گذشته‌تان (پند بگیرید)، چه بسا شامل رحمت شوید.

۴۵

تقوا سفارشی است که خداوند به انسان‌ها دارد. بارها عرض شد تقوا رعایت حضور خداوند، و یاد دائمی او است. به انسان‌ها گفته می‌شود که در همه‌ی زندگی تقوا داشته باشند. به گذشته‌ی خود نظر کنید، ببینید که توجّه نکردن به دستورات الهی چه نتیجه‌ای برایتان رقم زده است! بنگرید که اکنون حالِ خوبی دارید؟ آرامش باطنی دارید؟ نمی‌خواهید بیندیشید که شاید اشتباه زندگی می‌کنید؟! هر آن که از این مسیر نادرست دست بکشید، می‌توانید به رحمت او امیدوار شوید.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾

هیچ آیه‌ای از آیات پروردگارشان نیامد مگر این که از آن روی برگردانند. ۴۶

اما افسوس که به آیات الهی توجّه نمی‌کنید! سراسر هستی نشانه‌ی او است، اما شما از آن روی برگردانید.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٤٧﴾

چون به آنها گفته شود از آنچه خداوند روزیتان کرده انفاق کنید، کافران به مؤمنان گویند: کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می‌خواست اطعامش می‌کرد؟! شما در گمراهی آشکاری هستید. ۴۷

گذر از دنیا تنها راهی است که انسان می‌تواند مستعد پذیرش حق گردد. انفاق مهم‌ترین سفارش خداوند برای قطع تعلّق به دنیا است. چنان‌که در سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۹۲ آمد: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ.

در آیه‌ی ۴۷ خداوند می‌فرماید وقتی به این‌ها می‌گوییم از روزی که خود ارزانیتان کردیم انفاق کنید پاسخ عجیبی می‌دهند. انفاق از دارایی خودشان نیست، چرا که خودشان و مایملکشان ملک طلق خداوند است. اگر ملکیت مطلق را هم نمی‌فهمند، روزی دادن خدا را که در زندگی دیده‌اند! پاسخشان این است: ما ببخشیم و مستمندان را سیر کنیم! اگر خدا می‌خواست خودش آنها را فقیر قرار نمی‌داد و سیرشان می‌کرد! چه جهالت آشکاری ما انسان‌ها را دربر گرفته است. فکر نمی‌کنیم که خدا خواسته است که آنها فقیر نباشند، و راهش را انفاق قرار داده است؟! انفاق برای انفاق کننده قطع تعلّق ارمغان دارد، و برای نیازمند درک روزی خداوند. خدا همه‌مان را از جهالت رها کند.

آیات ۴۸ تا ۶۵:

وَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾

و می‌گویند: اگر راست می‌گویید این وعده کی می‌رسد؟ ۴۸

بخش چهارم سوره یس درباره ی قیامت است. منکرین حقیقت همواره کلام ثابتی دارند که جای جای قرآن بیان شده است: مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ؟! تکذیب وعده ی الهی. مخاطب آنان در این آیه جمع آمده است؛ به همین جهت می‌تواند پیامبر و مؤمنین باشد.

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾

این‌ها فقط در انتظار یک صیحه هستند تا آن‌ها را در حالی که درگیر امور روزمره‌اند فراگیرد. ۴۹

فقط با یک صیحه که در آستانه ی قیامت رخ می‌دهد، همه‌شان را فرا خواهیم گرفت. صَيْحَةً وَاحِدَةً یعنی کار آن‌ها برای خداوند بسیار آسان است. يَخِصِّمُونَ، یختصمون بوده است، مراد نزاع و درگیری است. ما ترجمه کردیم: درگیری امور روزانه؛ مرادمان این بود که غفلت آن‌ها تا حدی است که گمان هم نمی‌کنند قیامتی در کار باشد. اما وقتی درگیر امور عادی و روزمره‌اند ناگاه مرگ آن‌ها را فرامی‌گیرد و قیامت برپا می‌شود.

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾

آن‌گاه نه می‌توانند وصیتی کنند، و نه به سوی خانواده‌شان بازگردند. ۵۰

آری مرگشان چنان ناگهانی است که فرصت هیچ‌کاری نخواهند داشت. نخواهند توانست وصیتی یا سفارشی کنند. و یا حتی نزد خانواده‌ی خود بازگردند تا وداعی با آن‌ها داشته باشند.

و نُفَخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ﴿٥١﴾

و در صور دمیده شود، پس ناگاه از گورها به سوی پروردگارشان حرکت می‌کنند. ۵۱

نسل:

التحقيق: هو خروج من متن شيء و حصول جريان.

(در آیه) فهم یخرجون من الاجداث الى جهة ربهم و یسیرون الیه.

گفته‌اند این نفخه‌ی دوم است. پس از نفخه‌ی اول که همه‌ی زندگان می‌میرند، با نفخه‌ی دوم همه‌ی مردگان زنده

می‌شوند. در این حال است که از قبرها خارج می‌شوند، و به سوی خداوند حرکت می‌کنند.

مرحوم مصطفوی واژه‌ی نسل را بهتر از دیگران معنا کرده بودند؛ به همین جهت بر اساس معنای ایشان ترجمه کردیم.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا ^{سَقَّ} هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٢﴾

گویند: وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاه‌هایمان برانگیخت؟ آری این وعده‌ی خدای رحمان است، و پیامبران راست گفتند. ۵۲

در آن هنگام است که تازه می‌فهمند چه شده است. وقتی از قبرها که با لطافتی به مرقد تعبیر شده است، بیدار شده و خروج می‌کنند، می‌گویند: يَا وَيْلَنَا. چه کسی ما را از خوابگاه‌هایمان برانگیخت؟! گویا اصلاً گمان نمی‌کردند که پس از مرگ حیاتی باشد. با خود حدیث می‌کنند: هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ؛ آری هر آن‌چه که خداوند مهربان و پیامبران وعده داده بودند راست بود. می‌فهمند و معترف می‌شوند که حقیقت را کتمان می‌کردند، و هر آن‌چه خداوند متعال که مظهر محبت و مهر است وعده داده بود عین واقعیت و حقیقت بود.

إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٥٣﴾

جز یک صیحه چیزی نبود، ناگاه همه نزد ما حاضر هستند. ۵۳

در این کریمه نیز مانند آیه‌ی ۴۹ به یک صیحه اشاره دارد. عرض شد مراد این است که برای خداوند این امور آسان است؛ حال در این آیه که قدرت‌نمایی بیشتری رخ داده است، باز خداوند تأکید می‌کند که همه‌ی این اتفاقات جز یک صیحه نبود. با یک صیحه همه نزد ما حاضر شدند. آری امور برای خداوند متعال دشواری ندارد. حتی اگر بساط قیامت و زنده شدن همه‌ی مردگان باشد.

فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ برای مؤمنین بشارت است، و برای مکذبین مایه‌ی عذاب.

فَالْيَوْمَ لَا تَظْلُمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٤﴾

امروز به هیچ کسی ظلمی نمی‌شود، و جز آن‌چه کردید کیفر نمی‌بینید. ۵۴

معنای آیه روشن است. هر کس آن‌چه باور دارد و عمل کرده است می‌باشد. بنابراین در قیامت که عالم انکشاف حقایق است، با خود واقعی‌اش مواجه می‌شود. نه ظلمی اتفاق می‌افتد، و نه کم و بیشی جز آن‌چه کرده است رخ خواهد داد.

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ ﴿٥٥﴾

بی‌گمان بهشتیان امروز به لذت‌های روحانی مشغولند. ۵۵

شغل:

مقایس: خلاف الفراغ

التحقيق: هو ما يقابل الفراغ والخلاء، وهو مطلق العمل، فإن عمل كل شيء بحسبه وبما يناسبه.

مرحوم مصطفوی در آیهی فوق توضیح خوبی دارند، به همین جهت تصویر این بخش ضمیمه می‌شود:

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ - ۳۶ / ۵۵.

الظرف متعلق بالفاكهين وهو خبر بمعنى المتنعمين المتلذذين، فإن الفراغ وعدم الاشتغال بعمل مطلوب ملائم: يوجب كدورة وتضييقاً واختلالاً.

وتقديم - في شغل: لنفي تلك الكدورة والمضيقة الناشئة من الفراغة، في الدرجة الأولى، ثم الإشارة إلى كونهم فاكهين في ذلك الشغل.

ثم إن اشتغالهم في الجنة: لابد من أن يكون مناسباً للمحيط ولأحوالهم.

فإن اشتغالهم في الجنة: لابد وأن يكون بمقتضى محيط الجنة ويتناسب أفكارهم وأحوالهم، كالاتذادات الروحية والتوجهات الإلهية والجذبات الباطنية والارتباطات المعنوية.

* * *

فکه:

مقایس: يدلّ علی طیب و استطابة.

التحقیق: هو طیب فی طبیعة شیء (خوش طبع بودن).

مطابق کریمه اهل بهشت بی کار نیستند؛ بلکه مشغولیت و عملی دارند. صفتی که برای مشغولیت آمده است فاکه است. فاکه اسم فاعل از فکه است. معنای فاکه در یک واژه قابل بیان نیست. می توان در یک جمله چنین گفت: حال خوبی که ناشی از لذّت و بهجت از نعمت ها است. مراد این است که بهشتیان در بهجت و لذّت اوقات خود را به سر می برند. دائماً در خوشی و آسایش هستند. همان غایتی که همه ی انسان ها از زندگی خود طلب می کنند، و جز عده ی بسیار اندکی به آن نمی رسند. البته که روشن است بهجت و لذّت مراتب دارد، که متناسب با مراتب باطنی اهل بهشت است.

هُم وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ ﴿٥٦﴾

آنان و همسرانشان بر تخت هایی زیر سایه تکیه زده اند. ۵۶

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مِمَّا يَدْعُونَ ﴿٥٧﴾

هر نوع میوه و هر آنچه اراده کنند برایشان مهیا است. ۵۷

معنای آیات روشن است. مصداقی از لذّت هایی که اهل بهشت در آن متعمّد بیان شده است. تکیه زدن در سایه سار درختان همراه با نزدیکان از مصداق بارز آسایش است. بیان این چنینی نعمت ها به جهت ذهن خو گرفته با دنیای مادی است. آرزوی اهل دنیا خصوصاً اعراب آن زمان چنین فضایی برای آسایش بود که در قرآن ترسیم شده است. از دیگر نعمت ها انواع تمتّعات است که منوط به خواست اهل بهشت است. انواع میوه ها و هر چیزی که اراده کنند، آنّا برایشان مهیا است.

سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ ﴿٥٨﴾

سلام ندایی از پروردگار مهربان بر آنان باد. ۵۸

اما آن نعمت و مرحمتی که همه‌ی نعمت‌ها ذیل آن است سلام خداوند مهربان است. سلام مظهر امن و آسایش است. ندایی از پروردگار مهربان را در جانشان می‌شنوند، ندایی که سرشار از سکینه و بهجت است. اهلش از خواندن این آیه مست می‌گردند. هیچ نعمت و لذتی با این نعمت قابل قیاس نیست. سلام از ربی که رحیم است.

وَامْتَأْزُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمَجْرُمُونَ ﴿٥٩﴾

و امروز ای مجرمان جدا گردید. ۵۹

امروز روزی است که به مجرمین گفته می‌شود تا از صف بهشتیان جدا گردند. در دنیا تفاوتی میان مؤمن و کافر نبود، اما قیامت روز آشکار شدن حقایق است. در آن روز مجرم در کنار مؤمن نخواهد بود.

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ۚ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٠﴾

ای فرزندان آدم، مگر با شما عهد نکردم که بندگی شیطان نکنید؟ بی‌گمان او برای شما دشمنی آشکار است. ۶۰

عهدی که خداوند با انسان‌ها کرده است همان توصیه و سفارشی است که به دو طریق به انسان رسانیده است: اول فطرت او که مصداق **فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا** است؛ و دوم پیامبران الهی و کتب آسمانی که شیطان را دشمن انسان

معرفی کردند، و انسان را از او برحذر داشتند. بنابراین به نظر می‌رسد رأی بعضی از مفسرین که این عهد را عهد ازلی در عالم الست دانسته‌اند درست نباشد.

مراد از بندگی شیطان تبعیت از او است. البته که امروزه عده‌ای از انسان‌ها هستند که صراحتاً خود را بندگان شیطان می‌دانند؛ و خود را شیطان پرست معرفی می‌کنند. مراد آیه عام است، و هر انسانی است که به جای تبعیت از حق، خود را فریفته‌ی شیطان نماید.

در این کریمه نیز مانند آیات بسیاری که در قرآن آمده است، شیطان را دشمنی آشکار برای انسان معرفی می‌کند.

وَأَنْ أَعْبُدُونِي ۚ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾

و این‌که فقط مرا بندگی کنید، راه مستقیم همین است. ۶۱

این کریمه از مهم‌ترین آیات عملی قرآن کریم است؛ در عین اختصار نسخه‌ی مهمی را برای انسان بیان می‌نماید. راه خدا فقط بندگی او است. بندگی یعنی دائماً متوجه او بودن همراه با تذلل و افتقار. انسان به جهت حیات مادی علقه‌های بسیاری در دنیا پیدا می‌کند، به زندگی مشرکانه خو می‌گیرد، و حالِ نیاز و افتقار را پیش هر بی‌سرو پای می‌برد. مسیر زندگی دنیا طوعاً یا کرهاً انسان را از همه ناامید می‌کند. انسان می‌تواند با فکر نیز این مسیر را طی کند. هرچه زودتر دست از خلق بشوید طعم زندگی الهی را زودتر خواهد چشید. در ادامه خداوند متعال می‌فرماید: صراط مستقیم همین بندگی من است. دعایی که بارها و بارها انسان در طول حیات خود از خداوند طلب می‌کند: اهدنا الصراط المستقیم. بنابراین در این آیه‌ی سوره‌ی حمد انسان بندگی خداوند را طلب می‌کند.

در ابتدای سوره نیز آمد: إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ پیامبر است که بر صراط مستقیم قرار دارد. همان‌طور که در شرح این آیات عرض شد انسان راهی را طلب می‌کند که راه پیامبر است؛ می‌خواهد تابع او باشد؛ و مقصدش خود او است.

مرحوم علامه طباطبایی چه زیبا سرود:

من به سرچشمه‌ی خورشید نه خود بردم راه

ذرّه‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

من خسی بی سر و پایم که به سیل افتادم

او که می رفت مرا هم به دل دریا برد

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا ۖ أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿٦٢﴾

بی‌گمان عده‌ی زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید؟! ۶۲

این کریمه در ادامه‌ی آیات قبل است. کار شیطان فریفتن انسان با وارونه کردن حقایق است. خداوند متعال می‌فرماید در احوال گذشتگان نظر نمی‌کنید؟! بنگرید که شیطان بسیاری مانند شما را گمراه کرد. آری مشکلات در این است که اهل فکر نیستید. اولاً باور نمی‌کنید شما هم مانند آن‌ها هستید و اگر خود را در دامن الهی نیندازید قطعاً گمراه خواهید شد؛ فکر می‌کنید شما با فریب‌خوردگان فرق می‌کنید. ثانیاً این قدر حقیقت را جدی نگرفته‌اید که اگر اکنون به سویش روانه نشوید دیگر فرصتی نخواهید داشت.

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾

این همان جهنمی است که به شما وعده داده شده بود. ۶۳

آری سرانجام گمراهان همان آتشی است که وعده داده شده‌اند. هَذِهِ جَهَنَّمُ عبارت عجیبی است، انسان را عمیقاً در خویش فرو می‌برد.

اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾

امروز به خاطر کفرتان در آن وارد شوید. ۶۴

دلیل ورود شما به آتش این است که ایمان نیاوردید، ترجیح دادید کفرپیشه بمانید، و دست از دنیا نکشید.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾

امروز دهان‌هایشان را مهر می‌کنیم، و دستانشان با ما سخن می‌گویند، و قدم‌هایشان به آنچه کرده‌اند شهادت می‌دهد. ۶۵

امروز دیگر نمی‌توان بهانه‌جویی کرد؛ دیگر نمی‌توان با توجیه‌ها رها شد. امروز دهان‌ها بسته است؛ مهر شده است. امروز هرکسی بر همه‌ی آنچه باور داشته و عمل کرده‌است گواه است. خود بر علیه خود شهادت خواهد داد. چرا که قیامت عرصه‌ی بروز حقایق است. در کریمه دو مثال برای شهادت دادن بیان می‌گردد: دستان و قدم‌ها. روشن است که این دو مورد از باب مثال است.

آیات ۶۶ تا انتهای سوره:

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ ﴿٦٦﴾

اگر می‌خواستیم چشمانشان را بی‌فروغ می‌کردیم، آن‌گاه در مسیر شتاب می‌گرفتند، اما چگونه می‌دیدند؟ ۶۶

طمس:

مقایس: محو الشیء و مسحه.

مفردات: ازالة الاثر بالمحو.

التحقيق: هو المسّ الشديد يوجب زوال نظم و صورة في الشیء؛ و هذا اقوى من مفهوم الطمس، كما أنّ المسّ اعمّ منها.

مرحوم مصطفوی در آیه تبیین دقیقی دارند، تصویر این بخش از کتاب آورده می‌شود:

رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ - ۸۸ / ۱۰ .

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ - ۶۶ / ۳۶ .

فاستعمل الطمس في الآيتين بحرف على: إشارة إلى تحقّقه بالاستيلاء والاستعلاء والتسلّط فإنّ النظر في التعبير الأوّل إلى مطلق وقوع الطمس، بخلاف هذين الموردين فالمنظور فيها تحقّقه بإحاطة واستيلاء وبأيّ نحو يُشاء.

والموردان أيضاً يقتضيان ذلك المعنى: فإنّ موسى (ع) يطلب من الله تعالى كون أموالهم خارجة عن تسلّطهم، حيث إنّ المال هو السبب لطغيانهم - **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِيَ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى** - وبوسيلته يفعلون ما يفعلون.

والثانية في مقام إثبات الاستيلاء الكامل عليهم إذا شاء، والطمس على أعينهم بحيث لا يقدرّون الاستباق في أيّ طريق ولا يستطيعون مشاهدة ما بين أيديهم.

والتعبير بالأعْيُن دون الأبصار: إشارة إلى أنّ بصائرهم المعنويّة وإدراكاتهم الباطنيّة قد عميت وكانت مطموسة، ولم تبق لهم إلّا هذه الأعين الظاهريّة من أعضاء البدن.

والتعبير بالوجوه: إشارة إلى جهة الوجهة والتوجّه وإزالة نظمها.

* * *

دیدن با چشم ظاهر است، و با بصیرت باطنی. چشم ظاهر می‌بیند ولی درک نمی‌کند. درک، بصیرت است. آیه می‌فرماید اگر اراده می‌کردیم نه می‌دیدند، و نه درک می‌کردند! چه بسیار رؤیتی که درکی ورای آن نیست. اگر انسان فاقد ادراک گردد، هیچ کار از او برنیاید. اگر بخواهد راه معنا را هم طی کند، نخواهد توانست. حال که این‌گونه نیست، لطف خدا به خلق می‌باشد.

وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾

و اگر می‌خواستیم آن‌ها را همان جا که هستند مسخ می‌کردیم، که نه بتوانند پیش روند و نه بازگردند. ۶۷

معنای مسخ روشن است؛ تغییر از حالتی به حالت دیگر است. در اقوام گذشته مسخ نوعی عذاب بوده است. در قوم بنی‌اسرائیل این عذاب محقق شد که تبدیل به خوک و میمون شدند. این آیه قدرت‌نمایی الهی است. عذاب ظاهری از قوم پیامبر برداشته شد، اما عذاب باطنی خیر. خداوند متعال می‌فرماید اگر می‌خواستیم فی‌الحال در همان‌جا که هستند آن‌ها را مسخ می‌کردیم. و اگر مسخ می‌شدند نه یک قدم می‌توانستند پیش روند و نه یک قدم برگردند.

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾

و به هر کس عمر طولانی دهیم، در آفرینش واژگون سازیم؛ نمی‌خواهید فکر کنید؟! ۶۸

تعمیر:

التحقیق: جعل شیء ذا عمر بمعنى ادامة الحياة.

نکس:

مقایس: يدلّ على قلب الشيء.

التحقیق: هو صيرورة اعلی الشيء الى جانب اسفله.

سیری که در این آیه ترسیم می‌شود جریانی است که انسان بارها و بارها پیرامونش مشاهده کرده است. و درباره‌ی خودش نیز اگر به پیری رسد مشاهده خواهد کرد. پیر شدن مساوی با از میان رفتن قوای عادی انسان است؛ هرچه بر عمر انسان افزوده می‌شود، قوایش تحلیل می‌رود، انواع آلام و بیماری‌ها او را فرا می‌گیرد؛ گویا واژگون می‌شود. وقتی به جوانیش نگاه می‌کند در فکر فرو می‌رود، که آن همه توان کجا رفت؟! خداوند انسان را به تفکر درباره‌ی این سیر عادی در طول زندگی دعوت می‌کند. نیاز نیست که انسان خودش پیر شود تا در جریان این فکر خود را قرار دهد. مطلبی که پیرامون انسان را فراگرفته است نیاز به تجربه‌ی شخصی ندارد. اما خصوصیت انسان این است که خود را تافته‌ی جدا بافته می‌داند، حتی در امور به این آشکاری نیز خود را مستثنی می‌پندارد.

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ^{٦٩} إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ ﴿٦٩﴾

به او شعر نیاموختیم، و سزاوار او نیز نیست؛ این کتاب نیست مگر یاد خدا و قرآنی روشن. ۶۹

عرب با شعر عجین است؛ در دوران جاهلیت نیز اعراب در شعر تبخر به سزایی داشتند. این کریمه می خواهد شأن پیامبر اکرم را بیان نماید. مَا يَنْبَغِي لَهُ مُؤَيَّد هَمِينَ معنا است. ما اگر می خواستیم پیامبر را شاعری توانا قرار می دادیم، اما او را حامل وحی قرار دادیم. ظرف وجود او، ظرف کلام الهی است. در نتیجه قرآن کریم نیز از مقوله‌ی شعر و مانند آن نیست. بلکه قرآن یاد خداوند متعال است، کتابی است روشن و روشن‌گر.

عرض شد که خداوند قرآن را ذکر می‌داند. و بر این مطلب در آیات بسیاری تصریح شده است. قرآن کلام خدا است اولاً، زنده است ثانیاً، بنابراین از متکلم جدا نیست. در نتیجه روش خواندن قرآن این است که خود را مخاطب قرآن بدانیم، نه این که دیگران را مخاطب پنداریم، یا وقایع تاریخی را از لسان قرآن بشنویم. وقتی خود را مخاطب قرآن دانستیم، توجه دائم به متکلم خواهد بود. و در این حال است که قرآن جلوه‌ی یاد الهی خواهد بود. دقت بفرمایید. مبین خوانده شدن قرآن به این جهت است که معارف و حکمت والا با زبانی ساده و روشن در قرآن بیان شده است. زبان قرآن اغلاق و دشواری ندارد. دلیل این که قرآن برای بسیاری قابل استفاده نیست در آیه‌ی بعدی بیان می‌شود.

لَيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧٠﴾

تا هر که زنده دل است را یادآور باشد، و کلام حق بر کافران ثابت گردد. ۷۰

قرآن یاد و پند برای کسانی است که قلبشان زنده است. اگر قلب حیات نداشته باشد، نمی‌تواند درکی از قرآن داشته باشد. قرآن ظرف پاکیزه می‌خواهد. معرفت در قلب ناپاک و زنگار گرفته قرار نخواهد گرفت. دلیل این که به ظاهر قرآن در ابتدا حجاب دارد، و انسان را پس می‌زند همین مطلب است. در سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۸۰ آمد: إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

در عین حال قرآن برای کافران اثبات کننده‌ی کلام خداوند است. یعنی باورهایی که آن‌ها نسبت به آن کفر می‌ورزیدند را بیان می‌کند، و خواهند دید که حق بوده است.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ﴿٧١﴾

آیا نمی‌بینند که ما با دستان خود برایشان چارپایانی خلق کردیم، و ایشان مالک آن‌ها شدند؟! ۷۱

این کریمه از آیاتی است که به صراحت دلالت بر توحید افعال دارد. می‌فرماید چارپایانی را که اکنون در اختیاران است ما با دستان خود آفریدیم. مراد از عَمِلَتْ أَيْدِينَا اختصاص داشتن خلقت آن‌ها به خداوند متعال است. هیچ شریکی در میان نیست. در کریمه چارپایان بیان شد، چرا که برای مردم آن روزگار بسیار حائز اهمیت بود. استفاده‌ی بسیاری از چارپایان می‌کردند که برخی از آن‌ها در دو آیه‌ی بعدی بیان می‌گردد. بنابراین وقتی چارپایان چنین‌اند، همه‌ی مخلوقات نیز عَمِلَتْ أَيْدِينَا است.

وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾

و آن‌ها را برایشان رام کردیم، برخی را سوار می‌شوند، و از برخی می‌خورند. ۷۲

وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبٌ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

و برایشان در آن‌ها منافع و نوشیدنی‌هایی قرار دادیم، نمی‌خواهید شکر کنید؟! ۷۳

معنای آیات روشن است. برخی از فوائدی که این حیوانات برای انسان دارند در آیه بیان شده است. حتی رام شدن این

حیوانات نیز فعل خداوند است. گرچه انسان به خیال باطل می‌پندارد که خود آن‌ها را رام می‌کند.

مراد از مَشَارِبُ روشن است. مراد از مَنَافِعُ بهره‌های دیگری است که مَشَارِبُ نیز از آن جمله‌اند.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ﴿٧٤﴾

غیر از خدا، الهه‌هایی برگزیدند به این امید که یاریشان کنند. ۷۴

مراد از آلِهَةُ معبودهایی است که انسان در طول زندگی اختیار می‌کند. بنابراین مراد فقط بت‌ها نیست. هر آن چیزی است

که انسان دل به آن می‌بندد و گمان می‌کند که کاری از او برمی‌آید.

لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحَضَّرُونَ ﴿٧٥﴾

در حالی که توان یاریشان ندارند، و این آن‌ها هستند که چون سپاهی آماده در خدمتشان هستند. ۷۵

آن‌ها امید یاری‌رسانی از آلهه‌ها را دارند، اما این معبودان توانِ یاری رساندن به کسی را ندارند! در این بین آنان که در خدمت دیگری قرار می‌گیرند مشرکانند، که خود را در اختیار معبودهای دروغین قرار داده، و چون سپاهیانی آماده همواره در حال خدمت هستند!

فَلَا يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٦﴾

پس سخنانشان تو را اندوهگین نکند، ما هرآن‌چه را نهان می‌کنند و آشکار کرده‌اند می‌دانیم. ۷۶

در این کریمه خداوند متعال توجهی خاص به محبوبش پیامبر می‌کند. همه‌ی خلق عیال پیامبرند، این شرک و کفر بی‌پایان در آن‌ها پیامبر را آزرده می‌کند. چرا که او حریص بر عیال خود است. خداوند به پیامبر می‌فرماید: حال و سخنان اینان تو را اندوهگین نسازد، ما به نهان و آشکارشان آگاهیم.

أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴿٧٧﴾

آیا آدمی ندید که او را از نطفه‌ای خلق کردیم؟! اکنون ستیزه‌جویی آشکار شده است. ۷۷

خداوند متعال دوباره بشر را به اندیشه دعوت می‌کند؛ چرا که به نهان و آشکار آگاه است، و می‌داند که عده‌ای بالاخره دست از جهالت برمی‌دارند و مؤمن می‌گردند. انسان با خود اندیشه نمی‌کند که از نطفه‌ای بی‌ارزش خلق شد؟! این همه به‌سامانی از آن نطفه؟ حال که مستوی گشت و به ظاهر قدرتمند شد دشمنی می‌کند؛ قد علم می‌کند و می‌پندارد کاری از پیش می‌برد! سخت‌ترین حال برای انسان خودخواهی و تکبر است. خو را مرکز عالم می‌پندارد که همگان دور او باید بچرخند! توجه دادن مکرر قرآن به مبدأ پیدایش جسم انسان از این رو است. انسان تا از خود رها نشود، قدم از قدم نمی‌تواند بردارد.

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ ۖ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾

در حالی که آفرینش خود را فراموش کرده برای ما مثل می‌زند و می‌گوید: این استخوان‌های پوسیده را چه کسی زنده می‌کند؟ ۷۸

انسانی که ستیزه‌جو و متکبر است استدلال هم می‌کند! می‌گوید: همه‌ی موجودات پس از مرگ متلاشی می‌شوند؛ استخوان‌ها مدتی باقی می‌ماند که آن‌ها هم پس از سالیان خواهد پوسید. چگونه کسی می‌تواند این استخوان‌های پوسیده را دوباره سامان دهد و انسانی خلق کند؟!

این‌ها آغاز حیات و خلقت خود را فراموش کرده‌اند! شرح آن در دو آیه بعد است.

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾

بگو: همان کس که اول بار خلقشان کرد زنده‌شان می‌کند، او به همه‌ی مخلوقات علم دارد. ۷۹

آری همان کس که اول بار از هیچ آفریدتان، دوباره شما را زنده خواهد کرد. بار اول دشوارتر بود یا زنده کردن دوباره‌تان؟! همه‌ی هستی در علم او است. او به همه‌ی مخلوقات احاطه‌ی علمی (وجودی) دارد. پس آفرینش دوباره که از دیدگاه شما محال است، برای او هیچ تفاوتی با آفرینش ابتدایی ندارد.

عبارت هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ بسیار عمیق و حاوی برهان مهمی است. در گذشته چندین بار عرض شد، به همین جهت برای رفع اطلاعات کلام عرض نمی‌گردد. این کلام در آیه‌ی ۸۱ با اندکی تفاوت دوباره بیان می‌گردد.

الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ ﴿٨٠﴾

همان که از درختی سبز برایتان آتش پدید آورد، تا هرگاه بخواهید آتش بیفروزید. ۸۰

یک نمونه را در هستی بنگرید: آتش؛ آتش از چوب که سبز و زنده است حاصل می‌گردد. تا کنون در همین آتش که هر روز به آن احتیاج دارید فکر کرده‌اید؟! آتش و رطوبت در تعارض آشکار با هم هستند، اما یکی از دیگری پدید می‌آید.

این مثالی است که شاید اگر اهل اندیشه هستید اندکی فکر کنید.

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨١﴾

آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را خلق کرد نمی‌تواند مانند آن را بیافریند؟ آری او بسیار آفریننده‌ی دانا است. ۸۱

این کریمه احتجاج تامّی بر ردّ ادعای مشرکین در آیه‌ی ۷۸ است. ادعای مشرکین این بود: قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ. خداوند در آیه‌ی ۷۹ پاسخ داد: قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ. حال در این آیه جواب عام‌تر و کامل‌تری می‌دهد. در آیه‌ی ۷۹ اشاره به خلقت ابتدایی انسان از ابتدا فرمود، و در این کریمه اشاره‌ی تامّی به خلقت ابتدایی آسمان‌ها و زمین می‌فرماید که انسان را نیز شامل می‌شود.

در يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ اقوال متعددی مطرح شده است، نقل آن‌ها موجب تطویل کلام، و فاقد فایده است. به نظر حقیر چنین می‌آید که مراد از مثل اعاده‌ی انسان‌ها در قیامت باشد. آمدن مثل می‌تواند دو جهت داشته باشد:

اول این‌که عین آن‌ها در دنیا قرار نیست اعاده شود؛ در گذشته عرض شد که با قبول معاد جسمانی دلیلی بر این‌که عین اجسام در قیامت اعاده می‌گردند وجود ندارد. بلکه این کریمه مؤیدی است بر این‌که جسمی به‌سان جسم آن‌ها در دنیا خلق می‌گردد. با پذیرش این مطلب تمامی اشکالات مطروحه درباره‌ی اعاده نیز موضوعاً مرتفع خواهد شد.

دوم این‌که جسم در همین عالم ماده هم ثابت نیست، آن‌چه ثابت است روح است. بر روح است که می‌توان اطلاق هویت یا شخصیت کرد. جسم بارها و بارها تغییر می‌کند.

فراز پایانی کریمه (هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ) نیز مانند فراز انتهایی آیه‌ی ۷۹ است، و نیازمند دقّت و تأمل بسیار است. این جمله جمع‌بندی چند آیه‌ی قبل است. آن به آن خداوند متعال وجود را به موجودات افاضه می‌کند. هر لحظه خلقی دوباره موجودات را دربرمی‌گیرد. چنین نیست که موجودات یک بار خلق شده باشند و به حیاتشان ادامه دهند. سرّ بیان الْخَلَّاقُ همین است. چرا چنین است؟ به این جهت که همه‌ی ماسوی علم الهی هستند. وجود بسیط علی‌الاطلاق خداوند جایی برای غیر باقی نمی‌گذارد. همه‌ی هستی علم و معلوم او هستند. و گذشت که علم و معلوم با عالم متحدند. تأمل بفرمایید که مطالب بسیاری در این عبارت نهفته است؛ فقط اشاره‌ای برای اهل دقّت بیان گردید.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾

وقتی اراده‌اش به چیزی واقع شود، به آن می‌گوید: باش، بی‌درنگ می‌شود. ۸۲

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

منزه است آن‌که ملکوت هر چیز در اختیار او است، و به سوی او بازگردانده می‌شوید. ۸۳

معنای ملکوت از کتاب التحقيق مرحوم مصطفوی:

فإنَّ الملكوت ذو زيادة من الملك مصدرًا كالجبروت من الجبر و الرَّحموت من الرَّحمة، و الرَّهبت من الرَّهبة، و العظمت من العظمة و الركبت من الركب، و تدلُّ الزيادة على زيادة في المعنى و عظمة و امتداد وسعة في المفهوم.

این آیات از غرر آیات قرآن کریم است. جمع‌بندی سوره‌ی یس و اوج این سوره نیز می‌باشد. درک ما از خلقت و جریان اتفاقات در عالم بسیار عوامانه است. این درک ناشی از تطبیق امور عالم بر خود است. گمان می‌کنیم خداوند نیز امور هستی را همان‌گونه که ما به انجام می‌رسانیم محقق می‌کند. به همین جهت آیه‌ی ۸۲ را نیز همین‌طور معنا می‌کنیم. ما وقتی می‌خواهیم کار مهمی را انجام دهیم ابتدا آن را تصور می‌کنیم، سپس برنامه‌ریزی و تصمیم جدی می‌گیریم، و بعد انجام می‌دهیم. گمانمان این است که خداوند نیز همین‌طور عمل می‌کند، فقط سرعتش بیشتر است! برای همین آمده است: كُنْ فَيَكُونُ. عجیب‌تر این‌که اکثر تفاسیر نیز همین‌طور معنا کرده‌اند! فقط ممکن است الفاظ تخصصی‌تری به کار برده باشند.

اراده‌ی خداوند با آنچه ما اراده می‌دانیم متفاوت است، آن قدر که می‌توان گفت ارتباطی با هم ندارد. برای درک این مهمّ چاره‌ای جز درک حداقلی وحدت تامّی خداوند نیست. اگر وحدت درک شد، معلوم می‌گردد عالم ظهور او است، هویت و تشخّص مستقل ندارد. بودِ اشیاء (هستی) بودِ او است. آنچه ما می‌پنداریم که هست نمود است نه بود. با این توضیح مختصر روشن است که مراد از امر، حکم نیست؛ بلکه شأن و جایگاه حضرت حقّ است. اراده‌ی او همان ظهور

ماسوی است. قول او ادراکی است که هستی پیدا می‌کند، نه این که کلام او باشد. کُنْ فَيَكُونُ نبود فاصله‌ی رتبی میان مظهر و مظهر است؛ نه نفی فاصله‌ی زمانی. دَقْتُ بفرمایید که گریزی از این نحو بیان برای شرح آیه نبود.

هر موجودی دو وجهه دارد: ملک و ملکوت. وجهه‌ای به ظاهر مادی، و وجهه‌ای الهی. چنان که در آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی اعراف آمد: **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**. شرح آیه در سوره‌ی اعراف بیان شد. فراز **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ** اشاره به ملکوت هستی دارد. هر دو وجهه از آن خدا است. ما از آن جهت که نظر و تعلق به ماده داریم از جنبه‌ی ملکوت هستی من جمله خودمان غافلیم. در این آیه از سوره‌ی یس خداوند ما را از جنبه‌ی دیگری آگاه می‌کند. می‌فرماید خداوند از آن چه شما می‌پندارید منزّه است. به این دلیل که شما مطابق ذهنیات خود اموری را به خداوند متعال منسوب می‌کنید؛ او از آن چه خیال می‌کنید پاک و مبرّا است. اگر می‌خواهید معرفت حقیقی به خداوند پیدا کنید باید نظر از این عالم برکنید، و متوجّه حقیقت خود که همان ملکوت است گردید. آن گاه خواهید یافت که هر آن در حال بازگشت به سوی او هستید.

آنچه ذیل این آیات بیان گردید به قدر وسع کلمات و دانش بسیار اندک حقیر بود. باید خود را یافت و آن گاه اندیشه کرد.

عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ (ع) أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِرَادَةِ مِنَ اللَّهِ وَمِنَ الْخَلْقِ. قَالَ: فَقَالَ: الْإِرَادَةُ مِنَ الْخَلْقِ الضَّمِيرُ وَمَا يَبْدُو لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْفِعْلِ وَأَمَّا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى فَاِرَادَتُهُ إِحْدَاثُهُ لَا غَيْرُ ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَا يَرَوِي وَلَا يَهُمُّ وَلَا يَتَفَكَّرُ وَهَذِهِ الصِّفَاتُ مَنْفِيَّةٌ عَنْهُ وَهِيَ صِفَاتُ الْخَلْقِ فَاِرَادَةُ اللَّهِ الْفِعْلُ لَا غَيْرُ ذَلِكَ يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بِلَا لَفْظٍ وَلَا نُطْقٍ بِلِسَانٍ وَلَا هِمَّةٍ وَلَا تَفَكُّرٍ وَلَا كَيْفَ لِذَلِكَ كَمَا أَنَّهُ لَا كَيْفَ لَهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۵۶۴ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۳۷

صفوان بن یحیی گوید: به امام رضا (ع) عرض کردم: «به من از اراده‌ی خدا و اراده‌ی خلق خبر ده». فرمود: «اراده در خلق همان آهنگ درون است، و آن کاری که پس از آن از آن‌ها عیان گردد؛ و اما از طرف خدای تعالی اراده همان پدید آوردن فعل است نه جز آن، زیرا خدا زمینه‌سنجی و توجه قلبی و اندیشه ندارد، این صفات در او نیست و از صفات خلق است و اراده‌اش همان فعل است و نه جز آن. بدان گوید: «باش» و می‌باشد، بی‌لفظ و نطق به زبان و توجه دل و تفکر؛ و این طرز آفرینش او هم چگونگی ندارد و قابل توصیف نیست چنانچه خود او چگونگی ندارد.